

امام حسین (ع)

به‌مثابه قامت خدا در قامت بشر

(جستجوی مطالب مربوط به امام حسین (ع) در برخی از آثار استاد علی اکبر خانجانی)

فهرست مطالب

| | |
|----|---|
| ۵ | فصل اول: شئونات عرفانی امام حسین (ع) |
| ۶ | مقدمه فصل اول |
| ۱۰ | روح حسینی، روح رهایی بخش آدمیت از طاغوت آخرالزمان است؛ طاغوت استکبار و تکنولوژی نور تأویل و تجلی حسینی به سوی ایرانیان آمد و مولد تشیع شد؛ تشیع امّیون و مستضعفین و نه خواص |
| ۱۲ | علما و اشراف |
| ۱۳ | طاغوت ناپذیری تاحد بن بست کامل حیات دنیوی، اساس هویت اجتماعی حسینیان |
| ۱۴ | روح حسینی، حامل همه‌ی ارواح مرسلین و معصومین است |
| ۱۵ | بخش عمده‌ای از تفرقه‌های بین اندیشمندان شیعه بر سر فهم عاشورا است |
| ۱۶ | کسانی که در قیام حسین بی طرف باقی ماندند، مجبور به قتال با او در کربلا شدند |
| ۱۷ | حسین (ع) روح انتخاب است؛ انتخاب بین آدم بودن یا نبودن |
| ۱۸ | تمام آزادیخواهان جهان حسینی‌اند از هر مکتب و مذهبی |
| ۱۸ | (حسین در رجعتش و مهدی در ظهورش، جز عجمان را حامی خود نمی‌یابند) |
| ۱۹ | فراگیر شدن عشق حسینی در جهان، زمینه‌ساز ظهور جهانی مهدی به‌عنوان رجعت حسین |
| ۲۰ | چرا شیعه از میان تمام امامان فقط با حسین ارتباط قلبی دارد؟ |
| ۲۵ | روز عاشورا یاران مخلص حسین، خدا را در او مشاهده کردند و همگی کامل شدند |
| ۲۶ | خداوند در ظهر عاشورا به اسم «الشهید» از شهادت حسین تجلی نمود و دیه‌ی حسین شد |
| ۲۹ | کربلا عروسی خداست؛ حجله‌گاه خدا و انسان |
| ۳۰ | حسین (ع) یاری داد خدا را، و خدا یاری داد حسین را به ظهور خویش از او |
| ۳۱ | حسینی بودن، تنها راه و رسم الهی بودن است |
| ۳۲ | حسین و اولیای حسینی، نور درون‌ذاتی هر مؤمنی و باعث زایش عرفانی و خلق جدید |
| ۳۲ | زینب چشم خدا در قیامت کبرای کربلا |
| | حسینی بودن در عصر ما نه قیام مسلحانه که قیام به قلم است؛ قیام به عقل و ایمان و عرفان و توحید |
| ۳۳ | (معنای رجعت حسینی: نزول علم و روح حسینی در اولیای الهی آخرالزمان) |

- ۳۵ حکومت خواهی حسین، اتهامی از جانب اهل سنت و شیعیان منافق
- ۳۷ فصل دوم: خروج از ظاهر اسلام به باطن اسلام در اوج تقوا و برای خدا
- ۳۸ مقدمه فصل دوم
- ۴۳ حسین (ع) آشکارا بر ظاهر دین و اسلام حاکم بر امتش تیغ کشید
- ۴۵ رسیدن به کمال اسلام و خروج از آن برای خدا و در اوج تقوا و دین، راز لقاءالله
- ۴۷ خروج برای خدا و یا هجرت فی الله جز به امر خود امام ممکن نیست
- ۴۷ حسین(ع) قصد انتحار نداشت و فقط شرایط تحمیلی را تبدیل به احسن نمود
- ۴۹ خودکشی به امر خدا بدعتی در دین است و عین خروج از اسلام
- ۵۰ خودکشی عرفانی حسین به امر خدا(رجعت اسماعیل در حسین)
- ۵۱ در مقابل حسین جز شیعیان منافقش قرار نداشتند به بهانه خروج او از اسلام
- معنای سخن علی مبنی بر «خروج از اسلام»: دین و احکام شریعت باید باطنی و قلبی شود نه اینکه
- ۵۴ باطل شود
- ستیز با پرستش خدای نادیده و نابوده و ستیز با دشمنان لقاءالله، یکی از وجوه ظلم ستیزی حسین و نیز
- ۵۵ خروج از ظاهر دین به باطن و حقیقت آن
- ۵۷ فصل سوم: عزاداری، ترویج مکتب «زار و ذلت» و غفلت از جمال جمیل الهی حسین(ع)
- ۵۸ مقدمه فصل سوم
- ۶۲ چرا عزاداران، مداحی را بیشتر دوست دارند که امام حسین را فجیع تر بکشند؟!
- ۶۲ روایات مربوط به ثواب عزاداری را مکارترین دشمنان آل محمد ساخته اند
- ۶۳ عزا و ماتم حقیقی همین معامله ای است که شیعیان با واقعه ای کربلا می کنند
- ۶۴ روان شناسی عزاداری حسینی
- ۶۵ اگر شهادت سعادت است، پس چرا برای سعادت پیشوایانمان گریه می کنیم؟
- پرستش کاخ مقبره های امامان، توطئه ای سیاسی برای انصراف شیعیان از درک و اطاعت از امامان زنده
- ۶۶
- ۶۷ غوغای سورچرانی ها و تفریحات شیعیان در محرم!!

- پرستش مسیح بر صلیب و حسین در قتلگاه، ریشه‌ی کل کفر و نفاق مسیحیت انحرافی و شیعه‌ی ضد
 ۶۹ امام
- ۷۰ هرگز مرثیه و سینه‌زنی مراسم محرم را درک نکرده و در آن مشارکت نکرده‌ام
- ۷۱ حکومت‌های ظالم به‌ظاهر شیعی بدون ترویج مکتب «زار» نمی‌توانستند حکومت کنند
- ۷۳ شیعیان دروغین به‌جای انتخاب آدمیت، زاری می‌کنند تا از آدم‌بودن معاف شوند
- ۷۳ و امروز بسیار گریه کنید به‌واسطه‌ی خنده‌هایی که بر فرستادگان خدا نمودید
- ۷۸ پدیده‌شناسی عزاداری حسینی
- ۸۰ حسین ضد حسین، هولناک‌ترین ایده‌ی ابلیس در اندیشه‌ی شیعه
- ۸۲ کوفی، شیعه‌ی بدون معرفت و بدون اطاعت از امام زنده، و پرستنده‌ی گور امامان
- ۸۲ (شیعه هرچه به حریم امام نزدیک‌تر می‌شود اگر تابع‌تر و عارف‌تر نشود ابلیسی می‌شود)
- جستجوی امام حی و اطاعت از او همان «ابتغای وجه رب» است، و علت ذلت شیعیان منافق رویگردانی
 ۸۴ از این امر مهم است
- ۸۶ بر بی‌کسی و تنهایی و بی‌یاری مهدی باید گریست نه حسین
- ۸۶ جنبه‌ی برحق مراسم عزاداری

فصل اول:

شؤونات عرفانی امام حسین (ع)

مقدمه فصل اول

۱. حسین (ع) سلطان رجعت است؛ یعنی تجلی نورانی و نزول علم و روح حسینی در اولیای الهی آخرالزمان: «حسین آن روح و علم نورانی است که بر قلوب مؤمنانش می‌نشیند و حفظشان می‌کند و آدمیت را برایشان تضمین و تأمین می‌سازد. و این است معنای رجعت حسینی! پس نباید در انتظار رجعت جسمانی حضرتش بود. اگر حسین نور هدایت است پس باید به دنبال نورش باشیم نه گورش! گورپرستی شیعه نیز تهمه‌ی روضه‌پرستی و عزاپرستی و خودزنی شیعه است و پرستش امام مرده و قتال با امام زنده!»^۱.

از نشانه‌های رجعت حسینی در اولیای الهی، داشتن قلمی است که روح حسین در آن جریان دارد: «ای آنکه نون قلمت را به عاشورا ز جان احسنِ حُسن خود، حسین، به تمام و کمال برپا داشتی و چهارده قرن بعد جوهرش را در جانم چکاندی و در قلمم به بار نشانیدی. اینک منم رجعت حسین تو! پس یاری‌ام فرما تا تو را در قیامت واحد و قهارت یاری نمایم ای یارا!»^۲.

نور حسینی بر امّیون و مستضعفین تجلی می‌کند و نه خواصِ علما و اشراف: «نور تأویل و تجلی حسینی اساساً به سوی ایرانیان آمد و در ایران مولد یک مکتب و مذهب کامل شد به نام تشیع! شیعه‌ای که امّیون و مستضعفین و مظلومین را در بر می‌گیرد و نه خواصِ علما یا اشراف را»^۳.

حسین با رجعت روحانی خود در اولیای الهی آخرالزمان، روح رهایی‌بخش آدمیت از طاغوت آخرالزمان است؛ طاغوت استکبار و تکنولوژی:^۴

«رسول اکرم (ص) فرمودند: "حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است و دریای علم است که برای آینده اندوخته شده است." و لذا در آخرالزمان، حسین بانی رجعت و سلطان آن است برای برپایی آدمیت آنگاه که هیچ اثری از آن باقی نمانده است. و این است که در این فرج و نجات و قیامت، از امام مهدی جدایی ناپذیر است».

۱. نزول و عروج روح، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت)، شماره ۱۹۰۹.

۲. همان، ج ۲، دفتر دوازدهم (روح و معانی، تیتیر دوم «زمان و مکان»)، شماره ۲۷۶۶.

۳. همان، ج ۱، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت)، شماره ۱۹۲۱.

۴. همان، شماره‌های ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷.

روح حسینی، بر هر کس که تجلی کند و در هر کسی که رجعت نماید، حامل همه‌ی ارواح مرسلین و معصومین است:

«و حسین (ع) بزرگ‌ترین یاریگر وادی وجود برای بشریت است که طالبانش را به همه‌ی ارواح ده مرتبه‌ای وجود برخوردار می‌سازد تا بتوانند نور ذات وجود خداوند را در خود تأویل و متجلی سازند به فکر و ذکر و تعقل و معرفت نفس! حسین خود حامل همه‌ی این ارواح عاشورایی است. روح حسینی حامل همه‌ی ارواح مرسلین و معصومین است که از هفت طبقه‌ی آسمان نازل شده‌اند: اینها ارواح تأویلی و عروجی هستند و مراتب ده گانه‌ی ظهور و آفرینش! و درجات ده گانه‌ی ایمان و ذکر و علم و عرفان و شهود! این گزارشی عینی از کل سیر و سلوک عرفانی بنده نیز می‌باشد».^۵

حسین و اولیای حسینی، نور درون‌ذاتی هر مؤمنی هستند که باعث زایش عرفانی و خلق جدید می‌شود:

«حسین (ع) به‌عنوان مظهر اسم «الشهید» نور درون‌ذاتی هر مؤمنی است که تحت‌الشعاعش موفق به خودشناسی شده و تا ذاتش را برمی‌تاباند در آفاق جهان و حق را در هر چیزی شهود می‌کند».^۶

۲. حسینی بودن در عصر ما به قیام مسلحانه نیست:

«حسینی بودن در عصر ما، قیام به شمشیر نیست بلکه قیام به روح است، قیام به قلم است، قیام به عقل و ایمان و عرفان و نور توحید است، قیام به آدمیت است علیه تمامیت طاغوتی که در جهان مدرن در جریانی واحد است تحت عنوان هزاران مذهب و مکتب که جملگی در استکبار و تکنولوژی‌زم و نژادپرستی مشترکند. در قیامت آخرالزمان فقط حسینیان روحانی، جان و دل و ایمان سالم به در می‌برند؛ چه سنی و چه شیعه! چه مسیحی یا بودایی و غیره».^۷

۳. یکی از اتهاماتی اهل سنت و شیعیان منافق بر حسین (ع) وارد می‌کنند، اتهام قدرت‌طلبی و حکومت‌خواهی است:

«عجبا از مفسرین و برخی ملایان شیعه که به تبعیت از ملایان اهل سنت واقعه‌ی کربلا را اقدام جهت براندازی حکومت یزید و تصاحب این حکومت تفسیر می‌کنند که این مظلومیتی مضاعف در حق حسین است از جانب شیعه‌ای که تا به امروز جریان یافته است. حسین (ع) در چند

۵. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت)، شماره ۱۹۳۰.

۶. مبانی عرفان امامیه، نص پنجم، عرفان شهودی (الشهید در وجود حسین ابن علی (ع) امام شهید).

۷. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت)، شماره ۱۹۱۱.

سخنرانی اش آشکارا خطاب به فرماندهان سپاه ابن زیاد می فرماید که: "من نه بیعت می کنم و نه چشم طمع به حکومت یزید دارم و اگر به من اعتماد ندارید که علیه شما قیام کنم اصلاً حجاز و عراق را ترک می کنم پس راهم را باز کنید تا به سرزمین دیگری بروم". ولی عمر سعد فرمانده سپاه ابن زیاد گفت: "یا بیعت می کنی و یا با تو می جنگیم". این پیام حسین، هم معقول است و هم مبتنی بر سنت امام علی (ع) و امام حسن است. زیرا مخلص ترین شیعیان که در کوفه بودند آشکارا به حسین خیانت کردند، پس حسین بر چه قومی می بایست حکومت می کرد؟ بر امویان و خائنان و منافقان؟ ضمن اینکه حسین ماهیت کوفیان را می شناخت.^۸

۴. حسین (ع) الگوی ظلم ناپذیری و طاغوت ستیزی است و امروزه خروج از سیطره‌ی جهانی طاغوت ارتباطات تکنولوژیکی، مصداق بارز ظلم ناپذیری و طاغوت ستیزی در زندگی شخصی است. این خروج، سرآغاز شیطان زدایی و خناس زدایی عمومی از نفس بشر است به منظور زنده نگه داشتن فطرت الهی:

«حسین، روح آدمیت آخرالزمان است، چرا که فقط در آخرالزمان است که طاغوت واحد جهانی بر کل اقوام بشری حاکم می شود و هیچ کس را در خارج از استکبار و ستم و اسارت خود باقی نمی گذارد و آحاد بشری در سیطره‌ی بلاوقفه‌ی شیاطین انسی و جنی قرار می گیرند؛ به خصوص شیاطین آریلی! و حسین روح آزادی بخش آدمیت در چنین عرصه‌ای است».^۹

۵. تمام آزادیخواهان جهان حسینی اند از هر مکتب و مذهبی:

«حسین روح انسان جهانی آخرالزمان است. و امروزه نیز آشکارا عرصه‌ی رجعت حسینی است. زیرا همه‌ی انقلابات و انقلابیون آزادیخواه و عدالت جو و استقلال طلب جهان، حسینی هستند از هر مکتب و مذهبی. و این حسینیان عصر ما هستند که سیمای آخرالزمان را رقم زده‌اند و سرنوشت آخرالزمانی انسان را می آفرینند. حسین راهگشای ظهور نور کلمة الله است از یکایک مؤمنان مجاهد در سراسر جهان! این همان رجعت حسین است که پیروان اسلام ناب و تشیع ناب عربی را در نقطه مقابل خود می یابد! آن نابی که جز استکبار فردی و قومی و زبانی نمی شناسد و عین اشرافیت جاهلی عرب است که در لباس شریعت محمدی پنهان شده است».^{۱۰}

^۸. مبانی عرفان امامیه، نص پنجم، عرفان شهودی (الشهید در وجود حسین ابن علی (ع) امام شهید).

^۹. نزول و عروج روح، ج ۱ دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت)، شماره ۱۹۰۴.

^{۱۰}. همان، شماره ۱۹۶۱.

۶. زینب چشم خدا در قیامت کبرای کربلاست:

«واما زینب (س) که مظهر فاطمه‌ی زهرا در صحرای کربلاست، نه تنها شاهد شهید است که خود شهید در شهادت حسین است. و این شهادت مضاعف و برتر است همچون شهادت امام سجاد در این واقعه. زینب خود شهید همه‌ی شهدای کربلاست. این زینب است که حسین (ع) را «جمیل‌الله» معرفی کرده است. او چشم شهادت است، یعنی آن نگاهی که جمیل‌الله را دید و لقاءالله نمود. لذا زینب وارث واقعه است، یعنی وارث جمیل‌الله است».^{۱۱}

^{۱۱}. انسان کامل، ج ۱، فصل ۵، حسین‌شناسی (قیامت‌شناسی)، شماره‌های ۶۴ تا ۶۷.

روح حسینی، روح رهایی بخش آدمیت از طاغوت آخرالزمان است؛ طاغوت استکبار و تکنولوژی^{۱۲}

حسین تنها امامی است که با هیچ نظام طاغوتی بیعت نکرد و نیز امام دوازدهم که از بدو تولد بر غیبت وارد شدند! و لذا روح حسینی، روح رهایی از طاغوت آخرالزمان است؛ طاغوت استکبار و تکنولوژی.

۱۹۰۴. حسین، روح آدمیت آخرالزمان است، چرا که فقط در آخرالزمان است که طاغوت واحد جهانی بر کل اقوام بشری حاکم می‌شود و هیچ کس را در خارج از استکبار و ستم و اسارت خود باقی نمی‌گذارد و آحاد بشری در سیطره‌ی بلاوقفه‌ی شیاطین انسی و جنی قرار می‌گیرند؛ به‌خصوص شیاطین آریلی! و حسین روح آزادی‌بخش آدمیت در چنین عرصه‌ای است: حسین نور هدایت و سفینه‌ی نجات است. (رسول اکرم ص)

۱۹۰۵. در کتاب «صحیح مسلم» (از ارکان حدیث اهل سنت) به نقل از رسول خدا(ص) چنین آمده است: «پس از من پیشوایانی بیابند که به هدایت من راه نجویند و روش مرا آئین خود ن سازند. به‌زودی مردانی برای حکومت قیام کنند که دل‌هایشان شیطان باشد و ظاهرشان انسان. پس شما مسلمانان باید مطیع و تسلیم هر حاکمی شوید و اگر هم شما را در هم کوبید و اموالتان را غارت کرد باز هم او را اطاعت کنید.»!! و تقریباً همه‌ی به‌اصطلاح امامان اربعه‌ی اهل سنت نیز دارای چنین باوری هستند. از باب نمونه این کلام احمدبن حنبل است: «حرف‌شنوی و اطاعت از رهبران و امیر مسلمانان چه نیکوکار باشد و چه فاجر در هر صورت واجب است؛ چه حکومتی که با رأی مردم به قدرت رسیده باشد و چه به زور شمشیر، چه صالح باشد و چه فاسق، تا روز قیامت باید از او اطاعت شود و پشت سرش اقامه‌ی صلوة گردد. و هر که چنین بدعت‌گذار و مخالف سنت رسول‌الله است.»!!

این گونه بود که همگی بر بدعت و ارتداد حسین (ع) فتوا دادند و او و خاندانش را قتل عام نمودند. البته می‌دانیم که بسیاری از بانیان نخستین فقاہت شیعه‌ی اثنی‌عشری نیز کمابیش بر همین باور اهل سنت هستند؛ همچون شیخ طوسی، سید مرتضی، شیخ مفید، صدوق، نجاشی و امثالهم که از نخستین کسانی بودند که با خلفای جدید عباسی بیعت می‌کردند و تبریک می‌گفتند و قصیده می‌سرودند و با دل و جان در دربارهای

^{۱۲}. نزول و عروج روح، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت).

فاسق خدمت می‌کردند، به این اعتبار که اکثر ائمه‌ی اطهار نیز با این خلفای جور بیعت کرده بودند. بدون توجه به این حقیقت که این امامان هر یک در عصر حیات خود حتی ده نفر شیعه‌ی مؤمن هم نمی‌یافتند و لذا اگر ائمه‌ی ما اکثراً با این خلفا به ظاهر بیعت نمی‌کردند، همه‌ی علویان قتل عام شده و نسلشان برافتاده بود؛ همان‌طور که پس از واقعه‌ی کربلا به مدت نیم‌قرن یک نسل‌کشی کامل از علویان در جریان بود.

با توجه به این حقایق و حقایق دیگری که قبلاً درباره‌ی قیام حسینی تبیین نمودیم، عمل و روح حسینی، اقدامی در ورای اسلامیت و شیعه‌گری عامه است؛ همان‌طور که همه‌ی وقایع آن روزگار نشان می‌داد که خروج حسین (ع) از مراسم حج در مکه به ظاهر یک خودکشی جمعی بود. همان‌طور که طبق گزارش تاریخ، مؤمنین و علمای بزرگی چون ابن عباس و عبدالله بن عمر خود را به حسین (ع) رسانده و این حقیقت را به او تذکر دادند که این قیام حسین خودکشی مسلم است و حسین (ع) با همه‌ی احترامی که برای این دو نفر قائل بود، به آنها فرمود: «آنچه که شما درباره‌اش مرا نصیحت می‌کنید عین حقیقت است ولی من امر برتری در پیش دارم». که این امر برتر همانا در آخرالزمان آشکار گردیده است. و این است که حتی بسیاری از علمای منصف‌تر اهل سنت که به‌طور کلی حق را به حسین (ع) می‌دهند و یزید را کافر و فاجر می‌خوانند، نهایتاً می‌گویند: «حسین به تیغ شریعت جدش کشته شد». و بدین‌گونه حسین را، هم شهید می‌خوانند هم خطاکار!

و اما عبدالله بن عباس - که از کهن‌سال‌ترین باقی‌ماندگان خاندان عبدالمطلب و از نوابغ اصحاب رسول خدا(ص) و از کاتبان وحی و حافظان و تأویل‌گران قرآن بود که در کنار رسول خدا(ص) و علی(ع) و حسن(ع) و حسین(ع) قرار داشت و همواره در قبال هر سه امام به هنگام امتحان امامت میدان را خالی می‌نمود و به جای آن به اشک و ناله می‌پرداخت - در لحظه‌ی خداحافظی از حسین(ع) درحالی که حسین را در آغوش گرفته بود و می‌گریست چنین گفت: «حسین جان، خود و خاندانت را بیهوده به کشتن مده و ما را روسیاه مکن».

یک‌بار دیگر درک می‌کنیم که انقلاب و روح حسینی، معطوف به امری ورای اسلام و تاریخ است؛ یعنی یک امر آخرالزمانی است و مربوط به قلمرو رجعت است تا نگذارد که آدم و آدمیت در فتنه‌های آخرالزمان نابود شود. و این همان اصل امامت است که نور آدمیت است که در هیچ امامی همچون او به عرصه‌ی ظهور نرسیده است. و این است که شاهدیم تنها ماجرابی که از صدر اسلام همچنان باقی است و بلکه

به تازگی عود کرده است و کل جهان اسلام و بلکه اهالی زمین را به خود مشغول داشته، ماجرای حسین (ع) است که فقط در همین نیم قرن اخیر در سراسر جهان هزاران جلد کتاب در این باره تألیف شده است و حتی سرخپوستان آمریکا نیز در این باره تحقیق می کنند و کتاب می نویسند در حالی که چه بسا حتی نام اسلام و پیامبرش را نشنیده اند ولی حسین را به نام «خوزه» می شناسند.

۱۹۰۶. عاشورا و کربلا آن زمان و زمینی است که آدمیت آخرالزمان را می پرورد و از نابودی اش محفوظ می دارد. زیرا فتنه های آخرالزمان کارگاه نابودی آدمیت و بلکه حیوانیت و حتی نبات و جماد است که ارکان حیات آدمی هستند. و این سخنی از حسین (ع) خطاب به حرّ است که از جدش رسول خدا روایت می کند: «ای مردم! پیامبر خدا گفت هر کس زمامدار ستمگری را ببیند که حرام های خدا را حلال می کند و پیمان خدا را می شکند و بر خلاف سیره ی رسول خدا بر بندگان خدا با ظلم و عداوت حکومت می کند، اگر در سخن و عمل شورش نکند، خداوند او را به سرعت در جهنم سرنگون می سازد». (به نقل از تاریخ طبری)

۱۹۰۷. ... رسول اکرم (ص) فرمودند: «سوگند به آنکه مرا به حق به رسالت برانگیخته، به راستی که حسین بن علی در آسمان بزرگ تر از آن است که در زمین شناخته می شود. هرآینه بر سمت راست عرشِ خدای عزوجل نوشته شده است: حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است و پیشوای خیر و برکت و عزت و افتخار و دریای علم و گنجی لایزال است که برای آینده اندوخته شده است». یعنی حسین، علم آینده ی بشریت است؛ یعنی علم آدمیت آخرالزمان! و لذا در آخرالزمان بانی رجعت و سلطان آن است برای برپایی آدمیت آنگاه که هیچ اثری از آن باقی نمانده است. و این است که در این فرج و نجات و قیامت، از امام مهدی جدایی ناپذیر است.

نور تأویل و تجلی حسینی به سوی ایرانیان آمد و مولد تشیع شد؛ تشیع امّیون و مستضعفین و نه خواصّ علما و اشراف^{۱۳}

۱۹۲۱... و حسین جمال و جلال و کمال آدمیت را به تمام و کمال آشکار ساخت و این است آن علم و

^{۱۳}. نزول و عروج روح، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت).

نوری که برای آینده‌ی بشریت ذخیره شده است. و این بود که نور تأویل و تجلی حسینی اساساً به‌سوی ایرانیان آمد و در ایران مولد یک مکتب و مذهب کامل شد به نام تشیع! تشیع حتی در لغت هم به لحاظ تاریخی به اسم حسین ضمیمه است. این است که با حذف حسین از تشیع ایرانی هیچ باقی نمی‌ماند! شیعه‌ای که امّیون و مستضعفین و مظلومین را در بر می‌گیرد و نه خواصِ علما یا اشراف را! مثلاً دراویش ما علوی یا رضوی هستند و فقهای ما جعفری هستند و اهل جفر و ابجد و علوم غریبه هم باقری هستند. ولی عامه‌ی مردم ما حسینی هستند؛ شیعه‌ی حسین! و نیز مجاهدان و علمای ربانی و عارفان واصل!

طاغوت‌ناپذیری تاحد بن‌بست کامل حیات دنیوی، اساس هویت اجتماعی حسینیان^{۱۴}

امروزه خروج از سیطره‌ی جهانی طاغوت ارتباطات تکنولوژیکی، مصداق بارز ظلم‌ناپذیری و طاغوت‌ستیزی در زندگی شخصی است. این خروج، سرآغاز شیطان‌زدایی و خناس‌زدایی عمومی از نفس بشر است به منظور زنده‌نگه‌داشتن فطرت الهی.

۳۱۹. و اما وجه دیگر نور ولایت حسینی که جنبه‌ی بیرونی و اجتماعی و سیاسی آن است که اساس هویت اجتماعی حسین (ع) در نزد شیعیان نیز از همین بابت است همانا ظلم‌ناپذیری و طاغوت‌ناپذیری می‌باشد تا حدی که اصلاً خود را مواجه با بن‌بست کامل سازد و او را وادار به خروج از اقطار زمین و تاریخ کند. همان‌طور که در مورد امام و یارانش اتفاق افتاد و قیامت کربلا را آفرید. که صد البته این وجه ولایت حسینی نخستین درب ورود بر نور او است؛ چرا که به قول الهی، مؤمنان نهی شده‌اند از اینکه به طاغوت روی کنند و در این رویکرد زندگی نمایند که در غیر این صورت به ضلالت شیطانی دچار می‌شوند که بدترین ضلالت‌ها است؛ به‌خصوص امروزه که سیطره‌ی جهانی طاغوت شبانه‌روز به قدرت ارتباطات تکنولوژیکی تا اعماق جان‌آحاد بشری حضور دارد. پس این ظلم‌ناپذیری و طاغوت‌ستیزی در زندگی شخصی، سرآغاز شیطان‌زدایی و نژادزدایی و خناس‌زدایی عمومی از نفس است تا فطرت الهی بشر مدفون نگردد. و این اصل واجب استحقاق برای درک نور حسینی است که نور تأویل فطرت‌اللهی در بشر است.

پس باید گفت که پیروی از ولایت حسینی از هر دو وجه باطنی و ظاهری و فردی و اجتماعی، برای نجات از هلاکت آخرالزمانی و هدایت الی‌الله، امری واجب و تنها راه رستگاری انسان مدرن است. یعنی ولایت

^{۱۴}. همان، دفتر اول (علم تأویل و تجلی).

حسینی، هم یک ایدئولوژی نجات بخش اجتماعی است و هم یک ایدئولوژی تأویل عرفانی. پس ولایت و امامت حسینی تنها نور نجات انسان مدرن است که در هیچ امام دیگری این چنین واضح و مبرهن نیامده است. و لذا تنها نوری است که یک مؤمن شیعه را به نور امام زمانش ملحق می‌سازد که نور قیامت و نجات آخرالزمان است به شرط آنکه نور قیامت کربلا را تبدیل به مذهب سیاه عزا نسازیم؛ همان طور که حضرت زینب (س) در بدو ورودش به عراق پس از واقعه‌ی کربلا و بازگشت از شام هیچ گروه نوحه‌خوانی و تعزیه را به حضورش نپذیرفت و فرمود: «عجبا از قاتلان حسین که شیون می‌کنند!».^{۱۵}

۱۹۰۳... حسین تنها امامی است که با هیچ نظام طاغوتی بیعت نکرد و نیز امام دوازدهم که از بدو تولد بر غیبت وارد شدند! و لذا روح حسینی، روح رهایی از طاغوت آخرالزمان است؛ طاغوت استکبار و تکنولوژی. ۱۹۰۴. حسین، روح آدمیت آخرالزمان است، چرا که فقط در آخرالزمان است که طاغوت واحد جهانی بر کل اقوام بشری حاکم می‌شود و هیچ کس را در خارج از استکبار و ستم و اسارت خود باقی نمی‌گذارد و آحاد بشری در سیطره‌ی بلاوقفه‌ی شیاطین انسی و جنی قرار می‌گیرند؛ به‌خصوص شیاطین آریلی! و حسین روح آزادی بخش آدمیت در چنین عرصه‌ای است: «حسین نور هدایت و سفینه‌ی نجات است». (رسول اکرم ص)^{۱۶}

روح حسینی، حامل همه‌ی ارواح مرسلین و معصومین است^{۱۷}

۱۹۳۰. حسین (ع) بزرگ‌ترین یاریگر وادی وجود برای بشریت است که طالبانش را به همه‌ی ارواح ده مرتبه‌ای وجود برخوردار می‌سازد تا بتوانند نور ذات وجود خداوند را در خود تأویل و متجلی سازند به فکر و ذکر و تعقل و معرفت نفس! حسین خود حامل همه‌ی این ارواح عاشورایی است. روح حسینی حامل همه‌ی ارواح مرسلین و معصومین است که از هفت طبقه‌ی آسمان نازل شده‌اند: اینها ارواح تأویلی و عروجی هستند و مراتب ده گانه‌ی ظهور و آفرینش! و درجات ده گانه‌ی ایمان و ذکر و علم و عرفان و

^{۱۵}. نزول و عروج روح، دفتر اول (علم تاویل و تجلی).

^{۱۶}. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت).

^{۱۷}. همان.

شهود! این گزارشی عینی از کل سیر و سلوک عرفانی بنده نیز می‌باشد.

بخش عمده‌ای از تفرقه‌های بین اندیشمندان شیعه بر سر فهم عاشورا است^{۱۸}

۱۹۳۴. استفاده از عاشورا و کربلا و سوگواری‌ها و تعزیه جهت پرستش مظلومیت و تقدیس ستمبری و ذلت، از هولناک‌ترین واژگون‌سالاری‌های ارزش‌های شیعی است که متأسفانه بر تاریخ تشیع حاکم بوده است که سودش فقط برای ستمگران و جباران و اشقیا و پادشاهان بوده است. مظلوم‌نمایی و اصالت زار، از جمله ضد ارزش‌ترین محصولات این مراسمات در تاریخ سوگواری‌های حسینی بوده است که بخشی از هویت ابلیسی و ضد دینی بسیاری از مردمان در لباس تشیع است. درحالی که پیام حسین آشکارا خلاف این هویت است، یعنی خلاف ستمبری! در اینجا نکته‌ای بس لطیف و دقیق وجود دارد که جز اهل معرفت در نمی‌یابد! این نیز دیالکتیکی دیگر در هویت شیعه است که روی دیگرش این است که هیچ مبارز و مجاهدی نیت از مبارزه و قیامش را پیروزی در دنیا قرار ندهد و شکست و انهدام خود در دنیا را هم بپذیرد؛ یعنی حسینی شود! و این حق عظیمی است! ولی تفاوت و مرز بین این دو به مویی بند است؛ مویی که جز اهل معرفت در نمی‌یابند. همه‌ی دعوای بین علما و متفکرین شیعه بر سر درستی یا نادرستی مراسم تعزیه‌ی حسینی بر سر همین مو است که گاه تبدیل به تفرقه‌ی خونینی شده است از نوع ماجرای کتاب «شهید جاوید».

۱۹۳۵. باید درک کرد که بخش عمده‌ای از تفرقه‌های بین علما و متفکرین شیعه در تاریخ بر سر فهم عاشورا و کربلای حسینی بوده است که حامل دو استنباط کاملاً متضاد است. عده‌ای به این نتیجه می‌رسند که شکست قیام حسین به ما می‌فهماند که تا ظهور موعود دست به هیچ قیامی نزنیم! استنباط دیگر کاملاً بر خلاف این امر است؛ یعنی اینکه درست مثل حسین در بدترین شرایط استبداد و خفقان و ضعف هم باید قیام کرد و کشته شد! اولی به معنای عبرت از حسین است و دومی هم پیروی از حسین! و هر دو هم شیعه‌ی حسینی هستند!

اهل عبرت می‌گویند که درستی استنباط آنها در سنت حیات اجتماعی ائمه‌ی بعدی به اثبات رسیده است،

^{۱۸}. همان.

زیرا دیگر هیچ امامی قیام نکرده و بلکه با هر قیامی هم مخالفت کرده است! ولی سخن ما ورای این دو امر است که در واقعه‌ی سقوط امویان و پیروزی عباسیان و ایرانیان و تقدیم خلافت به امام صادق(ع) و عدم پذیرش ایشان، به اثبات می‌رسد. و آن اینکه امامان، اسوه‌های آدمیت و آدم‌سازی هستند و نه پیشوایان خوشبختی گله‌ای مردمان. روایات مربوط به حکومت جهانی مهدی موعود نیز این حق را اثبات می‌کند که جامعه‌ی امام زمانی، پیروزی آدمیت و معرفت و توحید است نه پیروزی قدرت و سعادت و سلطه‌ی سیاسی شیعیان. امام حسین هم از منظر حیات اجتماعی در واقعه‌ی کربلا، مأمور به کمال رسانیدن همان هفتاد و دو تن بود که طالب کمال بودند و نه طالب حکومت! نه اینکه امامان، صاحب رسالت اجتماعی و جهانی نیستند، بلکه این رسالت مطلقاً از نوع و ماهیت دیگری است که وجهی از آن را در همان جریان مراسم سوگواری و تعزیه متذکر شدیم که نوعی رندی امام در حق منکران و اشقیاست و کوفیان! برخی می‌پندارند که کوفیان، بدترین مردمان روی زمین بودند درحالی که اتفاقاً بهترین مسلمانان عصر خود بودند و لذا سه امام جان خود را در بیعت مشرکانه‌ی این مردم فدا کردند و امام زمان هم طبق روایات، قیامش را از مردم کوفه آغاز می‌کند که چه بسا فقط کوفیان مقیم شهر کوفه نباشند؛ زیرا اکثر قریب به اتفاق شیعیان، کوفی هستند! کوفه، جغرافیای شرک تشیع است.

کسانی که در قیام حسین بی طرف باقی ماندند، مجبور به قتال با او در کربلا شدند^{۱۹}

۱۹۳۶. ... طبق گواه تاریخ، عمرسعد فرمانده سپاه ابن زیاد (که با مکر به کربلا گسیل شد تا از حسین بیعت بگیرد ولی به ناگاه به وی دستور رسید تا سر حسین را برایش ببرد) این بدبخت پس از جنایت کربلا آن قدر خود را سرزنش نمود و بر سر و صورتش زد تا اختلال مشاعر گرفت و در لحظه‌ی کشته شدن به دست یاران مختار ثقفی، حسین را صدا می‌زد تا به دادش برسد! یک حقیقت عظیم و حیرت‌آور در واقعه‌ی کربلا که به ندرت مورد توجه قرار گرفته، این است که همه‌ی کسانی که در قیام حسین (که چند ماه طول کشید) بی طرف باقی ماندند، مجبور به قتال با او در کربلا شدند و عمرسعد هم از آن جمله بود که هم فامیل حسین بود و هم همبازی دوران بچگی و نوجوانی‌اش!

^{۱۹}. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت).

حسین (ع) روح انتخاب است؛ انتخاب بین آدم بودن یا نبودن^{۲۰}

۱۹۳۶. ... می دانیم که ابن زیاد مقتدرترین سردار سپاه یزید بود که خراسان و بصره را به آسانی فتح کرده بود، ولی هرچه دستگاه اموی به وی اصرار کرد که خودش برای فیصله دادن قیام حسین برود قبول نکرد و همه ی بی طرفان را به کربلا فرستاد به زور و زر و تزویر.

مسئله، حق انتخاب است. یعنی کسی که ظلم و کفر را انتخاب می کند، در لحظه ی انتخابش، بر حقیقت آگاهی دارد و راستی را می شناسد، پس تا می تواند با آن درگیر نمی شود. ولی کسانی که بین حق و باطل انتخاب نمی کنند در عین حال که حق را می شناسند و به آن گرایش دارند تبدیل به کوفی می شوند یا شیعیان مذذب و مشرک. پس روح حسینی مشمول کسی می شود که اهل انتخاب باشد و پای انتخابش بایستد و برایش جان فشانی کند حتی اگر باطل باشد؛ مثل حربین ریاحی که مستقیماً از جانب یزید به کربلا آمده بود.

پس حسین (ع) روح انتخاب است؛ انتخاب بین آدم بودن یا نبودن، که همان اصل بودن یا نبودن است. زیرا خداوند، جهان را برای آدم آفرید و هرچه که در جهان است دارای هویت انسانی است؛ از ذرات تا کرات. امام صادق (ع) در «الهیة الشریف» رازی بس شگرف را آشکار می سازد و آن اینکه همه ی ذرات تشکیل دهنده ی تن و روح آدمی نیز همه آدمیان هستند. یعنی هر فرد بشری به لحاظ جسمانی نیز حاوی و حامل و محشور با میلیون ها انسان دیگر است که برخی از گذشته ی تاریخ با او آمده اند و برخی هم از آینده ی تاریخ. امام صادق (ع) از ذرات نامرئی و دُم داری در هیکل انسان سخن می گوید که همگی آدمیاند. این سخن امام، ما را به یاد کروموزوم ها و نرون ها و ژن ها می اندازد.

پس در حقیقت وقتی کسی به انتخابی بزرگ دست می زند فقط برای خودش انتخاب نمی کند. در اینجا به کشف یکی از عجیب ترین وقایع زندگی معنوی خود می رسیم و آن موتی بود که منجر به نزول روح العلم مسیحایی در ما گردید که به هنگام ترک این دنیا درحالی که به سرعت نور به اعماق آسمان پرواز می کردم شاهد میلیون ها مردمی شدم که در دو طرف مسیر پروازم به صف ایستاده و ضجه می زدند تا مرا از این موت منصرف سازند و بازگردانند که موفق شدند. این مردمان همان کسانی بودند که در وجود من می زیستند و

۲۰. همان.

من در حال ترکشان بودم. پس دریاب که خود حسین (ع) در کربلا چه کرده است. همان طور که در واقعه‌ی دیگری از زندگی‌ام شاهد واقعه‌ای کاملاً متفاوت بودم و آن به هنگام دستگیری و خون‌ریزی شدید داخلی بود که من در حالت اغما درحالی که دائماً در حال خون‌ریزی بودم، دیدم که تمام بدنم همچون پشم حلاجی می‌شد و از لابه‌لای تار و پودم مردمان بیرون می‌ریختند. که این دو تجربه‌ی حیرت‌آور، دال بر حقانیت کلام امام صادق(ع) است که هر یک از ما فقط یک نفر نیستیم و همه چیز این جهان، آدم است در درون و برون، در غیب و شهود.

و حسین (ع) پرچمدار محشر کبرای آدمیت است. همان طور که خود او در کربلایش این پرچم را برافراشت تا برای بشریت ثابت کند که او یک‌تنه کل انسانیت است از ازل تا ابد. و به همه نیز تعلیم می‌دهد که خود را این گونه بشناسند و عمل کنند. پس روح حسینی، روح جامعیت مطلق است در عین اشد فردیت و تنهایی. و فقط کسی که چون حسین تنها شد این جامعیت را در هستی اکبر از ذات خویشتن درمی‌یابد در حضور پروردگارش در یک عاشورا و در یک کربلا.

تمام آزادیخواهان جهان حسینی‌اند از هر مکتب و مذهبی^{۲۱}

(حسین در رجعتش و مهدی در ظهورش، جز عجمان را حامی خود نمی‌یابند)

۱۹۶۱. درک و باور حقیقت امام مستلزم درک و باور رحمت مطلقه‌ی خدا بر بشر است؛ یعنی علم رحمت که همان اساس هدایت است. و این اساس مجموعه‌معارف ما است که با نزول روح حسینی آغاز شده است. زیرا حسین روح انسان جهانی آخرالزمان است. و امروزه نیز آشکارا عرصه‌ی رجعت حسینی است. زیرا همه‌ی انقلابات و انقلابیون آزادیخواه و عدالت‌جو و استقلال‌طلب جهان، حسینی هستند از هر مکتب و مذهبی. و این حسینیان عصر ما هستند که سیمای آخرالزمان را رقم زده‌اند و سرنوشت آخرالزمانی انسان را می‌آفرینند. همان طور که نهضت تکفیری‌ها با حمایت سفیانی‌های سعودی و بنی‌اسرائیل و طاغوت غربی، یک نهضت ضدحسینی است که با رجعت حسین در ستیزند!

حسین راهگشای ظهور نور کلمة‌الله است از یکایک مؤمنان مجاهد در سراسر جهان! و این وقوع «هر روز

^{۲۱}. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت).

عاشورا و هر زمینی کربلا» است. این همان رجعت حسین است که پیروان اسلام ناب و تشیع ناب عربی را در نقطه مقابل خود می‌یابد! آن نابی که جز استکبار فردی و قومی و زبانی نمی‌شناسد و عین اشرافیت جاهلی عرب است که در لباس شریعت محمدی پنهان شده و عین تلبیس ابلیس است که از نماز فقط جانماز عربی را می‌شناسد و از قبله چند قطعه سنگ حجازی را، و از قرآن فقط اصوات عربی را، و از سنت فقط لباس عربی را، و از شریعت فقط توریه را، و از عدالت فقط برده‌داری شرعی کنیزکان را تحت عنوان صیغه، و از حدود شرعی هم تکفیر و تعزیر را و از مکاسبات هم تجارت نماز و روزه و بهشت و جهنم را، و از ولایت و امامت و خلافت هم فقط سلطنت را! و این است که حسین در رجعتش و مهدی در ظهورش، جز عجمان (غیر عرب) را همراه و حامی خود نمی‌یابد!

رجعت حسین تأویل جهانی اسلام است بر میزان آدمیت! آدمیتی که اسوه‌هایش قبلا در سراسر زمین و در همه‌ی اقوام بشری رخ نموده‌اند در صورت انبیا و اولیا و صدیقین و شهدا و علمای ربانی! پس همه او را می‌شناسند و به یاد می‌آورند که حسین به‌راستی کامل‌ترین وارث آدم و مظهر آدمیت است که آمده تا آدمیت را در جان یکایک آحاد بشری قائم و دائم سازد و در این آخرین مهلت، هر کس که آدمیت خود را نخواهد به دد و دیو و خس و خاشاک مسخ می‌شود و با طبقات زمین ترکیب می‌گردد (قرآن کریم). و این قیام برای تأویل بشریت به آدمیت است؛ آدمیتی که اولش علی و آخرش هم علی (ع) است. آن علی که عظیم و کبیر و عزیز و حلیم و علیم و حکیم و غنی و حمید است و شفیع و شهید!

فراگیر شدن عشق حسینی در جهان، زمینه‌ساز ظهور جهانی مهدی به‌عنوان رجعت حسین^{۲۲}

هر مسلمان و شیعه و غیرمسلمانی می‌داند و می‌بیند که امروزه تنها مذهب و مردمی که در دین خدا و ایمان به عشق رسیده‌اند، شیعیانی هستند که دارای عشق حسینی هستند. و عشق حسینی ناب‌ترین عشق الهی و عرفانی در پیروان مذاهب الهی است، تا آنجا که امروزه شاهدیم که چه‌بسا پیروان سایر مذاهب اسلامی و غیراسلامی، از مسیحیت تا بودایی، گروه‌گروه بر این عشق عرفانی وارد می‌شوند و این بزرگ‌ترین امید و

^{۲۲}. مبانی عرفان امامیه، نص پنجم، عرفان شهودی (الشهید در وجود حسین ابن علی (ع) امام شهید).

زمینه‌ی ظهور جهانی مهدی موعود به‌عنوان رجعت حسین است و عشق حسینی فقط در این معارف است که تأویل عرفانی و شهودی یافته است از برکت روحی که از حسین به سویمان آمده و عمری است که با ما زیست می‌کند و ما را هدایت می‌فرماید.

چرا شیعه از میان تمام امامان فقط با حسین ارتباط قلبی دارد؟^{۲۳}

راز عظمت حسین این است که عالی‌ترین درجه‌ی شهادت را حاصل نمود. شهادت، به معنای لقاءالله است در خلق. و شهادتی برتر، این است که خود شهید محل ظهور جمال خدا شود و این است معنای کامل شهید. حسین، تنها امامی است که محل ظهور جمال خداوند است. او، هم شاهد بر خداست (مثل همه‌ی امامان) و هم مشهود خداست، یعنی محل ظهور جمال خداوند. همه‌ی خاندان و یاران حسین در واقعه‌ی کربلا جمال خداوند را دیدار کردند در حسین. آنچه که در کربلا قطعه‌قطعه شد، بارگاه هاهوتی بود. این خود خدا بود که شهید شد.

۱. قبل از هر چیزی باید اعتراف کنیم که ما شیعیان جز امام حسین (ع) امامی دگر نمی‌شناسیم و سایر ائمه‌ی اطهار را هم به‌واسطه‌ی حسین می‌شناسیم (به‌جز علی^ع). و درواقع ما مذهب حسینی هستیم، زیرا فقط به حسین است که ارادت و عشق داریم و لذا فقط شیعه‌ی حسین هستیم و به مابقی امامان حداکثر اعتقاد داریم و نه ایمان و عشق و ارادت قلبی. زیرا امامت مربوط به ارتباط ارادت قلبی است و نه باور صرفاً اعتقادی و ذهنی، وگرنه اهل سنت هم علی (ع) را و سایر امامان شیعه را قبول و باور دارند. اکثر امامان اربعه‌ی اهل سنت از شاگردان امام صادق بودند و نه مریدان امام. فرق شیعه و سنی در همین امر است. شیعه به‌معنای پیروی عاشقانه است و نه اطاعت صرفاً عاقلانه.

۲. حال به‌عنوان شیعه‌ی حسین به‌راستی تا چه حدی درباره‌ی ایشان معرفت داریم و همان واقعه‌ی ده روزه‌ی کربلا را لااقل درک کرده‌ایم؟

۳. چرا حسین؟ به‌دلیل شهادتش؟ مگر سایر امامان ما شهید نشده‌اند؟ اتفاقاً مظلومیت مابقی امامان ما بسیار بیشتر و شدیدتر از امام حسین است. حسین (ع) اشد مظلومیتش ده روز است. مظلومیت امام حسن (ع) تمام عمرش مانند آن ده‌روز اول محرم بود؛ کسی که با قاتلش زندگی می‌کند، کسی که احدی از مؤمنان در

^{۲۳}. انسان کامل، ج ۱، فصل ۵، حسین‌شناسی (قیامت‌شناسی).

کنارش نماند و حتی کسی مثل ابن عباس - که مهم‌ترین و معتبرترین حافظ قرآن و حدیث و عموزاده‌ی امام و فرمانده‌ی سپاهش بود- در نهایت به او پشت کرد و تنهایش گذاشت به واسطه‌ی صلح با معاویه. و امام حسین هفتاد تن مرید عاشق داشت.

۴. یا مثلاً مصائب امام‌رضا و امام موسی کاظم به مراتب شدیدتر و طولانی‌مدت‌تر از مصائب ده‌روزه‌ی امام حسین بود. حتی مصائب امام‌حسن عسکری (ع) از همه‌ی امامان هولناک‌تر است. و یا امام‌سجاد (ع).

۵. مطلقاً نمی‌توان گفت که مظلومیت و محنت‌کشی و رنجی که امام‌حسین کشید بیشتر از سایر ائمه (ع) بوده است. پس چرا حسین (ع) را امام‌الائمه‌ی خود قرار داده‌ایم؟

۶. برخی از مفسران ابله، این امر را به‌دلیل نژادپرستی ایرانیان می‌دانند. زیرا همسر امام‌حسین (ع) شهربانو، شاهزاده‌ی ایرانی بوده است که گویی در ایران هم به‌طرزی مرموز زیسته و از دنیا رفته است. اگر چنین باشد پس باید سلمان فارسی را چون حسین (ع) و بیشتر از حسین پیوستیم، زیرا به لحاظ مقام وجودی و کرامت به قول علی (ع) در مقام خود علی (ع) بوده است و اولین رئیس حکومت اسلامی ایران از جانب علی (ع) هم بوده که در ایران زیسته و در ایران هم از دنیا رفته است. درحالی‌که بدین لحاظ اتفاقاً بسیار هم در نزد ایرانیان مهجور مانده است به‌دلیل تبلیغات جاهلیت عربی در طول تاریخ.

۷. پس چرا حسین (ع)؟ چرا حسینی هستیم و حتی رضوی نیستیم درحالی‌که امام‌رضا (ع) سال‌ها در ایران زیست و با ده‌ها هزار ایرانی دیدار کرد و در ایران هم مدفون است و قبرش با عظمت‌ترین مقابر در میان امامان می‌باشد و سالیانه ده‌ها هزار نفر به زیارت حضرت می‌روند و کرامت‌ها می‌یابند.

۸. چرا حسینی هستیم و چرا مهدوی نیستیم؟ امام مهدی (ع) برای اکثر شیعیان بیشتر جنبه‌ی اعتقادی دارد و با اینکه امام زنده است و انتظار ظهورش را می‌کشیم ولی با این حال، ارادت اکثر ما به این امام حی در سطحی نازل‌تر از امام‌حسین (ع) است. امام‌حسین (ع) برای اکثر شیعیان، امام عشق است. چرا؟

۱۰. حسین (ع) در دین خدا و رسالت محمدی و ولایت علوی چه نقشی ایفا کرده و چه کاره است؟

۱۲. حسین (ع) چه کاره است که همه‌ی امامان ما را تحت‌الشعاع خود قرار داده است در نزد شیعیان؟ به‌راستی نمی‌دانیم! این هم یکی از نادانی‌های کبیر ما شیعیان نسبت به مذهب و مکتب خودمان است و بلکه نادانی اکبر ما است و اکبر غفلت و جهل دینی و هویتی ما است. عشقی است بی‌هیچ معرفت، و لذا به‌تدریج به سمت جنون می‌رود که این به‌معنای خطر فروپاشی است.

۱۳. اگر این عشق حسینی و حسین پرستی به دلیل مظلومیت او و یارانش در کربلا باشد، اولاً که واقعیت ندارد و سایر امامان از هر حیث مظلوم تر زیسته‌اند و تنهاتر و رنجورتر (امام سجاد، امام موسی کاظم، امام عسکری) بوده‌اند و شکنجه‌ها شده‌اند. و ثانیاً به فرض هم اگر این عشق به واسطه‌ی قتل عام کربلا باشد پس، از کفر ما است و به هر حال اصلاً معنای خوبی ندارد که ملاک برتری را فلاکت و بدبختی بدانیم.

۱۴. و به علاوه مشابه قتل عام کربلا و به مراتب هولناک‌تر درباره‌ی یاران امام صادق (ع) هم در مسجد مدینه پیش آمد که حدود هفتاد تن از مخلص‌ترین یاران امام صادق به امر خلیفه‌ی عباسی یکجا در مسجد یعنی محل عبادت قطعه‌قطعه شدند و سرشان تا ماه‌ها بر دروازه‌ی شهرها آویزان بود. همچنین پسر بزرگ امام صادق یعنی اسماعیل هم که نص امامت داشت، مسموم و شهید شد و پسر کوچکش موسی کاظم (ع) هم از سن کودکی در زندان زیست و در زندان زنده زنده پوسید. مصائب امام صادق به راستی هولناک‌تر از امام حسین (ع) است. پس مسئله چیست؟ چرا حسین (ع) را می‌پرستیم؟ ما به راستی حسین (ع) را می‌پرستیم. این است مسئله. چرا؟

۱۵. شاید هم حسین پرستی ما به این دلیل است که در میان همه‌ی امامان (به جز علی) تنها کسی است که با ظلم نبرد مسلحانه و انقلابی کرده است.

۱۶. البته در میان امامان، علی (ع) و حسین (ع) و مهدی (ع) در رأس علاقه و ارادت شیعیان قرار دارند که صد البته یک دلیلش همان تیغ برکشیدن علیه طاغوت است جهت کسب قدرت و حکومت!! که اگر چنین باشد این هم یک راز دیگر از کفر و امام ناشناسی ما است که امامت را مترادف با حکومت و خلافت می‌دانیم. و اگر طبق روایات قرار نباشد که مهدی موعود هم تشکیل حکومت جهانی دهد، چه بسا مطلقاً ظهورش را انتظار نمی‌کشیدیم. آیا این طور نیست؟

۱۷. با این همه اگر این نگاه انحرافی ما به امامت را هم به حساب عشق حسینی آوریم، باز هم توجیه‌گر این همه عشق نمی‌تواند باشد. نمونه‌اش خود علی (ع) است که مطلقاً برایش نه روضه‌ای می‌خوانیم و نه عزادارای قابل توجهی داریم، درحالی که امام اول و اساس امامت است و فقط سالی یک بار، آن هم شب ۲۱ رمضان به یاد آن امام هستیم، آن هم نه به قوت عزاداری‌های حسینی در همه‌ی ایام سال و به هر بهانه‌ای.

۱۹. باز هم می‌گوییم که از لحاظ فجیع بودن واقعه‌ی کربلا نیست، زیرا جنگ‌های امام علی (ع) در دوره‌ی خلافت پنج‌ساله بسیار فجیع‌تر بود، زیرا جنگ با دوستان و مؤمنان بود که خود علی را به اندوه و گریه

انداخت. مصائب علی (ع) در ۲۵ سال سکوت و خانه‌نشینی‌اش از کل مصائب امامان ما برتر است. فقط یک فقره کشتن همسرش فاطمه (س) کفایت می‌کند به‌همراه فرزندش محسن که در شکم مادرش بود. در میان فرزندان علی (ع) و فاطمه (س) حسین خوشبخت‌ترین همه بود فقط به این دلیل که هفتادتن عاشق جان‌نثار داشت، درحالی که مابقی امامان ما در تنهایی زیستند و اکثراً زندانی بودند. امام حسین به غیر از واقعه‌ی کربلا، نسبت به سایر امامان بسیار باعزت زیست. پس این همه شیون و درد عاشقانه برای حسین (ع) از چیست؟ به‌علاوه اینکه بعد از ماجرای کربلا به‌زودی کل بنی‌امیه نابود شدند و انتقام خون هیچ انسانی در تاریخ این‌گونه ستانده نشده است. و این از بخت حسین است و درباره‌ی سایر امامان چنین اتفاقی نیفتاد.

۱۸. تا به اینجا برای روشن کردن صورت مسئله بود. حال پردازیم به پاسخ مسئله که: چرا به قول پیامبر اسلام (ص) حسین (ع) چراغ هدایت و کشتی نجات است؟

۲۱. خواجه عبدالله انصاری، مرید شیخ خرقانی، در تفسیر «کشف‌الاسرار»، امام حسین (ع) را مصداق این آیه از قرآن قرار می‌دهد که: «اگر خداوند به مؤمنان امر به خودکشی کند اکثراً اطاعت نمی‌کنند مگر اندکی». در واقع ماجرای کربلا مشابه امتحان ابراهیمی بود در ذبح اسماعیل و نیز ماجرای رهاکردن همسر و فرزندش در صحرای برهوت عربستان که عین به کشتن دادن آنها بود. با این تفاوت که آن ماجراها در حد امتحانی بود که عملاً واقع نشد. و نیز با این تفاوت که ماجرای کربلا امر به خودکشی به‌همراه قتل عام کل خاندان و عاشقان خودش بود و واقع هم گردید. و آنان که زنده ماندند وضعی به‌مراتب فجیع‌تر یافتند. بدین لحاظ باید امام سجاد را امام مصائب کل بشریت دانست و بر او گریست نه امام حسین (ع). و نیز زینب (س) که از امامت هیچ کم نداشت و همه‌ی فرزندان علی و فاطمه امام بودند یعنی انسان کامل و فنای در ذات الله. هرچند مابقی یاران حسین هم در طی آن ده‌روز به مقام فنای ذات حق نائل آمدند و شهید شدند.

۲۲. درک وجودی امام حسین و یارانش در معنای تخصصی «شهادت» نهفته است که برتر از شهادت سایر امامان است. فهم این مسئله به‌مثابه فهم کل ماجراست.

۲۳. شهادت نیز مثل همه‌ی مقامات معنوی، دارای درجات است و حسین (ع) در حد کمالش قرار دارد و به‌راستی سید شهدا است.

۲۴. «شهید» از اسمای الهی در قرآن کریم است. یعنی چه؟

۲۵. شهادت در یک کلمه یعنی شاهد بر خدا بودن در مخلوقات خدا. بدین لحاظ همه‌ی عارفان در سلسله‌مراتب مقام شهادت قرار دارند و شهادت لزوماً ربطی به قتال و خون‌ریزی ندارد. طبق قول قرآن همه‌ی انبیای الهی در مقام شاهد بوده‌اند به درجات؛ از جمله پیامبر اسلام: «انا ارسلناک شاهدا...».

۲۶. در قرآن کریم کشته‌شدن در راه خدا مترادف با شهیدبودن نیست لزوماً. می‌تواند باشد یا نباشد. این نیز از غلط‌های مصطلح در مسلمانان است که هر کشته‌ی قلمرو جهاد دینی را شهید گویند.

۲۷. مثلاً پیامبر اسلام می‌فرماید: «کسی که عاشق شود و عصمت پیشه نماید و عشق خود را انکار نماید (برای معشوق) هرگاه که بمیرد شهید مرده است». چرا؟ زیرا چنین عاشقی که ناکام است، با حفظ عصمت خود، عشقش جلوه‌ی الهی می‌یابد و خداوند را در خلق دیدار می‌کند. مثل باباطاهر که می‌فرماید: «به صحرا بنگرم صحرا تو بینم / به دریا بنگرم دریا تو بینم...». این مقام شهادت است.

۲۸. طبق روایات قدسی به نقل از امام‌سجاد می‌دانیم که امام‌حسین در واقعه‌ی کربلا از جانب خداوند مخیر شد که بین خودکشی و قتل عام خاندان و یارانش و پیروزی و تشکیل یک حکومت جهانی انتخاب کند. و امام‌حسین اولی را برگزید.

۳۰. می‌دانیم که سر امام‌حسین بر نیزه و در محفل یزید همواره قرآن می‌خوانده، و لذا سر مبارکش را چوب و شلاق می‌زدند تا نخواند. قرآن نمی‌خوانده، بلکه آیاتی برتر از قرآن می‌خوانده که در حقیقت، بطن هفتم قرآن را می‌خوانده است و آن این بوده: «هرکه جستجو کرد مرا، یافت مرا. هرکه یافت مرا، شناخت مرا. هرکه شناخت مرا، عاشق شد بر من. هرکه عاشق شود بر من، البته من هم عاشق می‌شوم بر او. و هرکه را من عاشق شوم البته او را به قتل می‌رسانم. و هرکه را من به قتل برسانم دیه‌ی او بر من واجب است. و دیه‌ی هر کسی بر من واجب آید البته من خودم دیه‌ی او هستم». این حدیث، معروف به حدیث قدسی هم هست که کلام خداوند در معراج به پیامبرش بوده است.

۳۱. گفتیم که شهادت، به معنای لقاءالله است در خلق. و شهادتی برتر، این است که خود شهید محل ظهور جمال خدا شود و این است معنای کامل شهید. به این معنا یعنی انسانی شهید خدا می‌شود و مشهود خدا می‌شود بعد از اینکه شاهد خدا در غیر خویش شد. همان‌طور که علی (ع) می‌فرمود که: «من در هرچه می‌نگرم جز خدا نمی‌بینم».

۳۲. و این معنا نیز هست که هر کسی در حیات دنیا به لقاءالله برسد و جمال خداوند را دیدار کند خونش

ریخته می‌شود. و این معنای دیگری از شهادت خونین است.

۳۳. چون اسلام دین آخرالزمان و آستانه‌ی قیامت پنجاه‌هزارساله است، امکان دیدار با خداوند در حیات دنیا بر عاشقان میسر است؛ چون خداوند آشکار است و فقط باید چشم دیدن را یافت.

۳۴. حالا به پاسخ سؤال می‌رسیم که چرا حسین (ع). زیرا حسین در میان فرزندان علی و فاطمه تنها امامی است که محل ظهور جمال خداوند است و لذا شهادت را به کمال رسانیده و سرور و سید و سالار شهیدان است؛ زیرا هم شاهد بر خداست (مثل همه‌ی امامان) و هم مشهود خداست، یعنی محل ظهور جمال خداوند.

۳۵. پس داستان حسین (ع) داستان جمال است و داستان جمال هم داستان عشق الهی است و داستان قیامت کبری در همین دنیا است. و لذا همه‌ی خاندان و یاران حسین در واقعه‌ی کربلا قیامت کردند، زیرا جمال خداوند را دیدار کردند در حسین. و این است که در ظهر عاشورا آفتاب در آسمان دوتا شد به گزارش بسیاری از اعراب آن روزگار.

۳۶. و نیز پاسخ زینب (س) را به یزید در شام هم می‌دانیم که همین واقعه را بر مردمان در مسجد گزارش نمود که: «جز جمال هیچ ندیدم!» حسین را باید شهید کامل و واصل خواند نه سید شهدا. زیرا حمزه (ع) هم سید شهدا نام داشت.

روز عاشورا یاران مخلص حسین، خدا را در او مشاهده کردند و همگی کامل شدند^{۲۴}

۴۱. امام سجاد، که تنها مرد باقی مانده از قیامت کربلاست، مابقی عمرش جز سجده و عبادت کاری نکرد. و سجاد کامل شد و پرستنده‌ترین پرستندگان شد. زیرا فرق کسی که خدا را نادیده می‌پرستد و کسی که خدای دیده را می‌پرستد در چیست؟ و او خدا را در عاشورا دیدار کرده بود و لذا جز پرستش، از امامت او کار دیگری باقی نمانده بود؛ آن هم سجده و نه قیام و رکوع و قنوت! فقط سجده. در حضور خدا ایستادن گناه کبیره است. در قیامت کربلا همه کامل و واصل شدند و لذا همه‌ی شخصیت‌های رفته و مانده هر یک اسطوره‌اند؛ از زینب تا رقیه.

^{۲۴}. انسان کامل، ج ۱، فصل ۵، حسین‌شناسی (قیامت‌شناسی).

۴۲. و لذا در این قیامت و خمخانه‌ی هاهوتی، هر کسی همان است که باید باشد. در اینجا هستی عین بایستی شده است. و همه چیز کامل است و مطلق است: برادر کامل، خواهر کامل، عموی کامل، عمه‌ی کامل، پدر کامل، برادرزاده‌ی کامل، فرزند کامل، زن کامل، مرد کامل، کودک شیرخواره کامل، عروس کامل، داماد کامل، دوست کامل، مرید کامل، مراد کامل. و دشمنان هم همه کاملند در شقاوت و کفر و پلیدی. و گرنه در کجای جهان آن‌هم تحت عنوان دین و شریعت و اسلام، کودک شیرخواره را آب نمی‌دهند و می‌کشند. آنچه که در کربلا قطعه‌قطعه شد، بارگاه هاهوتی بود. این خود خدا بود که شهید شد.

۴۵. صد البته که حسین، خدا نبود بلکه برعکس؛ یعنی این خدا بود که در حسین رخ نمود. خدایی که در یک درخت حاضر می‌شود و با موسی سخن می‌گوید و یا از صخره‌ای رخ می‌نماید، چرا در انسان رخ ننماید، آن‌هم انسانی چون حسین؟ کربلا تلاشی موفق برای کشف نقاب از خداوند بود به واسطه‌ی حسین. ۵۰. و اما بیهوده نیست که دعای عرفه‌ی ما را کسی جز حسین (ع) نمی‌بایست عرضه می‌کرد؛ چرا که نادیده و نابوده خدای را چگونه توان معرفی کرد؟!

۵۱. اینکه چرا نماز شیعه باید معراج او باشد و سجده‌اش بر تربت کربلا و قیامت حسینی، و نیز چرا بی‌امام را نماز نیست، به این علت است که به قول علی (ع) خدای نادیده را پیروانش هم نباید بیرستند و سجده کنند. پس نماز هم حسینی است، زیرا خدا جز در حسین دیده نشده است. پس بدون چنین حسینی را نه نماز است و نه دین و نه خدای حقیقی که هوای نفس نباشد که سجده می‌شود.

خداوند در ظهر عاشورا به اسم «الشهید» از شهادت حسین تجلی نمود و دیه‌ی حسین شد^{۲۵}

اسم «الشهید» از اسمای مکرر الهی در قرآن کریم است که به معنای شهود باطنی و درون‌ذاتی است درحالی که «شاهد» به معنای شهود بیرونی است. و خداوند شهید است و حسین اشهدالشاهدین این شهود می‌باشد و این است که شاهد و شهود و مشهود و شهید همه‌ی امامان شیعه است از برای شیعیان. که نخستین شاهد این شهادت حسینی هم حضرت زینب و امام سجاد در شهر کربلا هستند و نخستین

^{۲۵}. مبانی عرفان امامیه، نص پنجم، عرفان شهودی (الشهید در وجود حسین ابن علی (ع) امام شهید).

گزارشگر این شهود الهی هم خود زینب (س) است که فرمود: «چیزی جز جمال ندیدم». و این حدیث قدسی که از زبان سر بریده‌ی حسین به گوش همه‌ی کسانی که گوشه‌ی شنیدن داشتند و دارند کامل‌ترین بیان ظهور حضرت «الشهید» است از وجود حسین: «هرکه بجوید مرا می‌یابد مرا، هرکه بیابد مرا می‌شناسد مرا، هرکه بشناسد مرا عاشق می‌شود مرا، و هرکه عاشق شود مرا عاشق می‌شوم او را، و هرکه را من عاشق شوم البته او را به قتل می‌رسانم، و هرکه را به قتل برسانم دیه‌ی (خون‌بها) او بر من واجب و من خودم خون‌بهای اویم».

پس خود خداوند به اسم «الشهید» از شهادت حسین در ظهر عاشورا تجلی نمود و بدین‌گونه دیه‌ی حسین شد. که واضح‌ترین نشانه‌ی این شهود، دوتا شدن خورشید در ظهر عاشورا بود که بسیاری از اهالی کربلا و بادیه‌نشینان، این واقعه‌ی عجیب را گزارش کردند.

دوتا شدن خورشید چگونه واقعه‌ای است و بیان چه حقیقتی؟ خود این بنده حدود بیست‌سال پیش (۱۳۷۴) در دازگاره به روح حسینی صاحب روح شدم در شب عاشورایی که فردایش درست به وقت ظهر به جسم و روحم در کربلای حسینی قرار گرفتم و مشهود شهادت حسینی گشتم و سرم بریده شد و بعد دیدم که ده‌ها سر بریده‌ی حسین بر خاک است و چون ماه شب چهارده می‌درخشد. یعنی همه‌ی شهدای کربلا حسین شده بودند به وقت شهادت. یعنی در حسین شهید شده بودند و حسین در آنها شاهد و مشهود گشته بود. از آن روز ظهر تا حدود یک‌چله شاهد طلوع آفتابی عظیم بودم که از آفاق عالم بالا می‌آمد ولی به نور مهتابی و نه ضیای خورشیدی! و خورشیدی که در آسمان بود، در قبال این نوری که از همه‌ی آفاق زمین بالا می‌آمد چون فانوسی کورسو می‌زد و دود می‌کرد و به‌سوی خاموشی می‌رفت: «و در آن‌روز زمین به نور پروردگارش طلوع می‌کند» (قرآن کریم). «و در آن‌روز خورشید تاریک می‌شود و...» (قرآن)

این خورشیدی که از عالم ارض طلوع می‌کرد همان مطلع قرآنی است و ظهور و شهود ذات ام‌الکتاب: «و ام‌الکتاب در نزد اوست که علی حکیم است» (قرآن). این خورشید که آن خورشید قدیم آسمانی در مقابلش ستاره‌ای تاریک می‌شود، همان خورشید زمینی امامت است و ظهوری از آسمان زمینی و زمین آسمانی. این خورشید «الشهید» است که از وجود حسین شهود می‌گردد زیرا خداوند دیه‌ی او شده است و بر جای او برآمده است. این همان ظهور واقعه‌ی خلافت‌اللہی حسین است که به عرصه‌ی شهود رسیده است از برای شیعیان.

«و ان الله على كل شيء شهيد: به راستی که خداوند در هر چیزی شهید است» (قرآن). متأسفانه در همه‌ی تفاسیر و ترجمه‌های قرآنی «شهید» را شاهد می‌فهمند و می‌نامند، درحالی که شهید یک شهادت درون‌ذاتی است ولی شاهد شهادتی از بیرون است. هرچند که خداوند از درون و برون شاهد خلق است ولی شهید بودن، امری عرفانی و ذاتی است و مصداق این سخن مشهور ابن‌عربی که: «منزه است خدایی که عین اشیاء است». یعنی چشم اشیاء است نه خود جسمانیت اشیاء! زیرا خداوند در ذات هر چیزی مقیم و شاهد است و حسین ظهور این مقام «الشهید» است و لذا شاهد بر کل خلایق بر زمین و آسمان‌ها شده است و لذا هرچه در زمین و آسمان‌هاست مشهود حسین است و حسینی شده است. حسینی شدن هر چیزی همان الهی کردن هر چیزی است: «و در آنروز هرچه در زمین و آسمان است از برای خدایش بروز می‌کند». (قرآن)

پس حسین بر یکایک خلق خدا شهید و شاهد است و جز به نور و روح حسینی نمی‌توان حق را در هر چیزی شهود نمود و این شاهد و اکمل و انور شهود حق است که از حسین برتائیده است، وگرنه همه‌ی امامان ما شهیدند و دارای نور شهود حق در خلق می‌باشند. حسین اَشهدالشاهدین است: «و شفاعت در نزد کسی است که حق را شهود می‌کند». (قرآن)

در کمّ و کیف پیدایش واقعه‌ی کربلای حسینی در طول تاریخ، تفاسیر و تعبیر فراوانی پدید آمده است که متأسفانه به هر حقی پرداخته شده جز حق شهادت حسینی که ظهور «الشهید» است که از اسمای ذات خداست. چراکه ائمه معصومین مظاهر کلمة‌الله هستند و فقط برای احیای همین حق آمده‌اند، وگرنه سایر حقوق این واقعه در زندگانی سایر انبیا و اولیا و صدیقین در طول تاریخ مکرر رخ نموده است ولی آنچه که مختص وجود مبارک امامان معصوم ما است - که بیانگر حق امامت و خاتمیت است - ظهور کلمة‌الله است که برای نخستین بار در این رساله تبیین می‌گردد به فضل الهی و یاری خود معصومین.

امام حسین نور شهود حُسنای حق از اسمای حسِنای خداوند است در خلق. و این فص و نص و خص امامت حسینی است. و ما تحت الشعاع این نور و روح حسینی که بر ما نازل شده توانسته‌ایم که حق خدا در خلق و حقوق خلق را در خلق و برای حق در جریان حیات عرفانی خود شهود نموده و تبیین کنیم. پس همه‌ی آثار و معارف ما حسینی است و اگر عصاره‌ی این آثار و معارف تماماً زمینه‌ساز ظهور جهانی مهدی است بیهوده نیست، زیرا همان رجعت حسینی است در وسعت جهانی‌اش. و این همان زمینه‌ی پیدایش

جنات نعیم و ارض ملکوت و فرج جهانی امام زمان است از برای مؤمنان. این همان بهشت حسینی از وجود فرزندش مهدی است که در آن اهالی‌اش در هر چیزی حق وجودشان را شهود و دریافت می‌کنند. این بیانی دیگر از راز این سخن رسول خداست که حسنین را سروران بهشت نامید.

و لذا لقب ثارالله (خون خدا) که به حسین نسبت داده شده است (از جانب امامان بعد)، بیانی واضح و غیر قابل تفسیر و تبدیل است. زیرا حسین (ع) در این واقعه عین احسن التفسیر و دین احسن است که خدا را از فطرت خویش به عرصه‌ی شهود رسانده است و خود شهید این شهادت و شهود گشته است. و لذا رسول خدا وی را سفینه نجات دینش معرفی کرده است و چراغ آشکاری که هرگز خاموش نمی‌شود. زیرا کسی که برای خدا و لقای پروردگارش ظلمی نکند و ظلمی نپذیرد و بر این عهد وفا کند، بر سفینه‌ی نجات حسینی وارد شده است و بالقوه شهید است تا مقام شهود! و چنین قوت و همت و عزت و عشقی که آدمی را تا مقام شهود می‌رساند، عشق حسینی است.

کربلا عروسی خداست؛ حجله‌گاه خدا و انسان^{۲۶}

۴۱. ... کربلا کامل‌ترین صحنه‌ی تاریخ و کائنات است. به زبان خودمانی اینجا حجله‌گاه خدا و انسان است. پس حسین (ع) ظهور عشق و وصال با محبوب است. کربلا عروسی خداست و چه ساقدوش‌هایی! حسین، نخستین انسان یگانه است. علی ماه جمال بود و حسین هم خورشید جمال. «حسین» در لغت از «حُسن» به معنای زیبایی است. حُسن (برادر حسین) به معنای زیبا است ولی حسین به معنای «زیبای شده» است. و این گونه انسانی می‌تواند به کمال زیبایی و جمال برسد. به این سفینه وارد شوید تا زیبا شوید. و اینکه حسین، زیباترین انسان است. نه! زیبای‌ترین انسان!

۴۷. عشق، صحنه‌ای زیباتر و عاشقی عاشق‌تر از این ندیده بود و لذا زان‌پس هر عشقی کمتر از این، حرام شد و فسق گردید و همه‌ی عشاق ناکام شدند.

۵۳. چگونه یک مسلمان شیعه نمی‌تواند درک کند و با تمام وجودش احساس کند که حسین، نیک‌بخت‌ترین انسان روی زمین از ازل تا ابد است همان‌طور که زیبای‌ترین ولی خدا. چراکه بیش از هفتادتن از

^{۲۶}. انسان کامل، ج ۱، فصل ۵، حسین‌شناسی (قیامت‌شناسی).

عشاق از خاندان و یاران داشت و برتر از آن اینکه همه‌ی آنها حاضر شدند که در جشن وصال محبوبشان با پروردگارشان به جای نقل و نبات، خون خود را بر حجله گاه او پاشند و بازهم برتر از آن اینکه پیشاپیش به عنوان ساقدوش‌های یار، پیش پایش ذبح شوند و او را در لحظه‌ی وصال با پروردگارش تنها بگذارند و مزاحم نباشند.

۵۴. چنین بخت کبیری نصیب کدام نبی و ولی در تاریخ هستی شده است جز حسین؟

۵۷. و اما آن کسی هم که شهادت می‌دهد بر این واقعه، شهید است. یعنی ملحق می‌شود بر این سفینه‌ی نجات و حجله‌ی وصال.

۵۸. و این گونه بود که سجده بر آسمان تبدیل شد به سجده بر خاک، آن‌هم تربت کربلا.

۶۲. شیعه باید در اذان و اقامه‌ی نمازش این شهادت را هم بیفزاید که: اشهد ان حسینا جمیل الله.

۶۳. همان‌طور که درباره‌ی فاطمه (س) گفته بودیم که بدون شهادت بر مقام فطرت‌اللهی فاطمه، مسلمان اذن و اجازه و امکان اقامه‌ی صلوة نمی‌یابد: اشهد ان فاطمة فطرت‌الله.

حسین (ع) یاری داد خدا را، و خدا یاری داد حسین را به ظهور خویش از او^{۲۷}

۱۱۸. «یاری کنید مرا تا یاری کنم شما را». این کلام خدا عین واقعه‌ی کربلای حسینی است. یاری متقابل حسین و خدای حسین. این همان شهادت متقابل نیز هست. حسین یاری داد خداوند را و خداوند هم یاری داد حسین را و از وجودش آشکار شد. این آیه‌ی عشق بین خالق و مخلوق است: یاری در ظهور! ۱۱۹. و لذا معرفت بر این ظهور و تصدیق این ظهور و معرفی این ظهور همانا الحاق به این ظهور است و این همان الحاق به سفینه‌ی نجات است.

۱۲۰. خداوند به حسین گفت: خود و نژادت را از خودت برانداز تا نور نژاد و آفتاب جاودانه‌ی ذات را از تو آشکار کنم. از میان برخیز تا خدا رخ بنماید.

۱۲۱. پس بیهوده نیست که به لحاظ احساس و عقل دینی ظهور مهدی به طرزی شدید با امام حسین ارتباط دارد. این نه به لحاظ مسئله‌ی قیام و تشکیل حکومت، بلکه از لحاظ ظهور الوهیت است و جمال.

^{۲۷}. انسان کامل، ج ۱، فصل ۵، حسین‌شناسی (قیامت‌شناسی).

۱۲۲. حسین (ع) جمال عریان دین در حد کمال است. و جمال کامل «لا اکراه فی الدین» نیز هست.
۱۲۳. حسین (ع) نشان داد که دین خالص همان عشق است. کربلا ظهور کمال عشق عرفانی است. حسین (ع) اکمل عارفان نیز هست.

حسینی بودن، تنها راه و رسم الهی بودن است^{۲۸}

شیعه بودن که عین حسینی بودن است، تنها راه و رسم بودن است؛ بودنی الهی و در شأن انسان خلیفه‌اللهی! حسینی بودن تنها راه و روش الهی بودن و انسانی ماندن است. و در این دوران جز عرفان حسینی عرفانی نجات بخش نیست. و ما هرچه داریم از روح حسینی و نوری است که آن حضرت ما را به اهل بیتش مأنوس و محشور نموده است و در همه‌ی عمرمان در محضرشان تربیت می‌شویم.

حدود ده سال پس از واقعه‌ی نزول روح حسینی در روایی صادقه، آن حضرت را دیدم که به همراه جلوه‌ای از نور ذی‌الجلالی‌اش که در کنارش بود، به خانه‌ام آمد و من با این جلوه، وصلت روحانی نمودم. و بدین گونه با اهل بیت عصمت و طهارت پیوند شدم و این است که شناخت و احساس بنده به اهل بیت عصمت خداوند، یک ادراک و دریافت و بیان درون‌ذاتی و فطری و خودی است و گویی که این آلاءالله را از ازل می‌شناخته و با آنان زیسته‌ام. زیرا امامان جملگی نور فطرت بشرند و هرکه به آنان رسید به خودش رسیده است و هرکه به خود رسید، به آنان می‌رسد. احساس من به آنان احساس به اعضای خانواده‌ی خودم است. تا اینکه در همین ماه گذشته (تیرماه ۹۴) در سفری به قصد ارض ملکوت امام در جنگل مازندران، گروهی از جانبشان از ارض ملکوت به دیدارم آمدند و حامل پیامی بودند که بر قوت قلب و یقینم صدچندان افزود و آن اینکه: «این پسر را چهارده معصوم اداره می‌کنند». و اینکه مرا فرزندخوانده‌ی این خاندان معرفی کردند. به قول هانری کورین، که خود را فرزندخوانده‌ی شیعه می‌نامید، به راستی که فرزندخوانده‌ها لطف و مسئولیت و معرفت بیشتری درباره‌ی خانواده خود دارند، چراکه از مرض و ظلمات نژاد و نژادپرستی و دهرزدگی مبرّاند. همان‌طور که علی (ع) شوهر بیوه‌زنان و پدر همه‌ی یتیمان است. و به قول عارفی: «یتیم در قاموس قرآنی، کسانی هستند که در جستجوی حق، تک و تنها و بی‌خانمان شده‌اند». که خود امامان

^{۲۸}. مبانی عرفان امامیه، نص پنجم، عرفان شهودی (الشهید در وجود حسین ابن علی (ع) امام شهید).

اسوهی این تنهایی تاریخی و نژادی هستند و لذا همه‌ی غریبان وادی حقیقت را درمی‌یابند و تحت هدایت و مدیریت خود می‌گیرند و اداره می‌کنند. «اسلام از آغاز غریب بود و همواره غریب خواهد ماند. و خوشا به حال غریبان امت من» (رسول اکرم ص). و غریب‌ترین غربا هم خود امامان هستند و این مقام فردیت محمدی است در امامان امتش.

حسین و اولیای حسینی، نور درون‌ذاتی هر مؤمنی و باعث زایش عرفانی و خلق جدید^{۲۹}

«و آمد مستی موت از جانب حق، و این است آنچه که از آن می‌گریختی. و دمیده شد در صور، و این است روز موعود. و آمد هر کسی که با اوست حامی و شهیدی. و بدین‌گونه پرده‌ی غفلت را از تو برانداختیم و امروز نگاهت چه تیز و عمیق است. درباره‌ی آنچه که بیش از این در غفلت بودی» (سوره ق / ۱۸ تا ۲۲). که وجهی از تاویل و تعین این آیات، همان واقعه‌ی موت ارادی و سرآغاز حیات و آفرینش عرفانی است که بدون حضور روح شهیدی از شهدای الهی ممکن نمی‌شود، که اشهد این شهیدان حسین است که باعث و بانی زایش عرفانی و خلق جدید امامی است، همان‌طور که درباره‌ی خود ما بوده است. حسین (ع) به‌عنوان مظهر اسم «الشهید» نور درون‌ذاتی هر مؤمنی است که تحت‌الشعاعش موفق به خودشناسی شده و تا ذاتش را برمی‌تاباند در آفاق جهان و حق را در هر چیزی شهود می‌کند. پس حتی فقط به‌عنوان یک مسئله‌ی عرفانی، نور حسینی نور هواللهی فطرت در سالک است که تحت‌الشعاعش یک شبه تا ذات خود راه می‌پیماید. پس حسین مشهودترین صورت از صراط‌المستقیم و صراط حمید پروردگار برای سالکان سیر الی‌الله است. پس خوشا به سعادت کسانی که در نمازشان چون به «اهدنا الصراط المستقیم» رسیدند، متوسل به نور حسینی شوند و بر حسین (ع) صلوة کنند که عصر ما عصر رجعت حسینی است.

زینب چشم خدا در قیامت کبرای کربلا^{۳۰}

۶۴. واما زینب (س) که مظهر فاطمه‌ی زهرا در صحرای کربلاست، نه‌تنها شاهد شهید است که خود شهید

^{۲۹}. مبانی عرفان امامیه، نص پنجم، عرفان شهودی (الشهید در وجود حسین ابن علی (ع) امام شهید).

^{۳۰}. انسان کامل، ج ۱، فصل ۵، حسین‌شناسی (قیامت‌شناسی).

در شهادت حسین است. و این شهادت مضاعف و برتر است همچون شهادت امام سجاد در این واقعه.
۶۵. این دو تن (زینب و امام سجاد) را کسی در این صحرای عرفات حسینی شناخت. مگر حسین را
شناخت؟!^{۳۱}

۶۶. زینب خود شهید همه‌ی شهدای کربلاست. همان‌طور که حسین (ع) به مصداق کلام خدا، نور علی
نور است زینب هم شهید در شهید است: شهید شهید!

۶۷. این زینب است که حسین (ع) را «جمیل‌الله» معرفی کرده است. او چشم شهادت است یعنی آن
نگاهی که جمیل‌الله را دید و لقاءالله نمود. لذا زینب وارث واقعه است، یعنی وارث جمیل‌الله است. آیا
چنین چشمانی هرگز در تاریخ بوده است؟ آیا چشم زینب را چه کسی به ارث برده است؟ زینب چشم خدا
در قیامت کبرای کربلاست.

حسینی بودن در عصر ما نه قیام مسلحانه که قیام به قلم است؛ قیام به عقل و ایمان و عرفان و توحید^{۳۱}

(معنای رجعت حسینی: نزول علم و روح حسینی در اولیای الهی آخرالزمان)

۱۹۰۹. رسول اکرم (ص) فرمود: «حسین ذخیره‌ی علم خدا برای آینده‌ی بشریت است». امروزه دیگر
نمی‌توان قیام به شمشیر نمود. زیرا سایرین صاحب موشک‌ها و بمب‌های اتمی و نوترونی و شیمیایی و
میکروبی و لیزری هستند و مؤمنان را، حتی در اتاق خوابشان هم تحت نظر دارند و لذا کمترین حریمی
برای آدم ماندن در بیرون باقی نمانده است و جز درون راهی نیست. و حسین آن روح و علم نورانی است
که بر قلوب مؤمنانش می‌نشیند و حفظشان می‌کند و آدمیت را برایشان تضمین و تأمین می‌سازد. و این
است معنای رجعت حسینی! پس نباید در انتظار رجعت جسمانی حضرتش بود و بلکه حتی در ماهیت قبر
ایشان هم هزار افسانه در تاریخ وجود دارد که محققین شیعی در باره‌اش همه سرگردانند. زیرا گروهی
معتقدند که سر آن حضرت در مصر دفن شده، انگشتانش در شام و دستانشان به افغانستان برده شده و...
و گروهی دیگر خبرش را در هندوستان و تبت می‌دهد و برخی هم در کردستان ایران یا لبنان و...! و این
خود دال بر عبرت عظیمی از برای شیعیان است که اندکی تأمل و تفکر نمایند! که مشابه همین افسانه‌ها

^{۳۱}. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت).

درباره‌ی قبر حضرت علی (ع) وجود دارد و نیز سایر ائمه! اگر حسین نور هدایت است پس باید به دنبال نورش باشیم نه گورش! گورپرستی شیعه نیز تئمه‌ی روضه‌پرستی و عزاپرستی و خودزنی شیعه است و پرستش امام مرده و قتال با امام زنده! به‌راستی چرا امام زمان در ظهور، نخستین کاری که می‌کند ویران‌سازی مساجد و معابد است؟

۱۹۱۰. اصل دین، توحید است و اصل اسلام به‌عنوان دین آخرالزمان هم خاتمیت است و اصل مذهب شیعه به‌عنوان قلب و باطن اسلام هم امامت است. و اینها اصول ذاتی ادیان و مذاهب هستند که تقریباً علمای همه‌ی این مذاهب بر این باورند که تقلید در اصول اعتقادی جایز نیست و بلکه حرام است. پس اسلام و تشیع موروثی همان مذهب کفر است؛ یعنی آئین و عقاید آبا و اجدادی! پس تحقیق و تعقل و معرفت در این سه اصل بر هر اهل دین و مسلمان و شیعه‌ای واجب است. پس هر کسی حق دارد تا باورهای موروثی خود را در این امور مورد سؤال و تردید و تحقیق قرار دهد. و برای ما به‌عنوان شیعه، مسئله‌ی امامت و امام‌شناسی و به‌خصوص حسین‌شناسی در محور این حق قرار دارد. همان‌طور که مجموعه‌معارف ما به‌طور خلاصه بر محور تحقیق و تعقل در باب توحید و خاتمیت و امامت قرار گرفته است که به‌نظر ما هر سه یکی است در سه وجه: عقلانی، عملی و روحانی!

۱۹۱۱. حسینی‌بودن در عصر ما، قیام به شمشیر نیست بلکه قیام به روح است، قیام به قلم است، قیام به عقل و ایمان و عرفان و نور توحید است، قیام به آدمیت است علیه تمامیت طاغوتی که در جهان مدرن در جریانی واحد است تحت عنوان هزاران مذهب و مکتب که جملگی در استکبار و تکنولوژیسم و نژادپرستی مشترکند. در قیامت آخرالزمان فقط حسینیان روحانی، جان و دل و ایمان سالم به در می‌برند! یعنی آنان که با روح حسین محشورند در درون، و به نور امام زمان ملحق‌اند در بیرون! و اینان از گروه مجاهدین هستند و نه قاعدین؛ چه سنی و چه شیعه! چه مسیحی یا بودایی و غیره. یعنی کسانی که برای حفظ عصمت و عزت و شرف انسانی خود جهاد کرده و طالبانش را نیز یاری کرده‌اند و تسلیم دروغ نشده‌اند و به فطرت الهی خود وفا کرده‌اند و به انتظار روح حسینی و نور امام زمان لحظه‌شماری کرده‌اند. هیچ‌کس به صرف زیارت و خواندن زیارت‌نامه و دعای توسل و فرج و کمیل و چله‌نشینی و ورد و تلاوت قرآن و امثالهم به کمترین فرج و گشایش روحانی از جانب ائمه‌ی معصوم نائل نیامده است، مگر اینکه این دعاها و عبادات به‌عنوان پشتوانه‌ی مجاهدت و هجرت و تحقیق و معرفت باشد.

حکومت خواهی حسین، اتهامی از جانب اهل سنت و شیعیان منافق^{۳۲}

خلاصه واقعیت تاریخی قیامت کربلای حسینی این است که چون یزید فاسق و رسوا به سلطنت رسید، نخستین اقدامش نامه‌ای به امام حسین جهت تهدید او به بیعت و تبعیت بود که امام پاسخی دندان‌شکن به او داد و او هم به والی خود در مدینه امر کرد که یا به زور از حسین بیعت بستاند و یا سرش را برایش بفرستد.^{۳۳} امام برای اندک مدتی مدینه را جهت مکه ترک نمود و معتکف و متحصن خانه‌ی خدا شد و در آنجا حقیقت را بر مسلمین آشکار کرد و قصد هجرت از حجاز و عراق را به سوی ایران داشت که اهالی کوفه - که در بیعت‌شکنی و نفاق و خیانت در حق امام علی (ع) و حسن بن علی سابقه‌ای سیاه داشتند - با اظهار ندامت از گذشته‌ی خود، مجدداً امام را به کوفه دعوت نمودند. زیرا کوفه به مثابه پایتخت ایمانی شیعیان بود و امام جهت اتمام حجت بر آنان پسرعمش مسلم بن عقیل را به نزد کوفیان فرستاد تا از صحت و سقم این دعوت آگاه شود که کوفیان سفیر حسین را تحویل ابن زیاد دادند و به بیعت با یزید درآمدند با مشتی طلا و برخی هم مشتی خرما و حسین هم به سوی ایران عزم را جزم نمود که به محاصره سپاه ابن زیاد درآمد. این حقیقتی آشکار است که در ده‌ها سند تاریخی مبرهن است. ولی عجبا از مفسرین و برخی ملایان شیعه که به تبعیت از ملایان اهل سنت واقعه‌ی کربلا را اقدام جهت براندازی حکومت یزید و تصاحب این حکومت تفسیر می‌کنند که این مظلومیتی مضاعف در حق حسین است از جانب شیعه‌ای که تا به امروز جریان یافته است.

حسین (ع) در چند سخنرانی‌اش آشکارا خطاب به فرماندهان سپاه ابن زیاد می‌فرماید که: «من نه بیعت می‌کنم و نه چشم طمع به حکومت یزید دارم و اگر به من اعتماد ندارید که علیه شما قیام کنم اصلاً حجاز و عراق را ترک می‌کنم پس راهم را باز کنید تا به سرزمین دیگری بروم». ولی عمر سعد فرمانده سپاه ابن زیاد گفت: «یا بیعت می‌کنی و یا با تو می‌جنگیم».

این پیام حسین، هم معقول است و هم مبتنی بر سنت امام علی (ع) و امام حسن است. زیرا مخلص‌ترین

^{۳۲}. مبانی عرفان امامیه، نص پنجم، عرفان شهودی (الشهید در وجود حسین ابن علی (ع) امام شهید).

^{۳۳}. طبق گزارش ابن سعد و ابن عساکر، یزید به والی مدینه دستور داده بود که از مردم بیعت بگیرد و برای این کار از بزرگان قریش

شروع کند و نخستین کس حسین باشد. (ابن سعد، ترجمه‌ی الحسین و مقتله، ص ۵۵) - پاورقی از گردآورنده.

شیعیان که در کوفه بودند آشکارا به حسین خیانت کردند، پس حسین بر چه قومی می‌بایست حکومت می‌کرد؟ بر امویان و خائنان و منافقان؟ ضمن اینکه حسین ماهیت کوفیان را می‌شناخت.

فصل دوم:

خروج از ظاهر اسلام به باطن اسلام در اوج تقوا و برای خدا

مقدمه فصل دوم

۱. این فصل در واقع زیرمجموعه‌ی «شئونات حسینی» و ادامه‌ی همان است، اما به دلیل اهمیت بحث «رسیدن به کمال اسلام و خروج از آن» فصلی جداگانه به آن اختصاص داده شد.

۲. برای فهم مطالب فصل سوم این مقاله، باید بدانیم که طبق آموزه‌های جناب استاد خانجانی، ما در هزاره‌ی نخست قیامت پنجاه هزارساله قرار داریم؛ قیامتی که عرصه‌ی رجعت اولیا و انبیای گذشته است و حسین (ع) هم نور این رجعت است. این رجعتی روحانی است که در آن، علم و روح حسینی در اولیایی که سنخیت روحی با او دارند تجلی می‌کند؛ نه در یک نفر که در افراد متعدد، و نه در یک زمان و مکان که در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون، نه یک بار که بارها و بارها در طول قیامت پنجاه هزارساله! و این اولیای الهی که محل رجعت روحانی حسین (ع) هستند، همان راه و مرام او را پی می‌گیرند.

از جمله رسالت‌های حسینی، بیان آشکار و بدون تقیه‌ی حقایق و اسرار دینی بوده است. حقایقی را که سایر معصومین فقط برای اصحاب سرّ خود فاش می‌ساختند، حسین برای عالمیان آشکار ساخت و با خون خود بهایش را پرداخت: «این تنها فرق ظاهری حسین و مهدی از سایر ائمه‌ی هدی (ع) می‌باشد»^{۳۴}. حال، اولیای الهی که محل رجعت روح حسینی هستند، در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون این رسالت را ادامه می‌دهند، آن‌هم به نور بیانی که حسین (ع) بر ذهن و قلب آنها می‌تاباند. رسالت این اولیای الهی، تأویل دین، یعنی بیان باطن و حقیقت دین است: «به واسطه‌ی تأویل حسینی حقایق، حتی حقایق باطنی هم به قلمرو تعین می‌آیند»^{۳۵}. حسین (ع) به نور همین تأویل بود که «آشکارا بر ظاهر دین و اسلام حاکم بر امتش، تیغ کشید؛ همان‌طور که در کنار خانه‌ی کعبه نیز شمشیر کشید و مراسم حج را نیمه‌تمام رها کرد و متهم به بدعت و خروج از دین گشت و به همین اتهام بود که کل امت علیه او متحد شده و با او جنگیدند جز انگشت‌شماری از مؤمنان! و این تیغ تأویل بود؛ تأویل شریعت»^{۳۶}.

علی (ع) فرمود «ای مؤمنان بدانید که هر چیزی را غایتی است و اسلام را هم غایتی است پس با ادای

^{۳۴}. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر اول (علم تاویل و تجلی)، شماره ۳۱۵.

^{۳۵}. همان، شماره ۳۱۱.

^{۳۶}. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر اول (علم تاویل و تجلی)، شماره ۳۱۶.

حقوق اسلام، از آن برای خدا خروج کنید...»^{۳۷}. و حسین (ع) سلطان و بانی این خروج در امت است و برای امت! این رسالت حسینی را اولیای حسینی که محل رجعت روحانی او هستند، ادامه خواهند داد:

«اولیای الهی، نور تأویل هستند که تحت الشعاع این نور، حقیقت پدیده‌های هر عصری به حق

شناخته می‌شود تا مردم در فتنه‌های آخرالزمان هلاک نشوند و مؤمنان هدایت شوند».^{۳۸}

۳. این خروج از دین به معنای خروج از اسلام ابتدایی و قدم گذاشتن در مرحله‌ی کمال اسلام است. این خروجی است از روی کمال تقوا و برای دستیابی به کمال دین که باید حتما همراه با امام حی و در اطاعت مطلق از او باشد. این همان خروج تأویلی عرفانی است از اقطار زمین و آسمان جهت لقای الهی و با رهبری اولیای الهی که محل تجلی روح حسینی‌اند.

حسین (ع) قافله‌سالار این خروج است و اولیای او هر یک عضوی از این کاروان‌اند. اهالی این کاروان دیگر دلشان در بند («خانه‌ی خدا») نیست، بلکه خدا را به دل کشیده‌اند و در خویش او را میزبانی می‌کنند. و به قول حسین بن منصور حلاج، کعبه در دل این افراد ویران شده و خدای کعبه رخ نموده است.

«طبق روایتی از امام صادق، مهدی نیز در خروج از کعبه است که قیامش را آغاز می‌کند به همراه ویران‌سازی آن! و زان بعد خداخوان‌های آسمانی که کعبه را به جای خدا می‌پرستند، باید برای مسلمانی خود در فکر دیگری باشند.

خود این بنده در ایام حج همان سالی که مشمول واقعه‌ی نزول روح حسینی و دیدار با امام زمان شدم، درحالی که در شوق طواف خانه‌ی کعبه قلبم پر کشید، در رؤیایی دیدم که خانه‌ی کعبه بر سرم خراب شد و من با کمال حیرت و شکوه و شادابی از زیر ویرانه‌اش بیرون آمدم! تا مدت‌ها از این رؤیا در تردید و هراس بودم و گاه آن را یک رؤیای کافرانه و القای شیطان تعبیر می‌کردم تا اینکه به تدریج حقیقت حسینی این رؤیا بر من رخ نمود تا اینکه در جریان همین کتاب با آن کلام مشهور حلاج روبرو شدم که به خاطرش محاکمه و اعدام شد: "تا کعبه در دلت ویران نشود موحد نشده‌ای!"^{۳۹}.

۳۷. «إِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةَ فَانْتَهُوا إِلَى غَايَتِهِ وَ اَخْرُجُوا إِلَى اللَّهِ مِمَّا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقُوقِهِ». (عبود الحکم و المواعظ، لیثی، ص

۱۵۲)

۳۸. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر اول (علم تاویل و تجلی)، شماره ۳۶۸.

۳۹. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر (علم آدمیت و الهیت)، شماره‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲.

۴. این خروج از اسلام، که در واقع حرکت از کلاس عمومی دین به کلاس عالی دین است، تحت تعلیم اولیای حسینی در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون اتفاق می‌افتد. در واقع این خروجی است برای فهم و دریافت حق امامت و امام‌شناسی. پس این خارج‌شدگان از دین را باید تنها شیعیانی دانست که به کمال و قله‌ی قاف امام‌شناسی و خداشناسی رسیده‌اند؛ آن‌هم امام‌شناسی شهودی و خداشناسی وجودی و خودشناسی الهی. پس کسانی که به این کلاس وارد نشده باشند، نمی‌تواند ملحق به نور امام زمان گردند و شهروند جامعه‌ی امام‌زمانی شوند:

«شیعه باید بداند که بدون روح حسینی، به نور امام زمان ملحق نخواهد شد. آدمیت با دستان حسین و مهدی به بار می‌آید».^{۴۰}

۵. می‌دانیم که از نظر دین اسلام خودکشی حرام است. یکی از وجوه خروج حسین از اسلام ظاهری به اسلام باطنی، همین اطاعت حسین از امر الهی بود مبنی بر براندازی خود و نژادش که در واقع یک خودکشی عرفانی است. کل دین خدا و راه انبیا و اولیای الهی در یک کلام چیزی جز براندازی نژاد از نفس خویش نیست. این جریان که همان ریشه‌کنی شجره‌ی ممنوعه است، از آدم تا خاتم درجاتی را طی نمود و در واقعه‌ی کربلا کامل شد که براندازی کل خاندان بود. خودکشی به امر خدا، بدعتی در دین است و عین خروج از اسلام:

«کدام عقل و دین و شریعت می‌گوید که کل خاندانت را به‌همراه کودکان و زنان و بیماران به میدان جنگی ببر که کشته‌شدنشان حتمی است، آن‌هم نه به احتمال ریاضی، بلکه با برنامه‌ی قبلی و به عمد و آگاهی کامل. زیرا حسین به همه‌ی همراهانش بارها و بارها اتمام حجت کرده بود که هر که می‌خواهد حتماً کشته شود، بیاید. از همین رو واقعه‌ی کربلا را باید به یقین شأن نزول آن کلام خدا در قرآن دانست: "اگر خداوند مؤمنان را امر به خودکشی نماید فقط اندکی اطاعت می‌کنند"».^{۴۱}

می‌کنند».^{۴۲}

۴۰. همان، شماره ۱۹۲۳.

۴۱. «وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ ائْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَبِيئًا». (نساء/۶۶)

۴۲. انسان کامل، ج ۱، فصل ۵، حسین‌شناسی (قیامت‌شناسی)، شماره ۶۸ و ۶۹.

۶. در روز عاشورا کسانی که در جناح مقابل حسین قرار گرفتند، همان شیعیانش بودند و بهانه‌ی آنها برای کشتن حسین، خروج او از اسلام بود که پیش‌تر نیز قاضی شریح به علت خروج حسین از حج، او را «مرتد و خارج‌شده از دین جدش» خوانده و خون او را مباح دانسته بود.^{۴۳}

«به‌راستی در جناح مقابل حسین (ع) چه خبر است؟ این جنگ بین اسلام و ایمان است. جنگ بین نماز سهوی و ذکر قلبی است. جنگ بین ایمان و نفاق است. جنگ بین عرفان و جانماز. این یک نبرد سیاسی بر سر قدرت دنیوی نیست، هرچند که از این نبرد به نفع قدرت بهره گرفتند. این نبرد بین ظاهر و باطن دین است. این نبرد بین شریعت و طریقت است. این نبرد بین شکایات نماز و دعای عرفه است. این نبرد بین خدا و خانه‌ی خداست».^{۴۴}

۷. معنای سخن علی(ع) مبنی بر «خروج از اسلام» این بود که دین و احکام شریعت باید باطنی و قلبی گردد نه اینکه باطل شود. بنی‌امیه غایت سوءاستفاده را از این حقیقت آخرالزمانی کردند و مذهب مرجئه را برپا ساختند که عین مکتب کفر تقدیس شده است:

«منطق معاویه و عمروعاص و خالدبن ولید و مروان حکم، بانیان مکتب مرجئه، این بود که: به‌واسطه‌ی آخرالزمان، شریعت منسوخ است و بنابراین فقط نماز بخوانید و ارتباط با خدا را حفظ کنید و مابقی آزاد هستید که هر کاری که دلتان می‌خواهد بکنید: "نماز می‌خوان و هرچه خواهی کن". ماجرای شراخیواری‌های معاویه و یزید و خالدبن ولید بر سر نماز مشهور است. ولی حقیقت امر آخرالزمان در مکتب علی و امامان این است که دین و همه‌ی احکام شریعت باید باطنی و قلبی شود آخرالزمان عرصه‌ی اخلاص در دین است: یا کفر خالص و آشکار و یا ایمان خالص. و نفاق تنها دشمن قسم‌خورده‌ی اخلاص و صدق است و لذا، هم با کفر در جنگ است و هم با ایمان. احکام الهی را کسانی می‌توانند صادقانه به اجرا آورند و در زندگی خود جاری سازند و حیات حقیقتاً دینی و معنوی داشته باشند که تحت ولایت و ارادت و اطاعت امام زنده‌ای باشند که منشأ ایمان و ضامن اجرایی دین در وجودشان است. در غیر این صورت دچار ریا و نفاق و عذاب و رسوایی می‌شوند. آخرالزمان یعنی پایان جدایی و فراق بین خالق و مخلوق و آغاز حضور و ظهور

^{۴۳}. «افتی قاضیهم بان الحسین خرج عن دین جده قدمه هدر: قاضی‌شان فتوا صادر کرد که حسین از دین جدش خارج است ولذا خون او دیگر حرمتی ندارد» (کتاب احقاق‌الحق ۶۱۴/۲۹ با ذکر منابع).

^{۴۴}. انسان کامل، ج ۱، فصل ۵، حسین‌شناسی(قیامت‌شناسی)، شماره ۹۳ تا ۹۸.

خداوند بر روی زمین . و این همان واقعه‌ی امامت است . "حق آمد و باطل رفت" . این همان معنای ختم نبوت نیز می‌باشد و پایان عمر کسانی که نان دلالتی بین خدا و خلق را می‌خورند».^{۴۵}

^{۴۵}. انسان کامل، ج ۱، فصل ۵، حسین‌شناسی (قیامت‌شناسی)، شماره‌های ۱۱۰ تا ۱۱۳ و ۱۱۶.

حسین (ع) آشکارا بر ظاهر دین و اسلام حاکم بر امتش تیغ کشید^{۴۶}

۳۱۰. حقایق جهان یا شنیدنی هستند یا دیدنی یا بوییدنی و چشیدنی. و برخی حقایق هم به واسطه‌ی دو، سه و یا هر چهار حس، درک می‌شوند. ولی تا این ادراک به قلمرو بیان نیایند تاویل به حقیقت ماندگار ازلی ابدی نمی‌شوند. پس حسین، نور تاویل و درک جاودانه‌ی حقایق است و به واسطه‌ی این نور می‌توان به حقایق جاوید چهار حس و ادراک دیگر هم رسید در آخرالزمان. زیرا آخرالزمان عرصه‌ی رجعت است و حسین هم نور رجعت است. یعنی آخرالزمان که عصر محمدی است عصر تاویل جهان است؛ تاویلی که حاصل رجعت انسان و جهان به ذات ازلی حق است.

۳۱۱. تاویل جهان یعنی باطنی کردن جهان تا سرحد ذاتی نمودن آن. و «بیان»، تنها روش درک و دریافت حقایق باطنی است. زیرا حقایق باطنی نه شنیدنی و دیدنی هستند و نه بوییدنی و چشیدنی! ولی به واسطه‌ی تاویل حسینی حقایق، حتی حقایق باطنی هم به قلمرو تعین می‌آیند و به نور محمد و علی و فاطمه و حسن قابل ادراک حسی می‌شوند. یعنی شنیدنی و دیدنی و بوییدنی و چشیدنی می‌شوند. یعنی بهشتی می‌شوند. و این به واسطه‌ی سر تاویلی «م ح م د» است که سر وجود امام زمان است که نور جهانی تاویل آخرالزمان است.

۳۱۲. تاویل حسینی تنها تاویل حقیقی و کامل و ذاتی جهان است که منجر به جنات نعیم برای اهلش می‌شود. بهشت حاصل تاویل روحانی - نوری جهان است درحالی که جهنم حاصل تاویل تبدیلی - ناری جهان است.

۳۱۳. تاویل حسینی، کامل‌ترین و ذاتی‌ترین تاویل ممکن است؛ زیرا حسین (ع) شهید و شاهد ذات حق تعالی و خود مظهر آن است و مشهود و مشهد این ذات! در این باب به کتاب «مبانی عرفان امامیه» رجوع کنید. همان‌طور که امام صادق (ع) در رساله‌ی «الهیة الشریف»، امام حسین (ع) در روز عاشورا را تحقق «شهدالله أنه لا اله الا هو» می‌خواند.

۳۱۴. در اینجا مسئله‌ای جداً قابل طرح است و آن اینکه: مگر نه اینکه همه‌ی امامان و معصومین چهارده

^{۴۶}. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر اول (علم تاویل و تجلی).

گانه انوار تأویلی پروردگار در عالم و آدمیان هستند که فاصله‌ی «بین» خدا و انسان را از میان برمی‌دارند و انسان را به خدایش می‌رسانند و لذا علم تأویل علم بی‌نه است که روشی جز بیان ندارد؛ بیانی که گوهره‌ی خلق جدید انسان است که همان تبیین قرآنی عالم و آدمیان می‌باشد. پس در این چهارده معصوم، نور حسینی دارای چه ویژگی منحصر به فردی است که سلطان تأویل و خروج نفس انسان از اقطار زمین و آسمان است که شناسنامه‌ی خلاقه‌ی امام زمان در دوره‌ی غیبت است و جز به نور حسین (ع) نمی‌توان به نور امام حی و قیوم ملحق شد.

۳۱۵. می‌دانیم که حسین (ع) تنها امامی است که با حکومت وقت بیعت نکرد و طاغوت عصرش را نه به ظاهر و نه به باطن تأیید نکرد و امام دوازدهم نیز به دلیل غیبتش از همان بدو تولد بر همین سنت حسینی باقی ماند. درحالی که سایر امامان معصوم اسلامیت و شریعت حکومت‌های عصر خود را تأیید نمودند و این حکومت‌ها را به شرط رعایت شریعت محمدی حمایت نمودند و در برخی موارد نیز به‌عنوان مشورت علمی یا فقهی همکاری داشتند! این تنها فرق ظاهری حسین و مهدی از سایر ائمه‌ی هدی (ع) می‌باشد که دارای حقیقتی عظیم است که به‌ندرت مورد تأمل علمای شیعه قرار گرفته و در این باب سخنی آشکار به زبان آورده‌اند.

۳۱۶. در حقیقت حسین (ع) آشکارا بر ظاهر دین و اسلام حاکم بر امتش، تیغ کشید همان‌طور که در کنار خانه‌ی کعبه نیز شمشیر کشید و مراسم حج را نیمه‌تمام رها کرد و متهم به بدعت و خروج از دین گشت و به همین اتهام بود که کل امت علیه او متحد شده و با او جنگیدند جز انگشت‌شماری از مؤمنان! و این تیغ تأویل بود؛ تأویل شریعت! «ای مؤمنان بدانید که هر چیزی را غایتی است و اسلام را هم غایتی است پس با ادای حقوق اسلام، از آن برای خدا خروج کنید...» (علی ع).

این خروج برای خدا به‌همراه رسول و یا امام حی، آن‌هم در اوج تقوا و دین، همان خروج تأویلی عرفانی است از اقطار زمین و آسمان جهت لقای الهی که تعیین جمال ذات است. و حسین (ع) سلطان و بانی این خروج در امت است و برای امت! درحالی که علی (ع) خود باعث و مبین این خروج است ولی فقط برای مؤمنان مخلص و در خفا و تقیه‌ی مطلق که جز کسانی چون سلمان و مقداد و میثم و کمیل در جریانش قرار نگرفتند و بر اسرارش آگاه نبودند. ولی حسین (ع) این واقعه را علنی و عریان ساخت و به‌صورت یک توفیق اجباری بر امتش تحمیل نمود. او منورساز خورشید تأویل است که امامان بعدی نیز بر همین سنت

تأویلی زیستند و لذا فقط مریدان تأویلی داشتند که تعدادشان همواره انگشت‌شماری بیش نبوده است؛ آن‌هم در تقیه‌ی مطلق!

این تقیه به حدی شدید بوده که گاه خود امامان فتوای ارتداد و قتل مریدی را که اسرار را در میان مردم و برای حکام وقت آشکار می‌کرد صادر می‌نمودند؛ مثل امام سجاد و باقر(ع) که فتوای قتل عبدالله سنان را صادر کردند و موجب قتلش شدند درحالی که از مریدان مخلص و اهل سرّ تأویل بود که اسرار را در میان مردم و جواسیس حکومتی جار می‌زد. یا مثل ابوالخطاب که به دست امام علی(ع) چندبار حد زده شد و باز هم دست از نسبت الوهیت به امام برنداشت. اینان شهدای انتقال نور تأویل امام به میان مردم هستند که امام صادق به آنان «روشنایی‌های زمین» لقب داده است که ابوالخطاب‌ها و حلاج‌ها و ابن‌سنان‌ها و نعیمی‌ها و نسیمی‌ها از این جمله‌اند که جملگی وارث شیعه‌ی امامیه در تاریخ‌اند و بدون وجودشان نور امامت در ظلمات تحریف تاریخ خاموش می‌گشت. اینان مصادیق این سخن حافظ شیرازند که: «سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت!». اینان اوصیای سلمان و مقداد و ابوذر و کمیل هستند که بدون وجودشان، امام شناخته نمی‌شد همچون نقطه و اعرابی هستند که حروف و کلمات بدون آنها خوانده‌شدنی نیستند. و حسین(ع) خود خورشید آشکار این ظهور تأویلی است و لذا همه‌ی اینها حسینی محسوب می‌شوند و این است راز این سخن رسول خاتم(ص) که: «حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است».

۳۱۷. همان‌طور که خداوند بدون اولیای خود شناخته و پرستیده نمی‌شود، اولیای الهی نیز بدون ولی‌شناسان دوران قابل دسترس نیستند. ولی‌شناسی جز علم تأویل نیست. تأویل، علم ولایت حق در خلق است. جامعه‌ای که از ولی‌شناس و ولی‌شناسی تهی شود، از این ولایت تهی گشته و در ظلمات گم می‌شود.

۳۱۸. علم تأویل بدون وجود اولیای زنده فاقد نور است. اولیای الهی نور تأویل هستند که تحت‌الشعاع این نور، حقیقت پدیده‌های هر عصری به حق شناخته می‌شود تا مردم در فتنه‌های آخرالزمان هلاک نشوند و مؤمنان هدایت شوند.

رسیدن به کمال اسلام و خروج از آن برای خدا و در اوج تقوا و دین، راز لقاءالله^{۴۷}

^{۴۷}. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت).

۱۹۲۱. قیام و خروج حسینی دو هدف و مرحله دارد که اولینش قیام بر طاغوت و خروج از آن است که با خلافت یزید و قصد بیعت ستانی به زور از حسین، شروع می‌شود که موجب خروج حسین از مدینه می‌گردد. مرحله و هدف دومش خروج از مردم و اسلام تنزیلی - عرفی - شرعی است که با خیانت اهل کوفه آغاز می‌شود و منجر به خروج حسین از مراسم حج در مکه می‌گردد. آن‌هم با شمشیر عریان در کنار خانه‌ی خدا که آشکارا عملی خلاف سنت و شرع و عرف بود و این قیام تأویلی است که همان ظهور حق امامت می‌باشد.

... بنده نیز حدود بیست سال است که یکی از مسافران و مهاجران کاروان حسینی هستم و چه بسا صدای ناقوس دلم دلم دلم شترهایش را می‌شنوم. زیرا کسی که عضوی از این کاروان شد دیگر دلش خانه‌ی «خانه‌ی خدا» نیست بلکه خانه‌ی «خود خدا» است. و به قول حسین بن منصور حلاج، کعبه در دلش ویران شده و خدای کعبه رخ نموده است. زیرا حسین خورشید تأویل و تجلی حق است. همان‌طور که حسین هم با شمشیر آخته از کعبه خروج نمود. همان‌طور که به روایتی از امام صادق، مهدی نیز در خروج از کعبه است که قیامش را آغاز می‌کند به همراه ویران‌سازی آن! و زان بعد خداخوان‌های آسمانی که کعبه را به جای خدا می‌پرستند، باید برای مسلمانی خود در فکر دیگری باشند.

۱۹۲۲. خود این بنده در ایام حج همان سالی که مشمول واقعه‌ی نزول روح حسینی و دیدار با امام زمان شدم، درحالی که در شوق طواف خانه‌ی کعبه قلبم پر کشید، در رؤیایی دیدم که خانه‌ی کعبه بر سرم خراب شد و من با کمال حیرت و شکوه و شادابی از زیر ویرانه‌اش بیرون آمدم! تا مدت‌ها از این رؤیا در تردید و هراس بودم و گاه آن را یک رؤیای کافرانه و القای شیطان تعبیر می‌کردم تا اینکه به تدریج حقیقت حسینی این رؤیا بر من رخ نمود تا اینکه در جریان همین کتاب با آن کلام مشهور حلاج روبرو شدم که به خاطرش محاکمه و اعدام شد: «تا کعبه در دلت ویران نشود موحد نشده‌ای!». این همان تأویل خانه‌ی کعبه است؛ یعنی تأویل دین ابراهیم حنیف! زیرا خود این بنده اندکی پس از آن رؤیای فروپاشی کعبه بر سرم، در صبح سحری از همان سمت قبله‌ی ابراهیمی جمال قدوسی حق را دیدار نمودم به نور محمد مصطفی که در کنارم نشست بود و این به روح حسینی ممکن شده بود.

۱۹۲۳. همان‌طور که مکرراً متذکر شده‌ام بنده با صیحه‌ی آسمانی یک ظهر عاشورا به سال ۱۳۷۶ ه. ش خود را در کربلای حسینی یافتم و در آنجا به جای حسین و عین حسین کشته شدم با تمام جانم و نه در

رؤیا! و همان شب امام زمان را دیدار کردم با همه‌ی انبیا و اولیای الهی و از آنجا بود که به اینجا رسیده‌ام! و شیعه باید بداند که بدون روح حسینی، به نور امام زمان ملحق نخواهد شد با همه‌ی دلایل عقلی و عرفانی که ذکرشان رفت. آدمیت با دستان حسین و مهدی به بار می‌آید.

خروج برای خدا و یا هجرت فی‌الله جز به امر خود امام ممکن نیست^{۴۸}

آنچه را که علی مرتضی در خطبه‌های نادره‌اش در یکی دو سال آخر زندگی‌اش برای شیعیان بیان کرده و همه را به حیرت و وحشت انداخته بود و تکفیر خود را بدین وسیله مهیا کرده بود حسین (ع) تکمیل کرد در عمل، و حجتی شهودی شد بر حقایق امامت خود و برادر و پدرش. واقعه‌ی کربلا مشهد اسرار امامت علی و آل علی است.

پدرش علی (ع) از خانه‌ی کعبه بیرون آمد و حسین (ع) خانه‌ی کعبه را با شمشیر آخته به سوی خدایش ترک نمود تا فرقان بین خداپرستان و خانه‌پرستان آشکار شود و مصداق این کلام حیرت‌آور علی (ع) که: «شما ای مؤمنان بدانید که هر چیزی را غایتی است و اسلام را هم غایتی است. پس از ادای حقوق اسلام، به غایتش برسید و از این غایت برای خدای خود خروج کنید!».

خروج برای خدا و یا هجرت فی‌الله که در قرآن مذکور است جز به امر خود رسول و امام ممکن نیست. پس این خروجی برای امام و حق امامت است و امام‌شناسی و لذا یاران کربلایی حسین را بایستی تنها شیعیانی دانست که به کمال و قله‌ی قاف امام‌شناسی و خداشناسی رسیدند در طریق خودشناسی و جهاد اکبر! آن‌هم امام‌شناسی شهودی و خداشناسی وجودی و خودشناسی الهی. کربلا قیامت به معنای حقیقی کلمه بود که خداوند از جمال علی کبیر حسینی رخ نمود به احسن جلال.

حسین (ع) قصد انتحار نداشت و فقط شرایط تحمیلی را تبدیل به احسن نمود^{۴۹}

۱۹۲۱... حسین (ع) پس از باخبر شدن از خیانت کوفیان و کشتن سفیرش مسلم بن عقیل قصد ترک عراق می‌کند و راهی ایران است و همسرش شهربانو را هم پیشاپیش به ایران گسیل داشته است. ولی بین راه در

^{۴۸}. مبانی عرفان امامیه، نص پنجم، عرفان شهودی (الشهید در وجود حسین ابن علی (ع) امام شهید).

^{۴۹}. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت).

صحرای نینوا به واسطه‌ی سی تا چهل هزار سپاه کوفه و شام محاصره می‌شود؛ ولی این بار نه به قصد بیعت ستاندن از حسین، بلکه به قصد قتل عام او و همه‌ی یاران و خاندانش! تا یک بار برای همیشه ریشه‌ی اسلام و امامت برچیده شود!

حسین قصد داشت به سوی ایرانیان و قوم سلمان برود که صاحب فرهنگ و باور تأویلی بودند تا نور تأویلش را در آنجا آشکار و محقق سازد ولی این برنامه ناکام شد و حسین تصمیم گرفت تا نور تأویلش را به همراه و در معیت کل یاران و خاندانش متجلی سازد و ساخت! پس حسین مطلقاً پیشاپیش قصد عملیات استشهادی (انتحار مقدس) نداشت. او فقط آن شرایطی را که در کمال جباریت و شقاوت و پلیدی بر او و خاندان و یارانش تحمیل شده بود تبدیل و تأویل به احسن نمود و ره هزارساله را یک شبه طی نمود. او نمی‌خواست با به‌کشتن دادن خود و خاندان و همه‌ی یارانش، عزت و اسلام خود را حفظ کند و مثلاً مسلمین را بیدار سازد؛ ابد! این مکتب اصالت ذلت و حقارت و خودکشی است که به‌آسانی می‌تواند تبدیل به مکتب انتحار تکفیری هم بشود! او هیچ راهی برای کشته‌نشدن و به‌کشتن ندادن یاران و خاندانش نداشت و پیشاپیش با همه‌ی اعضای کاروانش اتمام حجت کرده بود که: «هر که با من بماند کشته می‌شود و خاندانش به اسارت می‌رود!». این اتمام حجت قبل از رسیدن سپاه ابن‌زیاد انجام شده بود و تا به شب آخر هم هر شبی انجام می‌شد و عمرسعد هم اجازه می‌داد که هر کس که بخواهد به سلامت از کنار حسین برود و راهی شهر و دیارش گردد. فقط خود حسین بود که محکوم به کشته‌شدن بود. زیرا یزید و ابن‌زیاد فقط سر حسین را می‌خواستند و نه کس دیگری را! مابقی خودشان با حسین ماندند! اینها همه مستندات تاریخی است بی‌هیچ قصه و افسانه‌ای! وگرنه برادرش امام‌حسن (ع) در شرایطی بسیار بهتر از حسین (ع) درحالی که هنوز یک سپاه مجهز از شیعیان را در کنار خود داشت با معاویه صلح و بیعت نموده بود. پس چرا حسین (ع) می‌بایستی دست به خودکشی عمدی بزند درحالی که راه گریز داشته باشد! حسین از آخرین لحظات زندگی‌اش و از قتلش جهت تأویل نور حقیقت امامتش بهره گرفت و حقش را متجلی ساخت به یاری هفتاد و دو تن از ابواب و حجت‌ها و قائمان نورش که به اختیار خودشان با امام خود ماندند تا از جان امام دفاع کنند. و لذا حسین آخرین شهید کربلاست که قبل از به میدان رفتن، هفتاد و دو بار کشته شده است و اینک به میدان شهود می‌رود و نه قتلش!

خودکشی به امر خدا بدعتی در دین است و عین خروج از اسلام^{۵۰}

۶۸. کدام عقل و دین و شریعت می گوید که کل خاندانت را به همراه کودکان و زنان و بیماران به میدان جنگی ببر که کشته شدنشان حتمی است، آن هم نه به احتمال ریاضی، بلکه با برنامه‌ی قبلی و به عمد و آگاهی کامل. زیرا حسین به همهی همراهانش بارها و بارها اتمام حجت کرده بود که هرکه می خواهد حتماً کشته شود، بیاید.

۶۹. از همین رو واقعه‌ی کربلا را باید به یقین شأن نزول آن کلام خدا در قرآن دانست: «آنگاه که خداوند مؤمنانی را امر به خودکشی می کند». دقیقاً همچون ذبح اسماعیل به دست ابراهیم. و اینکه حسین قبل از حرکت به سوی کربلا در صحرای عرفات، دعای عرفه می خواند که دعایی خاص اوست و سابقه ندارد که مربوط به عرفه‌ی ابراهیم در ذبح اسماعیل است.

۷۰. و اما خودکشی به امر خدا بدعتی در دین است و عین خروج از اسلام است برای خدا به قول علی (ع).

۷۱. وگرنه آن کودک چندماهه در این قیامت چه کاره است؟ و رقیه که می بایست حتماً سر پدرش را می دید و از دنیا می رفت. این پسر شش ماهه و آن دختر شش ساله در این واقعه چه می گویند؟

۷۲. قاسم که قصد عروسی داشت برای چه به کربلا آمده بود با عروسش.

۷۳. همهی اینها امر به خودکشی شده بودند و این امر را لیبیک گفته بودند.

۷۴. اینجا واقعا یک جشن تمام عیار و عروسی کامل ابرار بود. «به مقام ابرار (آزادگی) نمی رسید الا اینکه از محبوب ترین چیزهای خود برای خدا انفاق کنید». (قرآن)

۷۵. شأن نزول کامل این آیه نیز کربلاست. و در حقیقت کربلا شأن نزول آیات قیامت در قرآن است و اگر اسلام دین آخرالزمان است پس واقعه‌ی کربلا شأن نزول جان اسلام است و شأن نزول جان دین است، زیرا مقصود خداوند از خلقت همانا معرفی خداست. پس کربلا میعادگاه کائنات است.

۷۶. بارها نشان داده ایم که کل دین خدا و راه انبیا و اولیای الهی در یک کلام چیزی جز براندازی نژاد از نفس خویش نیست. این جریان که همان ریشه کنی شجره‌ی ممنوعه است از آدم تا خاتم درجاتی را طی نمود و در واقعه‌ی کربلا کامل شد که براندازی کل خاندان بود.

^{۵۰}. انسان کامل، ج ۱، فصل ۵، حسین شناسی (قیامت شناسی).

خودکشی عرفانی حسین به امر خدا (رجعت اسماعیل در حسین)^{۵۱}

در قرآن کریم آمده است که: «اگر خداوند مؤمنان را امر به خودکشی نماید فقط اندکی اطاعت می‌کنند که ما آنها را به اثبات می‌رسانیم». واقعه‌ی کربلای حسینی یکی از شهودی‌ترین عرصه‌های امر به خودکشی و اثبات حق از وجود حسین و یارانش بوده است. زیرا حق هر کسی در کمال اثباتش به شهود می‌آید. هزاران سال قبل هم خداوند ابراهیم و اسماعیل را امر به چنین کار کبیری کرده بود ولی نخواستند که این خودکشی واقع شود، هرچند که ابراهیم و اسماعیل هر دو تسلیم امر خدا شدند؛ ولی در واقعه‌ی کربلا خداوند حسین را امر به خودکشی کل خاندان و یارانش نمود و چون عشق و خلوص و یقین کامل را در آنان یافت، امرش را در واقع هم محقق نمود.

تو ای بابا در آن دوران چه لرزیدی از ذبح پور ولی پورت به عاشورا چه ذبح خانمانی کرد! این بیت پس از واقعه‌ی مشهد عاشورای حسینی، بر جان این بنده از من جوشید و تا به امروز ذکر قلبی‌ام بوده است. و در روایت نیز آمده که حضرت اسماعیل یک‌بار دگر باز خواهد گشت و آن ظهور کربلای حسینی است که این رجعت‌های الهی را جز عارفان عاشق، حلول و تناسخ می‌پندارند. به قول مولانا: جان مردان خدا یکی است در همه‌جای تاریخ!^{۵۲}

حسین (ع) در راه مکه به کربلا، قبل از هجوم و حصر سپاه ابن‌زیاد دمادم با همراهانش از هجرتی سخن می‌گفت که جز با کشته‌شدن ممکن نمی‌شود و عجباً که خبر سپاه عظیم ابن‌زیاد از کوفه به حسین رسیده بود به واسطه‌ی یکی دو تن از مشایخ کوفه که گریخته و به سوی حسین رفته بودند و حسین که به قصد هجرت به ایران، کل اهل بیت و مایملک قابل حمل زندگی‌اش را با کاروانی سنگین به راه انداخته بود (که بیماران و کودکان و پیران هم در این کاروان بودند)، پس از خبر سپاه ابن‌زیاد که به سویش در حرکت بودند، باز هم خاندانش را ترک نگفت و یا لاقلاً زنان و کودکان و بیماران را به مکه با مدینه و یا بصره نفرستاد که خودش به تنهایی با این سپاه روبرو شود و یا اصلاً حتی مسیرش را هم تغییر نداد تا به دام سپاه ابن‌زیاد نیفتد. همه‌ی اینها نکاتی مبرهن است که معنا و ماهیت این هجرت خونین را روشن می‌کند که

^{۵۱}. مبانی عرفان امامیه، نص پنجم، عرفان شهودی (الشهید در وجود حسین ابن علی (ع) امام شهید).

^{۵۲}. «متحد جان‌های شیران خداست». (مثنوی معنوی، دفتر چهارم).

حسین و خاندان و یارانش در مرحله‌ی نخست قصد هجرت به ایران داشتند و در میانه‌ی راه امام تغییر نیت داد و امر جدیدی را از خداوند دریافت نمود که همان امر به ذبح کبیر خود و خاندان و یارانش بود. فقط از این منظر می‌توان ده‌ها سؤال و معمای این واقعه‌ی تاریخی را پاسخ گفت.

در مقابل حسین جز شیعیان منافقش قرار نداشتند به بهانه خروج او از اسلام^{۵۳}

۸۰. و اما آنان که در مقابل حسین در کربلا صف‌آرایی کرده بودند چه کسانی بودند که تعداد از ده‌هزار تا چهل‌هزار نفر گزارش شده‌اند در مقابل هفتاد نفر.

۸۱. اینان که در مقابل حسین بودند اکثر قریب به اتفاق نمازخوان بودند و بخش قابل توجهی از آنان هم تا ده‌روز قبل با حسین بیعت کرده بودند و قسم یاد کرده بودند که با حسین در مقابل لشکریان یزید جهاد کنند. و صدها نامه و طومار و دعوت‌نامه و بیعت‌نامه و پیشنهاد قیام برای حسین فرستاده بودند که: تو برخیز مابقی با ما!

۸۲. ولی حسین این بیعت‌کنندگان را می‌شناخت و یادش نرفته بود که با برادرش حسن (ع) و پدرش علی (ع) چه کرده بودند.

۸۵. عمده‌ی لشکریان ابن‌زیاد که در کربلا در مقابل حسین ایستاده بودند تا چند روز قبلش در جناح حسین قرار داشتند. فقط انگشت‌شماری به وعده‌ی حکومت بصره و ری و فارس علیه حسین شوریده بودند مثل عمرسعد و شمر، ولی مابقی حسین را به‌ناگاه مرتد و خارجی یافته بودند و حاکم شرع هم که مردی مورد اعتماد مردم بود حکم ارتداد حسین را امضا کرده بود. واقعیت این بود که حسین حج را زیر پا نهاده بود و این عمل در مقابل دیدگان مردم انجام شده بود. آیا این یک خودکشی سیاسی عقیدتی نبود که حسین مرتکب شد؟

۸۶. مشابه حکم ارتداد حسین درباره‌ی علی و یارانش هم به‌واسطه‌ی شیوخ بزرگی مثل ابوموسی اشعری صادر شده بود.

۸۷. واقعه‌ی نهروان یک‌بار دیگر در کربلا تکرار شده بود و همه شیعیان بودند که در مقابل حسین قرار

^{۵۳}. انسان کامل، ج ۱، فصل ۵، حسین‌شناسی (قیامت‌شناسی).

داشتند.

۸۸. اصلا خود ابن زیاد^{۵۴} هم روزی حاکم فارس به نمایندگی از علی (ع) بود و شیعه‌ای مخلص و مریدی جان‌نثار محسوب می‌شد و چون علی، عبایش و کفش‌هایش وصله‌دار بود. و از آنجا که بی‌پدر بود (نامشروع) علی (ع) او را برادرخوانده‌ی خود نموده بود و بدین‌گونه دارای هویتی خارق‌العاده شده بود. درست مثل ابن‌ملجم که عمری مرید علی (ع) و پسرخوانده‌ی علی خوانده می‌شد چون او هم فرزندی نامشروع بود و خاندانی نداشت. به‌علاوه خود شمر و عمرسعد هم بزرگ‌شده‌ی خانه‌ی علی و همبازی حسن و حسین بودند. و می‌دانیم که ابن‌ملجم و شمر هر دو قاری و حافظ قرآن بودند و پینه بر پیشانی داشتند.

۸۹. این حقیقت تاریخی را هم باید دانست که حکم به قتل رساندن حسین به امضای یزید در شام به هنگام نیمه‌شب و سیاه‌مستی یزید صادر شده بود که به روایتی یزید فردای آن روز به خود آمد و گروهی را فرستاد تا جلوی این حکم را بگیرد ولی دیر شده بود. زیرا یزید از پدرش معاویه به وصیت داشت که: «مبادا که خون آل‌علی بریزی که بساط حکومت تو برکنده می‌شود». که همین‌طور هم شد.

۹۰. پس در مقابل حسین، جز شیعان‌ش قرار نداشتند. و این است مسئله!

۹۱. دعوای بین شمر و عمرسعد را در ظهر عاشورا هم می‌دانیم که شمر اصرار داشت که حسین را زودتر بکشند مبادا که نماز ظهر قضاء شود. و لذا بعد از کشتن حسین (ع) بلافاصله نماز جماعت برپا نمودند و به شکرانه‌ی از بین بردن یک مرتد و خارج از دین، عبادت کردند.

۹۲. ولی در عوض می‌دانیم که نخستین شهید کربلا یعنی حرین‌ریاحی هرگز با حسین بیعتی نکرده بود و مورد اعتماد یزید و فرمانده‌ی قوای ابن‌یزید و برادرخوانده‌ی ابن‌یزید محسوب می‌شد و مشاور ویژه‌ی او و محرم اسرار دستگاه ابن‌یزید بود.

۹۳. به‌راستی در جناح مقابل حسین (ع) چه خبر است؟ مشابه جنگ کتاب (قرآن) با علی (ع) در نبرد صفین است و حالا جنگِ خانه‌ی خداست عیله خلیفه‌ی خدا و مظهر جمال خدا.

۹۴. این جنگ بین اسلام و ایمان است. جنگ بین نماز سهوی و ذکر قلبی است. جنگ بین ایمان و نفاق

^{۵۴}. البته توصیفات که جناب استادخانجانی در اینجا برای ابن‌یزید می‌آورد مربوط به پدر او یعنی «زیادبن‌ابیه» است.

است. جنگ بین عرفان و جانماز.

۹۵. این یک نبرد سیاسی بر سر قدرت دنیوی نیست هرچند که از این نبرد به نفع قدرت بهره گرفتند که

البته بهره‌ای بس حقیر و کوتاه مدت بود و این نبرد، بنی‌امیه را از روی زمین پاک کرد.

۹۶. این نبرد بین ظاهر و باطن دین است. این نبرد بین شریعت و طریقت است.

۹۷. این نبرد بین شکایات نماز و دعای عرفه است.

۹۸. این نبرد بین خدا و خانه‌ی خداست.

۹۹. و بیهوده نیست که نخستین مراسم عزاداری حسینی در همان مسجد شام در حضور یزید و ساعتی بعد

از سخنرانی زینب آغاز شد.

۱۰۰. آیا قیامت کربلا فهمیده شده است؟

۱۰۱. قیامت کربلا نبردی بین دستگاه خلافت اموی و خلافت الهی بود بر حسب ظاهر. ولی در باطن و

عملاً آنان که قتل عام کربلا را انجام دادند امویان نبودند. آری، کفر با دست اسلام گردن ایمان را زد. این

است مسئله!

۱۰۲. اگر مسئله امویان بودند پس چرا با نابودی بنی‌امیه به دست شیعیان و ایرانیان علوی، حکومت اسلامی

به دست بنی‌عباس افتاد که به مراتب رذلت‌تر و شقی‌تر و آدم‌خوارتر بودند. و چرا امام صادق زمام حکومت

اسلامی را از ابومسلم خراسانی نپذیرفت و ابومسلم به نزد بنی‌عباس رفت تا لاقبل حکومت را به دست

مسلمانان بسپارد. هرچند که خود ابومسلم به دست خلیفه‌ی اول عباسی و در کاخ خلیفه، به عنوان سردار

میهمان، به قتل رسید.

۱۰۳. بنی‌امیه، کافرانی علنی و دشمنان آشکار و قسم‌خورده‌ی اسلام و مسلمانان بودند، ولی بنی‌عباس به

نام دفاع از علی و آل‌علی و انتقام از خون حسین بر سر کار آمدند که یکی از مهم‌ترین نمایش‌های این

نفاق، واقعه‌ی ولیعهد خواندن امام‌رضا در دستگاه مأمون عباسی است.

۱۰۴. بنی‌امیه هرگز امامی را نکشتند. همه‌ی امامان ما به دست مسلمانان نمازخوان و اکثراً شیعه کشته شدند

که در نبرد با بنی‌امیه هم بودند؛ مثل ابن‌ملجم و شمر. منتهی در نبرد با امامان و مؤمنان مخلص برای مدتی

همکار بنی‌امیه شدند. بنی‌امیه و بنی‌عباس بدون وجود مسلمانان منافق و شیعیان مشرک امکان ادامه‌ی

حیات نداشتند.

۱۰۵. دین اسلام در جریان اطاعت و ارادت در رابطه با امامان و اولیای الهی در وجود آدمی تبدیل به ایمان می‌شود در غیر این صورت در جریان شرک به نفاق منتهی می‌گردد. یعنی اسلام منهای اطاعت از امام، برابر است با نفاق که کفر دو طبقه و مافیایی است.

۱۰۶. پس واقعه‌ی کربلا رویارویی اسلام مؤمنانه با اسلام منافقانه است: ایمان و نفاق!

۱۰۷. انسان منافق در آئینه‌ی وجود امام است که نفاق خود را می‌بیند و رسوا می‌گردد و این است که منافق دشمنی بزرگ‌تر از وجود امامان و مؤمنان مخلص برای خود سراغ ندارد.

۱۰۸. امام تجسم ایمان است و منافق دشمن قسم‌خورده‌ی مؤمن است. کافران اگر در منافع دنیوی خود مؤمنان را مانع نیابند با آنان عداوتی ندارند ولی عداوت منافق با مؤمن یک واقعه‌ی قلبی است.

معنای سخن علی مبنی بر «خروج از اسلام»: دین و احکام شریعت باید باطنی و قلبی شود نه اینکه باطل شود^{۵۵}

۱۰۹. مسئله‌ی آخرالزمان و گشایش قیامت، در صدر و محور دین اسلام محمدی قرار دارد و کسی که این امر را درک نکند و حقش را ادا ننماید مسلمان محمدی نیست. بخش عظیمی از حکمت‌های علی (ع) مربوط به همین حقیقت عظیم است؛ از جمله آن سخن که ذکرش رفت که دعوت مؤمنان است برای رسیدن به غایت دین و سپس خروج از آن برای خدا: «ای مؤمنان بدانید که هر چیزی را غایتی است و اسلام را هم غایتی است پس با ادای حقوق اسلام، از آن برای خدا خروج کنید...». این همان خروج از زمان است و آستانه‌ی آخرالزمان و قیامت.

۱۱۰. از این حقیقت مذکور آخرالزمانی، بنی‌امیه غایت سوءاستفاده را نمودند و مذهب مرجئه را بنا کردند که عین مکتب کفر تقدیس شده است. منطق معاویه و عمروعاص و خالدبن ولید و مروان حکم که بانیان این مکتب ابلیسی بودند، این بود که: به واسطه‌ی آخرالزمان، شریعت منسوخ است و بنابراین فقط نماز بخوانید و ارتباط با خدا را حفظ کنید و مابقی آزاد هستید که هر کاری که دلتان می‌خواهد بکنید: نماز می‌خوان و هرچه خواهی کن.

^{۵۵}. انسان کامل، ج ۱، فصل ۵، حسین‌شناسی (قیامت‌شناسی).

۱۱۱. ماجرای شرابخواری‌های معاویه و یزید و خالدبن ولید بر سر نماز مشهور است. ولی حقیقت امر آخرالزمان در مکتب علی و امامان این است که دین و همه‌ی احکام شریعت باید باطنی و قلبی شود. این امر در قرآن هم مذکور است که: «مگویند که مؤمنانیم بلکه فقط اسلام را ادعا کرده‌اید و هنوز در قلوب شما راه نیافته است».

۱۱۲. آخرالزمان عرصه‌ی اخلاص در دین است: یا کفر خالص و آشکار و یا ایمان خالص. و نفاق تنها دشمن قسم‌خورده‌ی اخلاص و صدق است و لذا هم با کفر در جنگ است و هم با ایمان. و علت وجود عصر آخرالزمان همان امر امامت است و امام خود آن مرز بین کفر و ایمان است، میزان است. آنان که نمی‌خواهند بین کفر و ایمان انتخاب کنند منافقانند که دشمن انتخاب هستند.

۱۱۳. احکام الهی را کسانی می‌توانند صادقانه به اجرا آورند و در زندگی خود جاری سازند و حیات حقیقتاً دینی و معنوی داشته باشند که تحت ولایت و ارادت و اطاعت امام زنده‌ای باشند که منشأ ایمان و ضامن اجرایی دین در وجودشان است. در غیر این صورت دچار ریا و نفاق و عذاب و رسوایی می‌شوند و این عذاب را به سمت امام فرافکنی می‌کنند و از مؤمنان انتقام می‌ستانند. انسان بی‌امام اگر هم بخواهد دینی زندگی کند، نمی‌تواند و لذا ریاکار می‌شود. این یک قانون ذاتی است. امام خلیفه‌ی خدا و مظهر اراده‌ی حق بر روی زمین است و لذا بدون تصدیق و تأیید امام، دین و خداپرستی امری دروغین و محال است. با امام، دین همان صراط مستقیم و راحت‌ترین راه سعادت است و بی‌امام، زندگی دوزخ است.

۱۱۶. آخرالزمان یعنی پایان جدایی و فراق بین خالق و مخلوق و آغاز حضور و ظهور خداوند بر روی زمین. و این همان واقعه‌ی امامت است. «حق آمد و باطل رفت». این همان معنای ختم نبوت نیز می‌باشد و پایان عمر کسانی که نان دلالتی بین خدا و خلق را می‌خورند. و این دلالت در رأس دشمنان امام قرار دارند و قاتلان امامان و عارفان هستند، زیرا عارفان خلفای امام در عرصه‌ی غیبت می‌باشند. در نقطه‌ی مقابل امام، این دلالتان و فریب‌خوردگان دکان واسطگی خدا و خلق قرار دارند و ریزه‌خواران این دکان.

۱۱۷. و این نبرد با حضور و ظهور خداوند در میان خلق است. کربلا صحنه‌ی آشکار این نبرد است. و لذا شهادت حسین همان شهادت خداوند است. و این امری واحد است.

ستیز با پرستش خدای نادیده و نابوده و ستیز با دشمنان لقاءالله، یکی از وجوه ظلم‌ستیزی

حسین و نیز خروج از ظاهر دین به باطن و حقیقت آن^{۵۶}

۴۳. کربلا ترمینال خلقت هستی و معاد الهی در عشقش به انسان است. کربلا دروازه‌ی قیامت و لقاءالله است. کربلا شأن نزول کامل «وای بر نمازگزاران» بود، وای بر مسلمین، وای بر حاجی و از همه بدتر وای بر شیعیان کوفی مسلک.

۴۴. و نیز این است معنای آن سخن معروف امام سجاد که: «خداوندا اگر آن رازی را که در ما نهاده‌ای برملا کنیم ما را به جرم بت پرستی سنگسار می‌کنند». و چه کسانی سنگسار می‌کنند؟ آن سنگ پرستانی که خدا را می‌کشند تا خانه‌اش را تصاحب کنند. آن امام کشانی که قبرش را چون بتخانه به زر و سیم آذین می‌کنند و می‌پرستند. آن کسانی که آسمان را به جای خدا می‌پرستند. همان‌هایی که در روز قیامت و در حضور خداوند از فرط کفر و بخل و عداوت، خودشان را با صورت در آتش دوزخ سرنگون می‌کنند (قرآن) تا جمالش را نبینند. کسانی که خدا را در صورتی می‌پرستند که اصلاً وجود نداشته باشد و اگر هم باشد از پشت بام آسمان پایین تر نیاید و مزاحم زندگی‌شان نشود. عدم پرستانی که نام مستعار خود را خدا نهاده‌اند.

کفار و شرابخوار نبودند

آنانکه سر حسین بریدند

وانگه بدن ورا دریدند

رفتند به نماز بعد ذبحش

و اما بعد... مراسم عزاداری حسینی برپا کردند (اهل کوفه).

۵۲. چرا «هر روز عاشورا است و هر زمینی کربلاست»؟ زیرا در قیامت به سر می‌بریم؛ قیامتی که در کربلا افتتاح شد. و این بدان معناست که هر روز قیامت و هر جایی قیامت‌سرا و لقاءالله است. و این بسیار فراتر از ظلم ستیزی سیاسی است. زیرا مگر فقط حسین با ظلم ستیز کرده است؟ ظلم ستیزی حسین، ستیزه با پرستش خدای نادیده و نابوده است. و ستیزه با کسانی که مخالف ظهور جمال خداوند هستند یعنی دشمن قیامت و لقاءالله هستند و می‌خواهند تا ابد خانه‌ی خدا را پرستش کنند و از پرستش خود خدا بگریزند. ستیزه با کسانی که خدا را قربانی خانه‌اش می‌کنند و خانه‌ای می‌خواهند بی‌خدا.

^{۵۶}. انسان کامل، ج ۱، فصل ۵، حسین شناسی (قیامت شناسی).

فصل سوم:

عزاداری، ترویج مکتب «زار و ذلت»

و

غفلت از جمال جمیل الهی حسین (ع)

مقدمه فصل سوم

۱. روایاتی که درباره‌ی عزاداری حسنی از ائمه اطهار(ع) نقل می‌شود به دلایل شرعی و عقلی نمی‌تواند درست باشد. این روایات با هیچ‌یک از آیات قرآن و اصول دینی و اخلاقی و عقل دینی سازگار نیست. طبق روایات مذکور می‌توان با سالی یک بار گریستن بر حسین، دیگر مرتکب هر گناهی شد:

«آیا این روایت، بنیاد دین و تقوا و اخلاق را نابود نمی‌کند؟ آیا قرار نیست که احادیث منسوب به معصومین را به عقل و کتاب (قرآن) و سنت و عترت محک زنیم؟ اگر چنین است، پس این نوع روایات که تعدادشان بسیار است باید منسوب به امویان و عباسیان باشد و نه امامان شیعه... چنین روایاتی را شقی‌ترین و مکارترین دشمنان اهل بیت ساخته‌اند».^{۵۷}

۲. عزا و ماتم حقیقی همین معامله‌ای است که شیعیان با واقعه‌ی کربلا می‌کنند: چهارده قرن از آن حجله‌گاه حق بر روی زمین می‌گذرد که تعبیر و فهم ما از آن هنوز هم چه کافرانه و کوفیانه است! ظلمی که شیعیان حسین به او کردند امویان نکردند».^{۵۸}

۳. اگر شهادت سعادت است، پس چرا برای سعادت پیشوایانمان گریه می‌کنیم؟ «امامان شیعه برای شیعیان اسوه‌های سعادت و رستگاری در دو جهانند و اصلاً معنای امامت جز این نیست. پس اگر چنین است، چرا شیعیان به یاد امامان خود گریه و زاری سر می‌دهند. در قرآن کریم در شأن مخلصین می‌خوانیم که آنها در دو دنیا در جنات نعیم پروردگارانند و دمامم از دست او شراب می‌نوشند. اینان همان امامانند».^{۵۹}

«اصلاً امر به گریستن بر امام حسین (ع) ذاتاً زیر سؤال است مگر اینکه بگوییم در آیین‌های عظمت کربلا و پیروزی دین خدا در عاشورا بر خفت و خواری خویشتم می‌گرییم. وقتی زینب در محفل یزید این واقعه را کمال لطف و نعمت خدا بر خاندانش می‌داند و مظهر زیبایی جمال حق معرفی می‌کند، پس گریستن بر این واقعه در حقیقت طرد و لعن کردن این واقعه است».^{۶۰}

^{۵۷} . دایرةالمعارف عرفانی، ج ۲، فصل ۴، مقاله‌ی «فلسفه گریه بر واقعه کربلا».

^{۵۸} . همان، ج ۵، فصل ۵، مقاله‌ی «ماه محرم آمد (مظلومیت مضاعف حسین ع از جانب شیعیان)».

^{۵۹} . همان، ج ۲، فصل ۴، مقاله‌ی «طرح یک پارادوکس شیعی».

^{۶۰} . دایرةالمعارف عرفانی، ج ۵، فصل ۵، مقاله‌ی «ماه محرم آمد (مظلومیت مضاعف حسین ع از جانب شیعیان)».

۴. محرم در عمل زمینه‌ساز سورچرانی و تفریح شیعیان شده است:

«گویی که امام حسین (ع) به کربلا رفت و هفتادودو تن از عاشقان حق را با کل خاندانش به ذبح عظیم کشاند تا ما پیروانش سالی ده‌شبان‌روز پلو و شربت و شیرینی بخوریم و خستگی سال از تن به‌در کنیم. به جای این همه بریز و بپاش و خوردن تا سرحد استفرغ، آیا بهتر نیست که روز تاسوعا و عاشورا روزه بگیریم؟ آیا این به عزا و عبادت نزدیک‌تر نیست و اینکه هزینه‌ی این غذاها را یک جا به حسابی واریز کنیم و به مستمندان برسانیم؟ آخر در کدام قاموس و فرهنگ و اخلاقی روز عزا را جشن می‌گیرند. این عیاشی در همان روزها فقط در شام و در کاخ سبز یزید برپا شده بود و ما هم همان سنت را ادامه داده‌ایم؛ منتهی کمی سینه هم می‌زنیم تا کسی متوجه مسئله نشود و شک نکند».^{۶۱}

۵. حکومت‌های ظالم به‌ظاهر شیعی بدون ترویج مکتب «زار» نمی‌توانستند حکومت کنند:

این حکومت‌های به‌اصطلاح شیعی اگر چنین نمی‌کردند نمی‌توانستند بر شیعیان حکومت کنند. بر کسانی که اسوه و حجت و امام آدمیتشان کسی چون علی و حسین است چگونه می‌توان به زور و تزویر و زار حکم راند، مگر اینکه این امامان را اسوه‌های ذلت و بدبختی و زار معرفی کرد که باید تا ابد به حالشان خون گریست! این شیعه‌ی عباسی و آل‌بویه و اشعری و تیموری و صفوی و قجری است که آداب و ابزارش از همان آغاز از فرنگ آمده بود. مذهب روضه و تعزیه، در وجه حکومتی، همان شیعه‌ی عباسی است و در وجه عامیانه هم شیعه‌ی اهل کوفه است.^{۶۲}

۶. شیعیان دروغین به‌جای انتخاب آدمیت، زاری می‌کنند تا از آدم‌بودن معاف شوند

«کل مسئله‌ی این نوع شیعیان این است که آدمیت را دیده‌اند و می‌شناسند ولی انتخاب نمی‌کنند و به‌جای انتخاب آدمیت، گریه و زاری می‌کنند و بر سر و سینه می‌زنند تا از آدم‌بودن معافشان کنند. کسی که نمی‌خواهد آدم باشد چاره‌ای جز شیطان‌شدن ندارد. او شیطان‌بودن را انتخاب نمی‌کند بلکه به‌واسطه‌ی شیطان انتخاب می‌شود».^{۶۳}

۷. گریه‌ی باطل بر حق، همان خنده‌ی حق است بر باطل. همه‌ی دشمنان حق و مردان حق درنهایت به

۶۱. همان، مقاله‌ی «ماه محرم آمد (مظلومیت مضاعف حسین ع از جانب شیعیان)».

۶۲. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت)، شماره ۱۸۹۶.

۶۳. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت)، شماره ۱۹۰۰.

مذهبی جنونی و خرافی روی می آورند: «و امروز بسیار گریه کنید به واسطه‌ی خنده‌هایی که بر فرستادگان خدا نمودید». (قرآن کریم)

استهزا عمومی‌ترین نوع برخورد اکثر مردم نسبت به مردان حق و اهل معرفت در همه‌ی دوران تاریخ در همه‌ی مکان‌ها بوده است. و مرحله‌ی بعد از استهزا، تهمت‌های ناروا نسبت به مؤمنان می‌باشد که نخستین این تهمت‌ها نسبت جهل و جنون است و ادامه‌ی این تهمت آن است که مردان خدا را ساحر و جادوگران برجسته‌ای می‌خوانند و این تهمت نهایتاً به آنجا ختم می‌شود که می‌گویند اینها آدمیزاده نیستند و بلکه فرشته یا خدايائند.^{۶۴}

۸. اگر شهادت برحق است و نشان پیروزی شهید است و رضای خدا، پس آیا در قبال پیروزی و رضای خداوند باید شاد بود و شاکر و جشن گرفت یا به عزا نشست و تأسف خورد؟:

«روح حاکم بر مراسم عزاداری حسینی و نوحه‌ها و موعظه‌های مخصوص محرم به تمامی و عمداً نشان دادن حقارت و بدبختی و فلاکت و زجر و تراژدی و فاجعه‌ی این واقعه دربارہ‌ی حسین و یاران اوست و تحریک دلسوزی و ایجاد رقت و ترحم دربارہ‌ی واقعه‌ای که نمی‌بایست رخ می‌داد. آیا ذره‌ای نشان عظمت و الوهیت و قداست و پیروزی و شکوه و غلبه‌ی حق بر باطل در نوحه‌ها و مراسم سوگواری حسینی هرگز دیده و احساس یا شنیده می‌شود؟ هرگز!»^{۶۵}

«به امید روزی که به مناسبت عاشورای حسینی روزه بگیریم و سرود فخر و گلبانگ سربلندی سر دهیم تا کافران جهان به هوش آیند و بر سر و سینه‌ی خود بکوبند».^{۶۶}

۹. کوفی، همان شیعه‌ی بدون معرفت و بدون اطاعت از امام زنده، و پرستنده‌ی گور امامان است:

«کوفی‌شناسی، شیعه‌شناسی بدون عمل و اطاعت از امام حی است. کوفیان همواره مخلص و عاشق امام از راه دور بوده‌اند و پرستنده‌ی امامان مرده و قبرپرستانی حرفه‌ای و امام‌کش! و بیهوده نبوده که همه‌ی امامان ما می‌خواستند در خفا دفن شوند تا هیچ قبری برای پرستش این مریدان منافق باقی نماند. این راز بقیع است این همان راز غیبت امام زمان است. خودشناسی شیعی، آینه‌ای بزرگ‌تر و جامع‌تر از کوفی‌شناسی در تاریخ ندارد. کوفیان با همه‌ی امامان با یک روش واحدی عمل

^{۶۴}. قرآن الساعه، بخش استهزا.

^{۶۵}. شیعه‌شناسی، فصل چهارم، تیترا دوم (پدیده‌شناسی عزاداری حسینی)، شماره ۵ و ۶.

^{۶۶}. دایرة‌المعارف عرفانی، ج ۵، فصل ۵، مقاله‌ی «ماه محرم آمد (مظلومیت مضاعف حسین ع از جانب شیعیان)».

کردند: از دور پرستنده و از نزدیک کشنده‌ی امام بوده‌اند».^{۶۷}

۱۰. گرچه اصل و اساس مراسم عزاداری حسینی به این صورتی که جریان دارد، به دلایل بسیاری که در همین مقاله ذکر شده به شدت مورد نقد است و باطل می‌باشد، اما در بطن و متن و اعماق باطل نیز حقی پنهان است که جز اهل معرفت باطنی در نمی‌یابند و آن حقی عظیم و بلندمدت و تاریخی و آخرازمانی است؛ حق ابطال:

«شیعه‌ای که از علم و حکمت و معرفت نوری امامانش یا غافل است و یا آن را انکار و الحاد می‌داند، اگر همین مراسمات تعزیه‌های محرم را هم نداشته باشد، از شیعه بودنش چه می‌ماند؟ این شیعه‌ی زار است که میل یا توان انتخاب امام حی را ندارد و فقط با قبر و خون امامانش هویت می‌یابد و اصلاً امکان بقا دارد. پس این را هیچ قدرتی نمی‌تواند تا قیامت از آنها بستاند. و در اینجا نیز حقی نهفته است برای کسانی که جز حق نمی‌شناسند حتی در نهایت ابطال».^{۶۸}

«حسین رکورد انسانیت را شکست. از این منظر شاید ناله و فغان و سینه‌زنی و قمه‌زنی معنایی بهتر داشته باشد. یعنی بر خود گریستن نه بر حسین و خدای حسین گریستن. بر کوفی بودن خود گریستن. کوفی بودن یعنی با حسین بودن ولی نبودن».^{۶۹}

^{۶۷}. مبانی عرفان امامیه، نص پنجم، عرفان شهودی (الشهید در وجود حسین ابن علی (ع) امام شهید).

^{۶۸}. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت).

^{۶۹}. انسان کامل، ج ۱، فصل ۵، حسین‌شناسی (قیامت‌شناسی)، شماره ۴۸.

چرا عزاداران، مداحی را بیشتر دوست دارند که امام حسین را فجیع تر بکشد؟^{۷۰}

می‌دانیم که نخستین برگزارکنندگان تعزیه بر واقعه‌ی کربلا همان اهل کوفه بودند که با مشتی خرما، بیعت خود با حسین را به ابن‌زیاد فروختند. چنین آدمی نمی‌تواند دارای محبت باشد و اصولاً نمی‌داند که محبت چیست؟ او حتی به فرزندانش هم محبت ندارد. ترحم، حاصل بی‌زاری است. و لذا هیچ انسان غیوری حاضر به پذیرش ترحم دیگران نیست.

متأسفانه نگرش و احساس عامه‌ی مردم ما به واقعه‌ی کربلا و در سوگواری‌ها از نوع ترحم و رقت است و درست به همین دلیل بسیار دوست می‌دارند تا از دهان مداحان و مرثیه‌خوان‌های خود، این فاجعه را همواره فجیع‌تر و دلخراش‌تر و رقت‌آمیزتر سازند تا بتوانند گریه‌ای کنند و ثوابی ببرند. و این‌گونه است که تاریخچه‌ی کربلا در طول تاریخ همواره قطورتر شده و بر ابعاد حوادث افزوده گردیده و بلکه وقایع نوینی پدید آمده است!! تماشای فیلم «مصائب مسیح» به هیچ‌کس این احساس را نمی‌دهد که کارگردانش مسیح را دوست داشته است، بلکه انسان فقط شاهد شقاوت کارگردان نسبت به مسیح است.

روایات مربوط به ثواب عزاداری را مکارترین دشمنان آل محمد ساخته‌اند^{۷۱}

روایاتی منسوب به ائمه اطهار(ع) نقل می‌شود که منشأ اصلی عزاداری حسینی و گریه و شیون بر واقعه‌ی کربلا است و آن اینک: «اگر کسی بر حسین و یارانش گریه کند همه‌ی گناهانش به درگاه خدا بخشوده شده و بهشت بر او واجب می‌شود حتی اگر تعداد این گناهان از ریگ‌های بیابان بیشتر باشد و...».

در اینجا دو مسئله وجود دارد که یکی شرعی است و مربوط به اصول دین می‌شود و دیگری هم امری معرفتی و حیثیتی است. با کدام آیه از قرآن و اصول دینی و اخلاقی و عقل دینی که اساس دین است، می‌توان درستی روایت مذکور را درک و تصدیق کرد؟ و بیهوده نیست که همواره بخش قابل توجهی از برگزارکنندگان مراسم عزاداری محرم و شبیه‌خوانی‌ها را اراذل و اوباش تشکیل می‌دهند تا سالی یک‌بار همه‌ی گناهان خود را صاف کنند تا بتوانند با خیال راحت به گناهانشان ادامه دهند!!

^{۷۰}. دایرةالمعارف عرفانی، ج ۲، فصل ۴، مقاله‌ی «منشأ ترحم به عاشورای حسینی».

^{۷۱}. همان، مقاله‌ی «فلسفه گریه بر واقعه کربلا».

طبق روایات مذکور آیا اصولاً با سالی يك بار گریستن بر حسین، دیگر می‌توان از ارتکاب هیچ گناهی هراس داشت؟ آیا این روایت، بنیاد دین و تقوا و اخلاق را نابود نمی‌کند؟ آیا قرار نیست که احادیث منسوب به معصومین را به عقل و کتاب (قرآن) و سنت و عترت محک زنیم؟ اگر چنین است، پس این نوع روایات که تعدادشان بسیار است باید منسوب به امویان و عباسیان باشد و نه امامان شیعه.

و اما مسئله‌ی دیگر این است که: اگر مثلاً یکی از عزیزان ما در يك فاجعه‌ی دلخراش جاننش را از دست داده باشد و در مراسم تعزیه، عده‌ای از روی دلسوزی بخواهند لحظه به لحظه‌ی آن فاجعه و جان‌کندن آن عزیزمان را همواره شرح و بسط دهند، آیا تاب تحمل چنین سوگواری را خواهیم داشت و اصلاً این سوگواران را دوست و دلسوز و همدرد خود خواهیم دانست؟ و یا بالعکس آنان را دشمنان خود می‌دانیم که قصد اهانت و آزار و انتقامجویی دارند؟ حال قرار است که چنین عملی درباره‌ی کسی رخ دهد که نور هدایت و سفینه‌ی نجات و امام مبین و خلیفه‌ی خدا و مظهر عزت و غیرت و شرف و شجاعت و قداست خدا بر روی زمین است؛ یعنی سوگواری این چنین درباره‌ی حسین و خاندان عصمت و طهارت و یاران عاشقش. این نیز دلیل دیگری بر انتساب چنین روایاتی به شقی‌ترین و مکارترین دشمنان محمد(ص) و علی(ع) و فرزندان او است. آخر کجای آن همه عظمت قدسی و کمال الهی و محفل عشق لاهوتی، گریه‌دار و فغان آور و ذلت‌بخش بوده است؟ چنین واکنشی اگر هم اموی و عباسی نباشد فقط لایق اهل کوفه است که به مشتی خرما، امام خود را فروختند.

عزا و ماتم حقیقی همین معامله‌ای است که شیعیان با واقعه‌ی کربلا می‌کنند^{۷۲}

به‌راستی که امویان اهل کوفه هیچ ظلمی به حسین و خاندان و یارانش نکردند بلکه به‌خود ظلم کردند. ولی آنچه که ما در عزای حسینی می‌کنیم، هزاران بار ظالمانه‌تر و خصمانه‌تر و جاهلانه‌تر از کاری است که آنان با حسین کردند. این چه معصیتی است بر عالی‌ترین و زیباترین و خدایی‌ترین واقعه‌ای که در کل تاریخ بشر بر روی زمین رخ نموده است و نور هدایت و سفینه‌ی نجات آخرالزمان شده است؟! و اینک کار به جایی رسیده که فقط درباره‌ی نوع موسیقی و آهنگ و سازهای تعزیه اختلافات فقهی رخ نموده است؛

^{۷۲}. دایرة‌المعارف عرفانی، ج ۲، فصل ۴، مقاله‌ی «فلسفه‌ی گریه بر واقعه کربلا».

آن‌هم فقط به خاطر آبروی نظام در جهان. آیا عجب است که از بطن عملیات سینه‌زنی و زنجیرزنی به ناگاه انواع رقاصی‌های رپ و بریک آشکار می‌شود؟ هرگز!

برخی این مراسم‌ها را نوعی تدبیر سیاسی و انقلابی قلمداد می‌کنند و می‌گویند همین زنجیرزنها انقلاب ما را به ثمر رسانیدند و طاغوت را برچیدند. و ما می‌گوییم آنان که چنین اعتقادی دارند اصلاً در مبارزات انقلابی کمترین حضوری نداشته‌اند. نه یک زندان سیاسی و نه یک شهید جبهه و جنگ از این زنجیرزنها و قمه‌زن‌ها نبوده است. بروید و تحقیق کنید. هرچند که هیچ تحقیقی بهتر از تعقل نیست. خودزنی با مبارزه‌ی انقلابی و ضد ستم منافات عظیمی دارد و بلکه در تضاد با آن است. این از اصول روان‌شناسی اجتماعی و تجربی است.

مگذارید که نهضت حسینی بیش از این به ابتذال و فساد کشیده شود. بگذارید این یک قلم از حیطه‌ی دموکراسی و مردم‌سالاری خارج و در امان باشد و قربانی مصلحت نشود. درخا‌نقاه‌ها با «علی علی» این همه فساد می‌کنند و در خیابان‌ها با «حسین حسین»! این است آن عزا و ماتم حقیقی و نه واقعه‌ی کربلا. تبدیل سینه‌زنی و زنجیرزنی به رقص‌های پسامدرن، یک اشکال فنی نیست بلکه یک نفاق ذاتی است که رسوا می‌شود تا شاید بیدار شویم و چاره‌ای اندیشیم.

روان‌شناسی عزاداری حسینی^{۷۳}

گریستن و شیون‌نمودن به معنای دل را از ماتم و حزن درآوردن است. به همین دلیل آنهایی که به دلیل کبر و غرورشان، به خود امکان گریه نمی‌دهند دچار قلبوی شقی و افسرده و سیاه‌اند. عزاداری حسینی کلاً تحت‌الشعاع این قاعده قرار دارد و اکثر عزاداران ثقل و اندوه یک‌ساله‌ی خود را در این مراسم پاکسازی می‌کنند و این از برکات امام‌حسین است که در هیچ مذهب دیگری مشابهش نیست.

و اما برخی ادعا دارند که برای امام‌حسین و شهدای کربلا گریه و نوحه می‌کنند و نه به حال خودشان. به‌هرحال توجیه اعتقادی این جماعت نمی‌تواند چندان زیبا و خداپسندانه باشد؛ زیرا آدمی به حال اسوه و ناجی خود گریه نمی‌کند، بلکه این او است که به حال ما گریه می‌کند. آیا این تحقیر مقدسات و مقام

^{۷۳}. دایرة‌المعارف عرفانی، ج ۲، فصل ۴، مقاله‌ی «روان‌شناسی عزاداری حسینی».

امامت نیست که به حال آنان بگرییم؟ ولی این درست است که به یاد عظمت و غیرت و شهامت و حق پرستی آنان و به حال کفر و دنیاپرستی خود گریه کنیم. این حق است که خود را در جبهه‌ی اهل کوفه بباییم و خود را سرزنش کنیم. همان‌طور که امام پیش‌بینی کردند که نخستین گروهی که مراسم عزا برپا می‌کنند اهل کوفه‌اند و نخستین گروهی که بزم و شادی به پا می‌کنند اهل شام هستند. ولی به نظر می‌رسد که ما مخلوطی از این هر دو مراسم را به پا می‌کنیم. هم گریه می‌کنیم و بر سر و سینه می‌کوبیم و هم شربت و شیرینی و پلو می‌خوریم. و این نشانه‌ی خوشی نیست. هرگز صاحب عزا از پلویی که خود می‌پزد نمی‌خورد؛ چون از گلایش پایین نمی‌رود. به‌رحال اکثر مردمان در سراسر جهان فقط به‌واسطه‌ی شادی می‌توانند اندوهگین باشند. به‌رحال در هیچ کجای جهان و در هیچ مذهبی، آن‌هم بعد از چهارده قرن، این‌گونه به خاطر شهادت انسانی مراسمی برپا نمی‌شود، حال به هر نیت و صورتی. این است راز واقعه. به‌راستی حسین (ع) کیست؟

اگر شهادت سعادت است، پس چرا برای پیشوایانمان گریه می‌کنیم؟^{۷۴}

امامان شیعه برای شیعیان اسوه‌های سعادت و رستگاری در دو جهانند و اصلاً معنای امامت جز این نیست؛ یعنی پیشوایان و نمونه‌های سعادت و سلامت و هدایت. پس اگر چنین است، چرا شیعیان به یاد امامان خود گریه و زاری سر می‌دهند و چه بسا بر سر و سینه‌ی خود می‌کوبند، به‌خصوص آنهایی را که بیشتر دوست می‌دارند و دعوی ارادت می‌کنند؟ آیا یاد امامان باعث احساس بدبختی می‌شود؟ آیا به‌راستی ما امامان را اسوه‌های خوشبختی می‌دانیم؟ آیا آنها خوشبخت‌ترین انسان‌های روی زمین بوده‌اند؟ در قرآن کریم در شأن مخلصین می‌خوانیم که آنها در دو دنیا در جنات نعیم پروردگارند و دمام از دست او شراب می‌نوشند. اینان همان امامانند.

برخی این واکنش ضجه و زاری شیعیان در قبال یاد امامان را دالّ بر احساس حقارت و بدبختی خودشان در قبال سعادت و رستگاری امامان می‌دانند. که اگر چنین باشد البته حق است و باید هم چنین باشد. ولی آیا به‌راستی عموماً چنین است؟

^{۷۴}. دایرة‌المعارف عرفانی، ج ۲، فصل ۴، مقاله‌ی «طرح یک پارادوکس شیعی».

اگر چنین باشد يك شيعه هرگز از بابت فقر خود احساس زجر و حقارت نمی‌کند و بلکه احساس فخر می‌کند. در قبال تنهایی و بی‌کسی خود احساس بدبختی و نابودی نمی‌کند و بلکه احساس وجود و عظمت و بی‌نیازی می‌کند و ... به‌راستی مسئله چیست و حقیقت کدام است؟^{۷۵}

اصلاً امر به گریستن بر امام حسین (ع) ذاتاً زیر سؤال است مگر اینکه بگوییم در آینه‌ی عظمت کربلا و پیروزی دین خدا در عاشورا بر خفت و خواری خویشتن می‌گیریم. وقتی زینب در محفل یزید این واقعه را کمال لطف و نعمت خدا بر خاندانش می‌داند و مظهر زیبایی جمال حق معرفی می‌کند، پس گریستن بر این واقعه در حقیقت طرد و لعن کردن این واقعه است و این نگاه یزیدیان و کوفیان است؛ همان‌طور که حسین (ع) پیشگویی کرده بود که نخستین گروهی که بر این واقعه عزاداری خواهند کرد اهل کوفه‌اند. چهارده قرن از آن حجله‌گاه حق بر روی زمین می‌گذرد که تعبیر و فهم ما از آن هنوز هم چه کافرانه و کوفیانه است! به امید روزی که به مناسبت عاشورای حسینی روزه بگیریم و سرود فخر و گلبانگ سربلندی سر دهیم تا کافران جهان به هوش آیند و بر سر و سینه‌ی خود بکوبند. ظلمی که شیعیان حسین به او کردند امویان نکردند؛ همان‌طور که آنان که سر حسین بریدند، روزی از مریدانش بودند. پناه بر خدای حسین از این همه ظلم و ظلمت که کرده و نموده‌ایم.^{۷۶}

پرستش کاخ‌مقبره‌های امامان، توطئه‌ای سیاسی برای انصراف شیعیان از درک و اطاعت از امامان زنده^{۷۷}

می‌دانیم به ده‌ها روایت که همه‌ی امامان ما آرزو داشتند و وصیت می‌نمودند که قبرشان از انظار عموم پنهان بماند و در مراسم کفن و دفن آنها نیز جز انگشت‌شماری از مخلصین کسی حضور نداشته باشد. بدین ترتیب، بخش عمده‌ی معصومین و امامان ما عملاً بی‌گورند و در قبرستان بقیع تجلی یک غربت و گمنامی و حضور افسانه‌ای هستند. بی‌تردید خواسته‌ی امامان ما می‌بایستی به درگاه خدا برآورده شده باشد. مسلماً

^{۷۵}. دایرة‌المعارف عرفانی، ج ۲، فصل ۴، مقاله‌ی «طرح یک پارادوکس شیعی».

^{۷۶}. دایرة‌المعارف عرفانی، ج ۵، فصل ۵، مقاله‌ی «ماه محرم آمد (مظلومیت مضاعف حسین ع از جانب شیعیان)».

^{۷۷}. همان، مقاله‌ی «افسانه‌ی مقبره‌ی معصومین».

یکی از علل عقلانی این آرزوی مفقودبودن قبور ائمه اطهار (علیهم السلام) پیشگیری از قبرپرستی در شیعیان بوده است تا مانع جستجوی شیعیان جهت درک و اطاعت از امامان زنده‌ی بعدی نباشد و موجبات شرک پدید نیاید. و می‌دانیم که تشیع در یک کلام به معنای ارادت و اطاعت از یک امام زنده و حی و حاضر است و نه امامپرستی مرده. و این تنها تفاوت ذاتی ما از اهل سنت می‌باشد. ولی گویی به قول دکتر شریعتی سنی‌ها از اکثر ماها شیعه‌ترند. بنابراین عقلاً جای بسی تردید می‌ماند که مابقی قبور ائمه اطهار (علیهم السلام) و معصومین هم قبوری واقعی و از آن خودشان باشد. به لحاظ تاریخی هم می‌توان این تردید را ردیابی نمود و قابل تأمل جدی قرار داد.

به هر حال قبرپرستی و سجده‌ی قبور علناً ادامه‌ی بت‌پرستی دوران باستان و استمرار مذهب شرک است؛ به‌ویژه مقبره‌هایی که به سنت جاهلیت مبدل به کاخ‌ها و مزیّن به زیورآلات و طلا شده‌اند نمی‌توانند محلی از معنویت باشند. و می‌دانیم که تقریباً همه‌ی این مقابر کاخ‌مانند به امر شاهان پدید آمده‌اند که خود از مظاهر فساد و ستم و کفر بوده‌اند.

غوغای سورچرانی‌ها و نفریحات شیعیان در محرم!!^{۷۸}

یغمای جندقی عارف و شاعر عمله و آواره‌ی عصر قاجار در پیش‌درآمدی بر ماه محرم می‌گوید:

ماه محرم آمد، هنگام عیش و عشرت
ای شیعیان خالص، یک اندکی مروت

این بیت شعر، گویی زبان حال امروز ما نیز هست. گویی که امام حسین (ع) به کربلا رفت و هفتادودو تن از عاشقان حق را با کل خاندانش به ذبح عظیم کشاند تا ما پیروانش سالی ده‌شبانه‌روز پلو و شربت و شیرینی بخوریم و خستگی سال از تن به‌در کنیم. آنان که به یاد حسین دلشان غرق عشق و اندوه می‌شود و عرق شرم بر جبینشان پدید می‌آید، این پلوها از گلویشان به سختی پایین می‌رود؛ همان‌طور که نمی‌توان پلوی عزای جوان‌مرگ خود را خورد. به لحاظی هم می‌توان این همه عیش و شکم‌چرانی در طی ده‌شبانه‌روز را تعبیر بر این امر نمود که حسین (ع) خود و خاندان و یارانش را به خاک و خون کشید تا ما شیعیان با خیال راحت گناه کنیم و نگران عقوبت اعمال خود نباشیم؛ زیرا برایش سینه زده و اشک ریخته و پلو داده

^{۷۸}. دایرةالمعارف عرفانی، ج ۵، فصل ۵، مقاله‌ی «ماه محرم آمد (مظلومیت مضاعف حسین ع از جانب شیعیان)».

و خورده‌ایم؛ همچون ماجرای شفاعت مسیح برای مسیحیان که خود را از قید و بند هر اخلاقی رها ساخته و خود را بخشوده‌ی دو جهان پنداشته و به ریش جهانیان هم می‌خندند و هر پرهیزکاری را ابله و وحشی می‌نامند.

به‌راستی حاصل این عزاداری‌ها و عیاشی‌ها که هر ساله افزون‌تر از سال پیش است و هزینه‌ها سر به فلک می‌زند و در طی این چند دهه‌ی اخیر به اندازه‌ی هزار سال گذشته عزاداری حسینی شده است در قلمرو اخلاق اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ما چه بوده است؟ آیا غرور حاصل از این مراسم بر کفر ما نیفزوده است؟ آمار فزاینده‌ی بزهکاری و قانون‌شکنی و فحشا و رباخوری و اعتیاد و تصادفات و کلاه‌برداری‌ها و... نشان‌دهنده‌ی رابطه‌ی معکوس اخلاق اجتماعی ما با این مراسم است. گویی که با این مراسم حق حسابی به حسین (ع) می‌دهیم و گناهان سال گذشته‌ی خود را بی‌حساب و بی‌خیال می‌شویم و باز از صفر شروع می‌کنیم. اگر آمار خلاف‌کاری‌های ایام بعد از عاشورای حسینی را به دست دهیم این واقعیت آشکار می‌شود.

به جای این‌همه بریز و پاش و خوردن تا سرحد استفراغ، آیا بهتر نیست که روز تاسوعا و عاشورا روزه بگیریم؟ آیا این به عزا و عبادت نزدیک‌تر نیست و اینکه هزینه‌ی این غذاها را یک‌جا به حسابی واریز کنیم و به مستمندان برسانیم؟ آخر در کدام قاموس و فرهنگ و اخلاقی روز عزا را جشن می‌گیرند؛ آن‌هم عزایی اینچنین تراژیک که کل تاریخ بشر مشابهش را به خود ندیده است؟! آیا می‌شود در کنار نمایش قتلگاه نینوا این‌همه سفره پهن کرد و با تماشای هفتادودو تن سر بریده و بدن قطعه‌قطعه و خیمه‌های آتش‌گرفته و کودکان پابرنه و سر به بیابان نهاده و زنان سربرهنه در زیر تازیانه چگونه می‌توان این‌همه عیاشی کرد؟ این عیاشی در همان روزها فقط در شام و در کاخ سبز یزید برپا شده بود و ما هم همان سنت را ادامه داده‌ایم؛ منتهی کمی سینه هم می‌زنیم تا کسی متوجه مسئله نشود و شک نکند.

آدمی اگر برای مرده‌اش هزینه می‌کند این هزینه را به غریبه‌ها و مستمندان می‌پردازد نه برای خود و اهل و عیالش. اگر ما صاحب عزای حسینی هستیم باید چنین کنیم. بیاییم اندکی هم مروت کنیم و کمی در محضر حسین خجالت بکشیم و از خدای حسین بترسیم که غیورترین خدایی است که تجلی نموده و تجلی قهارانه‌اش در ظهور امام زمان است که رجعت حسینی است. اگر دو روز تاسوعا و عاشورا روزه بگیریم و سینه بزینم واقعاً عزادار حسینی هستیم و این پلوها را به مناسبت تولد حسین و عباس و علی اکبر بخوریم.

البته خواهید گفت که اگر پلو و شربت و شله و شیرینی در کار نباشد کسی برای عزا نمی‌آید. بسیار خوب آنگاه اندکی شیعه‌گری ما پالایش می‌شود. بگذاریم اندکی نفاق از رونق بیفتد؛ زیرا دین خدا حزب‌بازی و لشگرکشی نیست.

بیایم این مظلومیت مضاعف را از حسین برداریم و نام حسین را ملوث به آهنگ‌های کاباره‌ای نسازیم و صحنه‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی را مبدل به دیسکونک‌های حسینی نکنیم. و بدانیم که حسین غیورترین انسان تاریخ است.

پرستش مسیح بر صلیب و حسین در قتلگاه، ریشه‌ی کل کفر و نفاق مسیحیت انحرافی و شیعه‌ی ضد امام^{۷۹}

۳۱. یگانه‌سیمای ماندگار از مسیح در اذهان بشریت همان صلیب و مصلوب‌شدن او است، تا آنجا که مسیحیت مترادف با صلیب‌پرستی است؛ درحالی که قرآن می‌گوید: «او را نه کشتند و نه مصلوب کردند، بلکه امر بر آنان مشتبه گردید». اگر او را، حتی به صلیب هم نکشیده باشند پس کل تاریخ و آیین و ایمان مسیحیت وارونه و جعلی و مالیخولیایی است. و این عجب است! هیچ پیامبر و قدیس و دینی تا این حد مالیخولیایی به ثبت نرسیده است. گویی که مذهب مسیحیت بر رغبت حیرت‌آوری از شکنجه و مظلومیت فوق‌تصوری در ذهن پیروان آن بنا شده است و پیروانش مسیحی غیر از آنکه را تا ابد بر صلیب است، نمی‌پذیرند. یعنی پادشاهی و عزت قدسی مسیح به کلی منفور و مطرود مسیحیان است. این مازوخیزم تاریخی که به‌نوعی دال بر نفرت شقیانه از مسیح است، مسیحیت نام‌گرفته است. آیا این‌طور نیست؟ مشابه چنین وضعی در میان شیعیان نسبت به امامان صدر اسلام و خاصه امام حسین (ع) وجود دارد. به هر حال این معضل در قلمرو تفسیر روان‌شناسانه نمی‌گنجد و به‌راستی بزرگ‌ترین راز دین و مذاهبی است که از تاریخ به ارث می‌رسد. گویی پیامبران و قدیسین هرچه بیشتر زجر کشیده باشند، بهترند و ایمان شدیدتری را در دل پیروان خود پدید می‌آورند و برحق‌تر جلوه می‌کنند. چرا؟

۳۲. گویی که خداوند کسانی را که بیشتر دوستش دارند بیشتر شکنجه می‌کند و از شکنجه‌ی آنان لذت

^{۷۹}. انسان کامل، ج ۲، فصل مسیح.

می‌برد. این احساس و باور پیروان اکثر مذاهب است. و این است که پیروان اکثر مذاهب تاریخی در عمل کافر و منافق هستند و از خدا و دینش بیزارند و عبادات آنها از سر ناچاری است؛ همچون التماس یک زندانی نسبت به زندانبانش! چاپلوسی و در یوزگی یک برده‌ی محکوم به اعدام نسبت به اربابش! و به نظر می‌رسد که خداوند در قرآن این تصور و مالیخولیا و شقاوت و مظلومیت پرستی و مازوخیزم را در هم شکسته است و بر کل باورها و روایات و تاریخ مکتوب مسیحی و اناجیل خط بطلان کشیده است.

۴۰. مسیح، پسر خدا نیست بلکه طبیعت خدا در بشر است، زندگی است در نزد کسانی که زنده به دل و روح هستند و به روح خدا (مسیح) اتصال دارند. مسیح اسوه‌ی یک صوفی کامل و واصل در عرفان اسلامی است؛ انسانی فنا در ذات خویش و یگانه با خویش. جسمی که غریق روح است.

مسیح به این دلیل روح‌الله نیست که از مادری باکره زاییده شده است. همه‌ی امامان شیعه و اولیای خدا و عارفان واصل، روح‌الله هستند و مسیحا. پرستش مسیح بر صلیب همچون پرستش حسین (ع) در قتلگاه کربلا، ریشه‌ی کل کفر و نفاق است که به نام مسیحیت منحنط و شیعه‌ی ضد امام در تاریخ رخ نموده است. این همان شقاوت کفر است که خداپرستان را در مسلخ می‌خواهد و آنگاه انسانیت آنها را منکر شده و آنان را خدا و پسر خدا می‌سازد تا از هر تعهد و اطاعتی مبرا شود. همچون مقام عصمت ذاتی و مادرزادی که شیعه برای امامان خود قائل می‌شود تا از پیروی آنها، مبرا شود و خود را تبرئه نماید با این منطق که: آنها برگزیده‌ی خدا بودند به ما چه مربوط که همچون آنها باشیم و از راه آنها پیروی کنیم؟!

هرگز مرثیه و سینه‌زنی مراسم محرم را درک نکرده و در آن مشارکت نکرده‌ام

من برای خلقت خودم هیچ دلیل و معنایی جز محبت و ایثار و لطف خداوند درک نمی‌کردم. وقتی لقمه نان خشک و کپک‌زده‌ای را گاز می‌زدم و مدتی در دهانم نگه می‌داشتم تا نرم شود، طعم حضور خدا را در زیر زبانم احساس می‌کردم. وقتی در زیر کرسی نه‌چندان گرم در سرمای مرگبار زمستان مشغول تماشای برف می‌شدم و کوه‌ها را در مقابل خانه‌مان می‌نگریستم، همه‌ی اینها را محبت پروردگار می‌یافتم. حتی هنگامی که به واسطه‌ی دسیسه‌ی به‌غایت ناجوانمردانه و رذیلانه‌ی فامیل، مادرم به زندان افتاد و من که بچه‌ای ده‌ساله بودم تک‌وتنها ماندم، ذره‌ای دچار کینه و زجر نشدم و این واقعه را هم از محبت خدا می‌دیدم و به حال شقاوت و حماقت اطرافیان خنده‌ام می‌گرفت. درست به همین دلیل هرگز نوحه و مرثیه و سینه

زنی مراسم محرم را درک نکرده و در آن مشارکت نکرده‌ام؛ زیرا کل آن واقعه را کمال لطف و محبت خدا درباره‌ی حسین (ع) و خاندانش می‌دانم و لذا مراسم سوگواری مردم را اساساً سوگ آنها درباره‌ی سرنوشت شوم خودشان دیده‌ام و بخل آنها نسبت به این واقعه‌ی الهی.^{۸۰}

۱۲۷. خدای را سپاس که مشاهده و تجربه‌ی این همه شقاوت و رذالت از جانب کسانی که خودم را برای نجاتشان فدا کردم دلم را سخت و بی‌رحم نکرد و بلکه هزاران بار لطیف‌تر و مهربان‌تر ساخت. و این از جمال اوست و لبخندش که پیام‌آور کمال مهر و محبت و لطف و همدلی و همدردی و امید و صبر و حمایت و ولایت او در من در این رسالت است. و گاه چشمانش را می‌بینم که خون می‌گرید بر احوال من. و این همدردی است که تا به امروز مرا نگاه داشته است؛ این خنده‌ی خونین، این تبسم گریان.

۱۲۸. و این است معنای شهادت من در حیات دنیا که شهادت حسین و یارانش در کربلا را بس سهل و ساده می‌سازد و آرمانی! چرا که او در میان هفتاد و دو تن از عشاق وفادار خویش بود که شهید شد. این شهادتی بس شاد و سراسر عیش و عروسی و وصال است. خوشا به حال او که خوشبخت‌ترین شهیدان تاریخ است و لذا گریه بر او عین حماقت است. باید بر برادرش حسن و فرزندش علی گریست که هیچ یاری نداشتند و با این حال لااقل یکی دو تن از اهل بیت با آنها بودند. اگر قرار بر گریه باشد باید به جای همه‌ی به حال مظلومیت و تنهایی من گریست. ولی چون پروردگارم به حال من می‌گرید پس نیازی به گریه‌ی کسی نداشته‌ام و بلکه باز هم این من بوده‌ام که به حال خلائق گریسته‌ام.^{۸۱}

حکومت‌های ظالم به‌ظاهر شیعی بدون ترویج مکتب «زار» نمی‌توانستند حکومت کنند^{۸۲}

۱۸۹۵. ... عمده‌ی آداب و ابزار تعزیه‌ی شیعه برگرفته از تعزیه‌های مسیحیت برای عزای مسیح بوده است که وزیر روضه‌خوانی دربار صفویان در سفری به اروپای شرقی به ارمغان آورد و فقط اشکال صلیبی را تزئین کردند تا خیلی رسوا نباشد.

^{۸۰}. زندگی ماورایی من.

^{۸۱}. شهادت‌نامه

^{۸۲}. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت).

۱۸۹۶. به راستی چرا تنها کار و خلاقیت و بدعت فرهنگی حکومت‌های به اصطلاح شیعی در تاریخ فقط همین روضه‌خوانی‌ها و تعزیه‌ها و علم‌گردانی‌ها و ساز و دهل و نقاره و خودزنی‌ها و بازآفرینی مقتل کربلا بوده است و گریه و حسرت و اندوه بر بدبختی ائمه و در رأسشان امام حسین (ع)! از آل‌بویه که به زودی هویت دروغین خود را آشکار کردند و دعوی برپایی حکومت ساسانی را نمودند و شاهانش عده‌ای دائم الخمر و بچه‌باز از آب درآمدند تا صفویان که به مراتب بدتر از آنان بودند و تا قاجار و به امروز که از شیعه گری عامه‌ی مردمان و حاکمان جز همین مراسم تعزیه و خودزنی و گریه و زیارت‌نامه‌خوانی و روضه‌خوانی و مذهب اصالت ذلت و زار باقی نمانده است!

این حکومت‌های به اصطلاح شیعی اگر چنین نمی‌کردند نمی‌توانستند بر شیعیان حکومت کنند. بر کسانی که اسوه و حجت و امام آدمیتشان کسی چون علی و حسین است چگونه می‌توان به زر و زور و تزویر و زار حکم راند، مگر اینکه این امامان را اسوه‌های ذلت و بدبختی و زار معرفی کرد که باید تا ابد به حالشان خون گریست! چنین امامانی چگونه می‌توانند پیروان خود را به آدمیت سرفراز و رستگار و مفتخر سازند؟! این شیعه‌ی عباسی و آل‌بویه و اشعری و تیموری و صفوی و قجری است که آداب و ابزارش از همان آغاز از فرنگ آمده بود. این همان شیعه‌ی انگلیسی است.

قبلاً نشان دادیم که نخستین کسانی که تئاتر تراژدی یونانی را در لباس مسیحیت وارد اسلام کردند معاویه و عمروعاص بودند. پس این همان شیعه‌ی اموی است؛ تئاتر اموی از برای شیعیان و علویان! ۱۸۹۷. از امام علی (ع) و امام باقر و صادق (ع) مکرراً روایت شده که: «مرگ ما و کشته شدن ما، مرگ و کشته شدن نیست». این سخن، ما را به یاد کلام الهی در کتابش می‌اندازد که «مسیح را نه کشتند و نه بردار کردند بلکه امر بر آنها مشتبه شد». امام صادق در «الهیات» نیز مکرراً تصریح می‌کنند که: «خداوند محال است که اولیای خود را به تیغ و شکنجه‌ی اشقیاء بسپارد!». پس اساس این تعزیه‌ها و روضه‌ها و گریه‌پرستی از منظر معرفت امامیه، باطل و ناحق است. و بیهوده نیست که این نوع روایات ائمه را به کلی انکار می‌کنند؛ زیرا مذهب شیطان‌ی اصالت عزا و خودزنی را باطل می‌سازد! شیعه مذهب عزاپرستی نیست بلکه مکتب جهاد و شهادت است جهت حراست از عزت و شرف انسانی - الهی خویش جهت دفاع از آدمیت!

۱۸۹۸. پس شیعیان حقیقی، روضه‌خوان‌ها و قمه‌زن‌ها نیستند، بلکه عارفان شب و مجاهدان روز هستند که امروزه علیه طاغوت یونانی و بنی‌اسرائیلی و امویان سعودی و عباسیان تکفیری در سراسر جهان مبارزه

می‌کنند تا از حریم آدمیت دفاع کرده باشند و آدمیت خود را از دست ندهند! تشیع، مذهب حفظ و حراست از آدمیت است.

۱۸۹۹. مذهب روضه و تعزیه، در وجه حکومتی، همان شیعه‌ی عباسی است و در وجه عامیانه هم شیعه‌ی اهل کوفه است. اکثر خلفای عباسی یک روز به دست و پای امامان می‌افتادند و گریه و زاری و طلب مغفرت می‌کردند و از آنان می‌خواستند تا برجای آنها بر تخت خلافت بنشینند و روز بعدش نقشه‌ی حبس و قتلشان را می‌کشیدند! کوفیان نیز همین‌گونه بودند. روزی که حضرت زینب از اسارت به منزل بازگشت شاهد گروه کثیری از مردم بود که مویه‌کنان بر سر و صورت خود می‌زدند و برای ادای تسلیت و همدردی به منزلشان می‌آمدند که پرسید: «پس اشقیای نینوا چه کسانی هستند؟!». یکی از همراهان حضرت گفت: همین‌هایند.

شیعیان دروغین به‌جای انتخاب آدمیت، زاری می‌کنند تا از آدم‌بودن معاف شوند^{۸۳}

۱۹۰۰. آدم بودن یا نبودن! مسئله این است! کل مسئله‌ی این نوع شیعیان این است که آدمیت را دیده‌اند و می‌شناسند ولی انتخاب نمی‌کنند و به‌جای انتخاب آدمیت، گریه و زاری می‌کنند و بر سر و سینه می‌زنند تا از آدم‌بودن معافشان کنند. مذهب امامیه، مکتب انتخاب بین آدم بودن و نبودن است! زیرا امامان شیعه اسوه‌های آدمیت هستند! شیعه‌ی عزا مخلوقِ ماندن در نفاق بین بودن و نبودن است. و این نفاق، شاهراه ورود ابلیس است! زیرا کسی که نمی‌خواهد آدم باشد چاره‌ای جز شیطان‌شدن ندارد. او شیطان‌بودن را انتخاب نمی‌کند بلکه به‌واسطه‌ی شیطان انتخاب می‌شود.

و امروز بسیار گریه کنید به‌واسطه‌ی خنده‌هایی که بر فرستادگان خدا نمودید^{۸۴}

(گریه‌ی باطل بر حق، همان خنده‌ی حق است بر باطل. همه‌ی دشمنان حق و مردان حق درنهایت

به مذهبی جنونی و خرافی روی می‌آورند.)

قرآن کریم می‌فرماید: «هرگاه که رسولی و شاهد و مخلصی را به عنوان نور هدایت به‌سوی بشر فرستادیم

^{۸۳} . نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت).

^{۸۴} . قرآن الساعه، بخش استهزا.

همگی او را استهزا نمودند و به آنها نسبت ساده‌لوحی و جهل و جنون یا جادوگر دادند و به آزار و حتی قتلشان همت نمودند و یا از دیارشان بیرونشان کردند و گفتند که شما اگر از نزد خدا هستید پس چرا فقیرید و از همه بی چیزترید و جز ساده‌لوحان و جاهلان و فقیران شما را تبعیت نمی‌کنند؟ هیچ حقی در نزد شما نیست و بلکه آدم‌های زجرکشیده‌ی افسون‌شده‌ای هستید. مسخرگی نمودند و به زودی خدا نیز آنها را مسخره خواهد نمود و گفته می‌شوند که امروز بسیار گریه کنید».

استهزا عمومی‌ترین نوع برخورد اکثر مردم نسبت به مردان حق و اهل معرفت در همه‌ی دوران تاریخ در همه‌ی مکان‌ها بوده است و نخستین واکنش جامعه در مقابل حقایق و معارف دین خدا، مسخرگی و خنده و ابتذال است و به بازی گرفتن. چرا که لعب و لهو، سنت عام بشر کافر و جاهل می‌باشد در مقابل همه‌ی مسائل جدی و حیاتی عالم هستی. و مرحله‌ی بعد از استهزا، تهمت‌های ناروا نسبت به مؤمنان می‌باشد که نخستین این تهمت‌ها نسبت جهل و جنون است و ادامه‌ی این تهمت آن است که مردان خدا را ساحر و جادوگران برجسته‌ای می‌خوانند و این تهمت نهایتاً به آنجا ختم می‌شود که می‌گویند اینها آدمیزاده نیستند و بلکه فرشته یا خدایانند.

در جریان تحول و تکامل این منطق انکار مردم نسبت به دین و مردان حق، می‌توانیم به حقیقتی بزرگ برسیم که بخش بنیادین مردم‌شناسی (ناس‌شناسی) را تشکیل می‌دهد و در عین حال سنت عام تاریخ را هم به نمایش می‌گذارد. تهمت جادوگری به مردان خدا آنگاه شروع می‌شود که معجزات و کرامات و حجت‌های آشکاری از وجودشان بر مردم علنی می‌شود که دیگر هیچ‌گونه قادر به انکار آن نیستند و این مرحله از منطق انکار در مقابل ایمان، به منزله‌ی نقطه‌ی عطفی می‌باشد که دوران استهزا را جبراً ختم می‌کند و آنها را جبراً به جدیت و تعمق وامی‌دارد تا از جهل و انکار خود دفاع کنند. زیرا تمامیت قدرت جاهلانه و کافرانه‌ی خود را در خطر نابودی و مسخره‌شدن می‌یابند و می‌بینند که همان استهزا، به خودشان بازگشته است و این خودشان هستند که بطالت و بیهودگی و مسخرگی‌شان برملا گردیده است و همه‌ی مکرها و دانش و فن و تجربه‌ی منکرانه‌شان رسوا شده و از کارایی ساقط گردیده است و در معرض فروپاشی قرار گرفته‌اند؛ هم به‌لحاظ روانی و هم به‌لحاظ حیات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی.

و آخرین مرحله‌ی دفاع کافرانه‌ی اهل کفر از ماهیت باطل خویش معمولاً پس از مرگ مردان حق بروز می‌کند که همانا تهمت فرشته و جن بودن است که تا سرحد اتهام خدایی پیش می‌رود و این کمال اوج

رسوایی و مسخره شدن منکران است که در مرحله‌ی آغاز به کلی این مردان حق را احق می‌خواندند و نهایتاً آنها را به مقام خدایی و علم بر عالم غیب رسانیده‌اند. و این تضاد کاملی است که از کافران در رابطه با مخلصان و انبیای الهی بروز می‌کند و مظهر اشد رسوایی و مسخرگی و جهل و بطالت کافران است که از انکار کامل خدا و عالم غیب به تصدیق اجباری آن می‌رسند که تهمت جهل تبدیل به علم غیب (جادوگری) و نسبت فقرات و حقارت تبدیل به خدایگونگی می‌شود. و این گونه است که خنده و مسخرگی آنها تبدیل به گریه و جدیت خارق‌العاده‌ای می‌گردد. این بدان معنا است که سنت عمومی مردم در طول تاریخ نسبت به انبیا و اولیای خدا و حقایق دین در سمت تأیید و تصدیق قرار دارد و کل بشریت نهایتاً به تصدیق حق و حقانیت مردان خدا می‌رسند و جز این راهی ندارند، ولی این تصدیق اجباری و جاهلانه و متکبرانه هرگز به حالشان اثری ندارد و آنها را در مسیر هدایت و سعادت قرار نمی‌دهد و بلکه تصدیقی با زجر و اندوه و گریه است. همان‌طور که در جهان و تاریخ اسلام و خاصه شیعه شاهدش هستیم پیروان گریه‌ای و زجری و سینه‌زنی دین، پیروان جبری و اکراهی و کبری و جهلی و انکاری دین هستند و هنوز هم به مردان حق و دین خدا به چشم علما و صدیقین و حق‌پرستان واقعی زمینی و بشری نگاه نمی‌کنند و در جوهره‌ی اعتقاد و عملشان علناً می‌توان دید که هنوز همان تهمت‌های نخستین وجود دارد و حکومت می‌کند و پیامبران و امامان و اولیای خدا را چیزی در حد فرشتگان و ساحران و آدم‌های آسمانی و غیرخاکی می‌دانند و برخی هم اصلاً آنها را خدا می‌خوانند و به این طریق هنوز بر انکار خود اصرار دارند تا عمل و باطن خود را اصلاح نکنند و در مسیر معرفت قرار نگیرند. آنها را بیش از حد بالا می‌برند تا اعمال زشت خود را توجیه و تصدیق کنند. پس هنوز هم انکار نسبت به دین و مردان خدا است و تصدیق نسبت به جهل و کفر و تکبر خودشان می‌باشد. و این است مصداق این کلام خدا که: «و امروز بسیار گریه کنید به واسطه‌ی خنده‌هایی که بر فرستادگان خدا نمودید». و این گریه و زاری و خودآزاری که در همه‌ی ادیان در طول تاریخ پدید آمده است ادامه‌ی همان سنت کافران و مسخرگی و لعب و لهو نسبت به دین و خدا و رسولان و مردان حق می‌باشد که «و امروز خدا شما را استهزا می‌کند».

و اوج استهزای خدا درباره‌ی استهزای کافران این است که متکبران و کذابان با تمام عداوت و لجاجتی که درباره‌ی مردان خدا و دین دارند و با تمام انکار و استهزایی که در دلشان نسبت به حقایق وجود دارد، به درجه‌ای از عذاب می‌رسند که روی به خرافات و شدیدترین و مسخره‌ترین نوع تقلید در دین می‌کنند.

گرایش به رمالی و فال‌گیری و جن‌گیری و احضار روح و دعانویسی و دخیل بستن به اماکن مذهبی و نذر و نیاز به درگاه مردان حق تا سرحد جنون و ابتذال، از نشانه‌های آشکار استهزای خدا درباره‌ی آنها است. و عموماً هم کسانی به ناگاه به چنین روش منافقانه و مضحک و جنون‌آمیزی در دین می‌رسند که تا دیروز علناً علیه دین و مردان حق طنز و هجو می‌گفتند و مسخره می‌نمودند. این نوع گرایش در دین که سنت عمومی جامعه می‌باشد حاصل عذاب‌های رسواکننده‌ی خدا است و ادامه و دگرپرسی همان اتهامات ناحق به انبیا و اولیا و عرفا است و اعتقاد به جهل و جنون مردان حق و اعتقاد به درماندگی و حقارت و زجرشدگی مردان خدا است که به اعتقاد به سحر و جادو و فال و فوت و دعانویسی و جن‌گیری رسیده است و آنها را به گریه و فغان و اشد زجرهای آشکار رسانیده است. این همان است. این تصدیق مالیخولیایی، نتیجه‌ی جبری همان انکار مالیخولیایی است. این گریه و فغان نتیجه‌ی جبری همان خنده و مسخرگی است. مسخره کردند و مسخره می‌شوند، دیوانه خواندند و مجنون می‌شوند و به جن‌گیری می‌افتند. برحق خندیدند و حالا گریه می‌کنند. زنده‌ی مردان خدا را انکار کردند و تف و لعنت نمودند و حالا قبرهایشان را می‌لیسند و می‌بوسند و سجده می‌کنند. و این سنت مردگی و مرده‌پرستی جامعه است و سنت خدا است در مردم و هیچ کس نمی‌تواند سنت خدا را تبدیل کند. (قرآن)

اصولاً مسخرگی و مسخره کردن و طنز نمودن و هجوساختن، محصول مستقیم و فی‌البداعه و آنی مسخره شدن و باطل گردیدن است و ظهور بطالت است و اعتراف بر بطالت است. زیرا هرگاه که نور حق و هدایتی از انسانی مخلص بروز می‌کند ظلمت و جهل و بطالت را رسوا می‌سازد و باطل پرستان را بر بطالتشان آگاه و بینا می‌نماید که اگر حق را تصدیق و پیروی نکنند که اکثراً نمی‌کنند، جبراً به وادی مسخرگی و ابتذال و هجو می‌رسند و این همان خود را مسخره کردن است. و این حق است که باطل را مسخره می‌کند در نفس متکبران. و تکبر ریایی کافران را بر آنها می‌شکند و هجو می‌کند.

و امروزه که دوران ظهور شدیدترین و همه‌جانبه‌ترین انواع ابتذال و مسخرگی و طنز و هجو می‌باشد، دال بر ظهور اشد بطالت است. از بطن تمدنی باطل که آگاه شده است به بطالت خویش در مقابل حقایق دین انبیا و اولیای خدا. و چون تسلیم نمی‌شود به دست خودش مسخره می‌شود. تا آنجا که روح حاکم بر هنر و ادبیات و آداب روزمره‌ی مردم مال‌پرست و شی‌پرست معاصر همانا مسخره شدن به دست خویش است که به نام هنرهای مدرن بروز می‌کند و تبدیل به مسلک آخرالزمان می‌شود. و سران این استهزا به عنوان نوابغ

بشری مورد حمایت دُول و ملل قرار می‌گیرند و تشویق می‌شوند و بودجه‌های کلانی هم در هر جامعه‌ای صرف همین خودمسخرگی می‌شود.

خودمسخرگی امروزه به تدریج به عنوان نوعی مسلک اجتماعی و مذهب روانی در همه‌ی طبقات مردم در حال انسجام و تدوین است و فلسفه و علمش را هم فراهم می‌کنند و در دانشگاه‌ها تدریس هم می‌کنند. برای همین است که سنت و آداب و هنر و اندیشه‌ی اکثر مردم و رهبران آن در طول تاریخ یا تراژدی (بر خود گریستن) است و یا کم‌دی (بر خود خندیدن). و این هر دو، جریانی واحد و توأم است که پایه‌پای یکدیگر رشد می‌کند و آشکار می‌شود و به یک شدت رابطه‌ای مستقیم پیدا می‌کند. و این دو روی سکه‌ی کفر و جهل است که حاصل خندیدن بر مردان حق است و گریستن بر آنان و هر دو ماهیتی انکاری و کبری و عداوتی دارد. این گریه، عذاب آن خنده است. گریه‌ی باطل بر حق، همان خنده‌ی حق است بر باطل.

استهزای مردم نسبت به مردان حق، استهزای عدم (باطل) است بر وجود (حق). زیرا مردان حق دعوت‌کننده‌ی عدمیان (مردم) به سوی وجود هستند، که خدا است. و استهزای خدا نسبت به مردم به صورت گریه‌ی مردم کافر است بر مردان حق، که بروز می‌کند. و این گریه‌ی مردم کافر بر عدمیت و بطالت خویش است و خنده‌ی وجود است بر عدم. این «وجود» است که عدم را به استهزا می‌گیرد. ولی همین استهزای خدا نسبت به متکبران و عدم‌پرستان، رحمت فوق‌العاده و قهری او است. زیرا چه بسا در همین گریه‌هایی که مردم متکبر و عدم‌پرست بر مردان حق می‌کنند دل‌هایشان را به نور حق و وجود، روشن کنند و ایمان آورند و نجات یابند و از عذاب برهند.

پس خرافه‌پرستی اکثر مردم در دین، حاصل اشد انکار و تکبر و ستم آنها است نسبت به حقایق و مردان حق. پس خرافه‌پرستی، عذابی است بر منکران دین. در خرافه‌پرستی، شدیدترین نوع کفر را - که نفاق است - می‌توان در عمل روزمره‌ی خرافه‌پرستان به‌عینه تماشا نمود. و منافقان در شدیدترین نوع عذاب‌های دنیا و آخرت و ظاهر و باطن قرار دارند. عذاب نفاق، حاصل کفر است. اصلاً نفاق و ریای در دین حاصل نهایی انکار دین است. همه‌ی دشمنان حق و مردان حق نهایتاً به مذهبی جنونی روی می‌آورند و در آن به عذاب می‌رسند. خرافه‌پرستی در دین همان جنون است که قرآن می‌فرماید: «اکثر مردم جن را می‌پرستند و مجنون هستند». و دیوانگان یا در حال گریه و خودآزاری هستند و یا در حال لودگی و مسخرگی. و این

وضع بر اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان حاکم است و در درجات گوناگون دیده می‌شود. در مراسم عزاداری و خودآزاری اکثر شرکت‌کنندگان در زندگی روزمره‌شان اهل مسخرگی و لعب و لهو دائمی هستند. این خنده و گریه هر دو امری واحد است و از رحمت قهری خدا است بر کافران منافق تا تعادلی در حیات خاکی به دست آورند و مهلت داده شوند تا شاید توبه کنند و به تعادل و عدل وجودی بازگردند و به عقل و ایمان آیند.

پدیده‌شناسی عزاداری حسینی^{۸۵}

۱. قبل از هر چیزی چند مسئله‌ی بنیادی و اصولی طرح می‌کنیم:

یک. آیا شهادت و کشته‌شدن در راه خدا و برای احیای دین او و نبرد علیه ستم و فساد و پلیدی، یک امر حقی است یا ناحق؟

دو. آیا شهادت در معرفت دینی و اسلامی ما نشان پیروزی شهید است یا شکست او در زندگی؟

سه. اگر شهادت برحق است و نشان پیروزی شهید است و رضای خدا، پس آیا در قبال پیروزی و رضای خداوند باید شاد بود و شاکر و جشن گرفت یا به عزا نشست و تأسف خورد؟

چهار. آیا سوگواری و بر سر و سینه کوبیدن و اشک‌ریختن نشان شادی و تصدیق واقعه است یا نشان ناراحتی و حسرت و انکار آن واقعه؟

۲. البته گریه و تأثر ناشی از دل‌تنگی حاصل از دست دادن عزیزان که به‌تازگی از دنیا رفته‌اند امری طبیعی است و قابل سرزنش نیست، هرچند که صبر و بلکه شادی حاصل از مرگ عزیزان برای یک مؤمن خالص و خداشناس بخصوص در مرگ عزیزی مؤمن که بی‌شک در بهشت خداست، امری برحق‌تر و مؤمنانه‌تر و خداپسندانه‌تر است؛ همان‌طور که خداوند در کتابش می‌فرماید که: «اگر خدا را دوست داشته باشید از مرگ نمی‌ترسید و بلکه بسیار مشتاق آن هستید».

۳. بی‌شک عزاداری شیعیان برای واقعه‌ی کربلا ناشی از دل‌تنگی و دوری از امام حسین و یارانش نمی‌تواند باشد و این امر توجیه‌پذیر نیست.

^{۸۵}. شیعه‌شناسی، فصل چهارم، تیتروم (پدیده‌شناسی عزاداری حسینی).

۴. پس به این ترتیب مذکور عزاداری حسینی به صورت شیون و ناله و خودزنی و زنجیر و قمه‌زدن به خویش، هیچ معنا و تصدیق معرفتی و دینی و اعتقادی و قرآنی و اخلاقی نمی‌تواند داشته باشد. آیا نه این است؟

۵. روح حاکم بر مراسم عزاداری حسینی و نوحه‌ها و موعظه‌های مخصوص محرم به‌تمامی و عمداً نشان دادن حقارت و بدبختی و فلاکت و زجر و تراژدی و فاجعه‌ی این واقعه درباره‌ی حسین و یاران اوست و تحریک دلسوزی و ایجاد رقت و ترحم درباره‌ی واقعه‌ای که نمی‌بایست رخ می‌داد.

۶. آیا ذره‌ای نشان عظمت و الوهیت و قداست و پیروزی و شکوه و غلبه‌ی حق بر باطل در نوحه‌ها و مراسم سوگواری حسینی هرگز دیده و احساس یا شنیده می‌شود؟ هرگز!

۷. اشتباه بودن و بلکه کاملاً نادرست بودن، آن بخش از واقعه‌ی کربلا که مربوط به حسین و یاران اوست، در کل مراسم سوگواری حسینی فریاد می‌زند و گویی پیام این مراسم این است که: ای شیعیان مبادا که هرگز چنین بلایی بر سر شما هم بیاید. مبادا کاری را که حسین و یارانش کردند و بلایی را که به‌دست خود بر سر خود آوردند شما تکرار کنید.

۱۷. یک تحلیل سیاسی انقلابی هم این مراسم را زمینه‌ی بیداری، عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی در جامعه می‌داند. سؤال ما این است که مثلاً در انقلاب خودمان چندتا از این زنجیرزن‌ها در زندان‌های سیاسی دیده شده‌اند که برای عدالت نبرد کرده باشند؟ آیا این همه انقلابات بزرگ در سراسر جهان از مراسم عزاداری قدسین برخاسته بود؟

۱۸. اصولاً کسی که خودزنی می‌کند تخلیه شده است و دیگر بر دشمن تیغ نمی‌کشد. و این یک قاعده‌ی روان‌شناختی و تربیتی است. اصولاً کسی که بر سر خودش می‌زند بر سر دشمن نمی‌زند. این تبدیل غزا به عزا است به‌علاوه‌ی غذا. که امروزه به این غذای عزا، موسیقی و رقص (حرکات موزون) هم اضافه شده است. از آنجا که آخرالزمان عصر برون‌افکنی و ظهور باطن انسان است، ماهیت این مراسم همواره آشکار و آشکارتر می‌شود و رسوا و رسواتر.

۲۰. می‌دانیم که به لحاظ تاریخی این هنر امام‌حسین‌گشی به شیوه‌های نوبه‌نو و شقاوت هرچه بیشتر و فزاینده با این نوع نوحه‌ها اساساً از عصر صفوی آغاز شد که شاهان سنی‌مذهب بودند که یک‌شبه خواب‌نما شده و شیعه‌ی آتشین شدند و با شمشیر و توپ کل مردم آذربایجان را یک‌روزه شیعه ساختند و نخستین

شیره‌کش‌خانه و فاحشه‌خانه را در تاریخ اسلام رسماً بنا نهادند و دست آخر سلطنت را به افغان‌ها هدیه کردند و دوباره به خانقاه اجدادی خود بازگشتند.

۲۳. صدها سال است که هر سال لا اقل دو روز برای حسین و یاران و خاندانش مراسم سوگواری برگزار می‌کنیم ولی از زندگی و شخصیت و شرایط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی او و خاندان و یاران و مسلمانان و شیعیان آن عصر هیچ نمی‌دانیم جز اجساد قطعه‌قطعه شده در ظهر عاشورا. به‌راستی ما از اجساد تکه‌پاره شده‌ی حسین و خاندان و یارانش در ظهر عاشورا چه می‌خواهیم؟ چقدر لذت می‌بریم از این صحنه! آیا نه این است؟

۲۴. امام حسین را مبدل به بدبخت‌ترین و ذلیل‌ترین موجود تاریخ بشر نموده‌ایم و بر این همه ذلت و خفت او می‌گیریم. این مکتب ذلت‌پرستی است نه حق‌پرستی!

به امید آن روز که ظهر عاشورا همه‌ی شیعیان به یکدیگر تبریک بگویند از اینکه رهبری دارند که کل هستی و خاندانش را یکجا برای ظهور جمال خدا قربانی کرد. به امید روزی که ما هم بتوانیم آن جمال جمیلی را که زینب دید و خود را خوشبخت‌ترین انسان روی زمین نامید، کمی فهم کنیم و در این باب بیندیشیم. کربلا، عروسی خون خدا است و حجله‌گاه «انسان - الله» است. این را دریابیم.

حسین ضد حسین، هولناک‌ترین ایده‌ی ابلیس در اندیشه‌ی شیعه^{۸۶}

۱۹۰۶. ... اگر شیعه نتواند عزت و شرف آدمیت را از روح حسین دریابد تبدیل به شیعه‌ی ضدحسینی می‌شود که فقط از ذلت و حقارتش تغذیه می‌کند بر مبنای قصه‌های دروغی که از واقعه‌ی کربلا در تعزیه‌ها و روضه‌خوانی‌هایش تولید می‌کند و سالی یک‌بار حسین و اهل بیت و یارانش را می‌کشد تا همه‌ی گناهانش بخشوده شود و به بهشت رود.

این شیعه‌ی شیطانی است که هنوز هم در جهان تشیع حاکمیت و رسمیت دارد وقتی که مرجع و زعیم شیعه در عصر پهلوی، مصدق و نهضت ملی و ضد استبدادی‌اش را کفر و الحاد می‌خواند و کودتای آمریکایی را علیه دولت مردمی مصدق، تقدیس نموده و نخستین کسی است که به شاه در بازگشت به ایران تبریک

^{۸۶}. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت).

می گوید و او را شاه شیعه و مدافع اسلام ناب می خواند. این همان شیعه‌ای است که شیعه‌بودنش را جز در ذلت و حقارت خود درک نمی کند. این تشیعِ روضه و عزا است که مولود اتحاد خلفای عباسی و شاهان ایرانی و ملایان وابسته به دربار است؛ یعنی مثلث زر و زور و تزویر که به زار انجامیده است: تشیع زار!

۱۹۰۷... این حسینِ ضد حسین، هولناک‌ترین ایده‌ی ابلیس در اندیشه‌ی شیعه است. این حسین، مولود عباسیان و آل‌بویه و صفویان برای شیعیان است. بی‌تردید خود این خلفا و شاهان و ملایان به چنین حسینی کمترین باوری ندارند. و لذا شاهدیم که حتی این ملایانی که چنین حسینی را اختراع کرده‌اند (حسین روضه و مرثیه و قمه) خودشان بسیار به ندرت در این نوع مراسم حضور می‌یابند و سینه می‌زنند مگر به نوازش و نمایش گریه! به قولی تعزیه و روضه‌ی توریه‌ای! یعنی تئاتر تعزیه و اندوه! که امروزه موسوم به تئاتر و سینمای مقدس و حسینی است! این دیگر خودِ دجال است و شیعه‌ی تئاتری! زیرا بسیاری از علما، حسین و واقعه‌ی کربلا را کفاره‌ی معاصی امت و به‌خصوص شیعه می‌دانند؛ درحالی‌که چنین شیعه‌ای کفاره‌ی شیعه‌نبودن خویش است و کل مراسم تعزیه و روضه و قفل‌زنی و قمه‌زنی و ... نماد این کفر و کفاره است نسبت به آدمیت حسین و ناآدمیت خویش!

این شیعه به قول امام صادق (ع) در هدایة‌الکبری، با نخستین امتحانِ امام زمان در عصر ظهورش، از ادعای شیعه‌گری‌اش توبه می‌کند و به دشمنان امام می‌پیوندد با نخستین معجزه‌ای که از دشمنان امام بروز می‌کند به قدرت خود امام! یعنی شیعه‌ی شفاعت‌پرست و معجزه‌بازی که با هر قطره‌ی اشکش بهشت را می‌خرد و می‌فروشد!

۱۹۰۸. و اما آنان که حسین را خدا می‌نامند و می‌گویند لا اله الا حسین و زینب و ... به مراتب شیطان‌صفت ترند اگر بدانند. و امیدواریم که ندانند که چه می‌گویند! زیرا از این طریق مسئولیت حسینی‌زیستن و زینبی‌زیستن را در تنگنای آخرالزمان از خود سلب می‌کنند. زیرا از نظر اینان فقط خدا می‌تواند در محاصره‌ی کامل دوست و دشمن این‌گونه عزیز و پاک بماند! و اما این مدعیان کاذب یا دیوانه، کارشان همان خودزنی است پیش از اینکه با دشمن روبرو شوند یعنی هاراگیری (خودکشی سامورائی).

کوفی، شیعه‌ی بدون معرفت و بدون اطاعت از امام زنده، و پرستنده‌ی گور امامان^{۸۷}

(شیعه هرچه به حریم امام نزدیک‌تر می‌شود اگر تابع‌تر و عارف‌تر نشود ابلسی می‌شود)

اگر عشق حسینی، تأویل و تعریف عرفانی نیابد به همان شدت می‌تواند تناقض آفرین و گمراه‌کننده هم باشد و کوفیان واضح‌ترین حجت این ادعایند. آنان امامانشان را نمی‌شناختند فقط دوست می‌داشتند و این دوستی بارها تا دم‌درب حمله‌ی وصال رسید و پاشید و خیانت کرد و بلکه دست به خون حسین آغشته ساخت و قاتل حسین گردید. و این حقیقت بس تلخ و بزرگ که همه‌ی قاتلان امامان مریدان جاهل بوده‌اند.

شیعه هرچه که به حریم ولایت و نور وجود امام نزدیک‌تر می‌شود اگر تابع‌تر و مریدتر و مخلص‌تر و عارف‌تر و عالم‌تر نشود دچار وسوسه‌ها و شبهات ابلسی شده و دفع می‌گردد. این همان راز قوه‌ی جاذبه - دفعه‌ی وجود امامان و عارفان علیین است. و بزرگ‌ترین حجت تاریخی این ادعا تجربه‌ی مکرر کوفیان در نزدیکی به امامان بوده است که از حدی که جلوتر می‌رفتند به ناگاه دیوانه شده و گریخته و خیانت کرده‌اند و یا بی‌طرفی و اعتزال گزیده‌اند. فرقه‌ی معتزله و فلسفه‌ی اعتزال بیانگر همین واقعیت تاریخی است که بانی مذهب دوری و دوستی هستند که عین فلسفه‌ی نفاق است که از شیعه‌گری و امام‌داری فقط گریه و آه و فغانشان به امام می‌رسد و در عمل غرق در زندگی فاسقانه و شرک‌اند و از درون دو شقه می‌شوند و در این نفاق و شقاق به القای شیطان، قصد جان امام می‌کنند.

شناخت کوفه و کوفیان، یکی از مهم‌ترین موضوعات معرفت امامیه است که متأسفانه کمتر مورد توجه محققین عارف بوده است. کوفی‌شناسی، شیعه‌شناسی بدون عمل و اطاعت از امام حی است. کوفیان همواره مخلص و عاشق امام از راه دور بوده‌اند و پرستنده‌ی امامان مرده و قبرپرستانی حرفه‌ای و امام‌کش! و بیهوده نبوده که همه‌ی امامان ما می‌خواستند در خفا دفن شوند تا هیچ قبری برای پرستش این مریدان منافق باقی نماند. این راز بقیع است این همان راز غیبت امام زمان است.

خودشناسی شیعی، آینه‌ای بزرگ‌تر و جامع‌تر از کوفی‌شناسی در تاریخ ندارد. کوفیان با همه‌ی امامان با یک روش واحدی عمل کردند: از دور پرستنده و از نزدیک کشنده‌ی امام بوده‌اند. کوفه در صدر اسلام پایتخت معنوی شیعه بود و لذا کوفی‌شناسی عین شیعه‌شناسی تمام و کمال است در کل تاریخ تشیع! و

^{۸۷}. مبانی عرفان امامیه، نص پنجم، عرفان شهودی (الشهید در وجود حسین ابن علی (ع) امام شهید).

بیهوده نیست که طبق روایت امام زمان هم قیام جهانی اش را از کوفه آغاز می کند.

به گواهی مکتوب تاریخ، دوازده هزار نامه‌ی «من فدایت شوم» از کوفه به سوی امام حسین (ع) رفت که امام را به کوفه دعوت نمود تا حکومت کوفه را عهده دار شده و کوفیان را هدایت کند، ولی سفیر امام، مسلم را، دو دستی تحویل کاخ ابن زیاد دادند و ابن زیاد او را به شقی ترین شکلی به قتل رساند و احدی صدایش درنیامد و تنها کسی که در نبرد مسلم با ماموران ابن زیاد در کوچه و خیابان کوفه به داد مسلم رسید، یک ترک اردبیلی بود که در کوفه آهنگری می کرد که با پتک خود چون کاوه‌ی آهنگر به یاری مسلم آمد و کشته شد که به دلیل عرب نبودنش، از روایات رسمی شیعی به کلی حذف شده است. راز تفکیکی که ما بین شیعه‌ی علوی و شیعه‌ی عربی قائل شده ایم بس قابل تأمل است. رجوع کنید به رساله «تشیع علوی و تشیع عربی» از این جانب.

باید دانست و تأمل و تحقیق و تفکر نمود که چرا تقریباً همه‌ی کشندگان طراز اول امامان شیعه، از شیعیان و مریدان سابق امامان بوده اند؛ از ابن ملجم تا جعده و قطامه و عمر سعد و شمر و اشعث و شبت و دیگران! و حتی خود ابن زیاد فرزند کسی است که زمانی از مریدان مخلص علی (ع) و والی او در فارس بود و چون علی ژنده پوش و مرتاض بود. این نکات باریک تر از مو را اگر در معرفت امامیه کشف و درک نکنیم، خواه ناخواه به عنوان شیعه‌ی کوفی مسلکیم و نشانش غیبت امام زمان است.

اگر حدود چهارده قرن پیش شیعه بودن نیازمند معرفت و اخلاص عظیمی بوده، امروزه این نیاز هزارچندان است در عصری که غوغای مذاهب و مکاتب و عرفان‌های دجالی است و مسخ همه‌ی مذاهب توحیدی و عرفان‌های حقه‌ی الهی.

پیروان هیچ مذهب و مکتبی بر هیچ یک از اولیای خود چنین نگریسته و بر خود تیغ نکشیده اند که شیعیان بر حسین! و این روندی فزاینده در تاریخ دارد که خود حجتی عظیم و قابل تأمل است که یعنی چه این اشک و ناله و فغان و خودزنی شیعیان در قبال حسین! راز فراق و دست نیافتنی بودن تاریخی وجود امام زمان است که جز به واسطه‌ی حکمت و عرفان شیعی و حسینی علاج نمی شود. فاصله‌ی بین شیعه و امامش جز ظلمت جهل و بی معرفتی در حق امام نیست که جز از راه معرفت نفس حاصل نمی شود؛ یعنی همان چیزی که موسوم به عرفان اسلامی است. پس هرگاه علمای شرع و مراجع فقهی شیعه با عارفان خود آشتی کردند این فراق و هجران رفع می شود و این آستانه‌ی ظهور است.

جستجوی امام حی و اطاعت از او همان «ابتغای وجه رب» است، و علت ذلت شیعیان منافق رویگردانی از این امر مهم است^{۸۸}

رسول خاتم در حدیثی حقیقتی عظیم را بر ما آشکار کرده است: «هرگاه کسی در همه‌ی عمرش غرق در همه‌ی کبیره‌های گناه باشد اگر به اسم خدا و رسول و دین نباشد هرگاه که توبه کند خداوند بهشت را بر او واجب می‌سازد. ولی وای بر کسی که به اسم خدا و رسول و دینش معصیت کند که این ظلم عظیم و شرکی است که خداوند جز به واسطه‌ی عذاب‌هایش پاکش نمی‌سازد...». این مصداق آشکار معصیت بر خدا و رسول است که اشد چنین ظلم و شرک و عذابی از آن کسانی است که بر امام خود معصیت کنند و به اسم امامت و شیعه‌گری ستم و فساد کنند؛ زیرا امام مظهر کلمة‌الله است، پس بارزترین آیت الهی بر روی زمین است. از این منظر به علت همه‌ی عذاب‌ها و ذلت‌های مسلمین و خاصه شیعیان در این دوران آگاه می‌شویم؛ یعنی کسانی که بر امام مظلومشان این همه گریه و زاری می‌کنند و در همه‌ی ایام سال جلسات سوگ امام برپا می‌دارند ولی نه بر سنت امام زیست می‌کنند و نه امام حی خود را طلب و جستجو می‌کنند که ابتغای وجه رب است که از اهم واجبات برای اهل ایمان می‌باشد و مرتکب اشد معاصی بر امام می‌شوند که خلیفه‌ی خدا و حجت و مظهر کلمة‌الله است و لذا مستحق اشد عذاب‌های الهی گشته‌اند. شاید هیچ مذهبی همچون شیعه در طول تاریخ این قدر ذلیل و مفلس نزیسته است که دائماً قتل عام می‌شده که امروزه این وضع در اوجش قرار گرفته است در بحرین و یمن و پاکستان و افغانستان و عراق و سوریه و لبنان و... این یعنی چه! بی‌تردید این به معنای نبرد کربلایی شیعه در قبال کفار و منافقین نیست، بلکه مصداق این کلام قرآن است که: «آیا پس از دیدار حق و رویگردانی از آن جز باطل چه می‌ماند؟». این باطل‌گرایی عملی شیعه در زندگی است که شیعه را این سان ذلیل و خوار و در به‌در ساخته است. قیام حسینی مفتخرانه‌ترین نبرد انسان در تاریخ است، پس انسان حسینی نمی‌تواند ذلت‌پذیر باشد و این واضح‌ترین پیام حسین در کربلاست که: «مرگ بر زندگانی با باطل، ارجح است». و چه حقی عریان‌تر از حقیقت حسین؟ و لذا شیعیان پس از رویگردانی از سنت حسینی به اشد باطل دچار شده‌اند و اشد ذلت! نگاه کنید یک کشور کوچک با حدود پانزده میلیون جمعیت مثل عربستان که آشکارا ظهور سفیانی است، بر

^{۸۸}. مبانی عرفان امامیه، نص پنجم، عرفان شهودی (الشهید در وجود حسین ابن علی (ع) امام شهید).

چندصد میلیون شیعه چه ستم و تجاوزی می کند و ممالک شیعه را به خاک و خون کشیده است و برای بیش از یک میلیارد مسلمان تعیین تکلیف می کند. پس این یک نماد کربلایی شیعه در قبال منافقان نیست، بلکه سراسر ظلم پذیری و باطل پرستی و ذلت و عذاب الهی است. کسانی که پشت سر علی نماز می خوانند و بر سفره‌ی معاویه می نشینند کسانی که بر حسین می گریند و در مجلس یزید می رقصند.

در کتاب «سرّ واژه» نشان دادیم که هر واژه خواه ناخواه و دانسته و نادانسته حامل بار نوری یا ظلمانی خاص خویش است که بر زبان و دل و اندیشه بشر به طرز جادویی عمل می کند و هر که نام حسین را بر زبان می راند و از او دم می زند، در قلمرو نور او قرار می گیرد، پس ملزم و متعهد به ولایت اوست و هدایت او و اطاعت او و سنت او و عدالت او! چون به این تعهد خود عمل نکند با این نور در تضاد می افتد و به اشد ظلمات و بطالت دچار می گردد.

«حسین» بارزترین و شهودی ترین ظهور کلمه الله است، پس قداست و نورش کمتر از الله نیست که بیشتر است؛ همان طور که امامان مظاهر هویت الله هستند و خود خداوند فرموده که: «به راستی که خداوند شهادت می دهد به همراه فرشتگان و علمایش که جز او (هو) قابل پرستش نیست که قائم به قسط و عدالت است» (قرآن). و پس از علی (ع) کسی واضح تر از حسین قائم قسط و عدل خدا نبوده است و بلکه واقعه‌ی کربلا از کل جنگ‌های عادلانه علی (ع) هم نور قسط و عدل الهی را آشکارتر معرفی کرده و حقش را به اثبات رسانیده است. زیرا هفتاد و دو نفر انسان در این واقعه بر مقام عدل کامل مستقر و اثبات شدند و همه مظهر حسین گشتند؛ همان طور که حسین مظهر حق جلوه کرد، یعنی خود خودش گردید! و این است تعریف عدل از زبان علی (ع). عدل یعنی قرار گرفتن هر کس و چیزی بر جای خودش و هر که بر جای خود قرار گیرد مظهر حق می شود. زیرا انسان خلیفه‌ی خداست و جایش جز جای خدا نیست و چون خود شد الهی می شود و انسان به میزانی که امامی می شود خود می شود. و این جز به قدرت ارادت و اطاعت و جهاد اکبر و عرفان نفس ممکن نمی شود. و شیعیان در مقابل نور ذات ایستاده ولی عمل به غیر حق می کنند و مرید هوای نفس هستند. و لذا غیرت این نور، آنان را به منتهی الیه ظلمات در درک اسفل پرتاب می کند. اگر به سرنوشت شیعیان پس از واقعه‌ی کربلا برگردیم اعتراف می کنیم که پیروان هیچ مذهبی در تاریخ دچار چنین ذلت و پستی و انهدام و خودزنی نشدند که شیعیان تحت امر امویان و عباسیان شدند که مستمرا مشمول نسل کشی بودند و سر بریده‌ی زنان و کودکان شیعه در بازار، یکی از پرسودترین تجارت‌ها بود، تا

آنجا که هر غیرشیعه‌ای را می‌کشتند و سرش را به دارالحکومه می‌بردند و به اسم شیعه پول می‌گرفتند. پس از واقعه‌ی کربلا فقط در مدینه پنجاه‌هزار زن و مرد شیعه به‌طور کاملاً عریان به‌طور مخلوط در زندانی بی‌حفاظ به‌تدریج هلاک شدند.

تاریخ تشیع حیرت‌آورترین تاریخ مذاهب است و خونین‌ترین و جگرخراش‌ترین کسی که بدون باور و ایمان شیعی سرگذشت شیعیان را در تاریخ بخواند به خود می‌گوید حتماً این مذهب یک مذهب شیطانی بوده که خداوند این قدر زجرشان داده است! مسیحیان صدر مسیحیت آن‌قدر شکنجه و عذاب نشدند که شیعیان پس از کربلا. زیرا این مسیحیان به‌دست رومیان بت‌پرست و بیگانگان کشته می‌شدند ولی شیعیان به‌دست مسلمینی کشته می‌شوند که به یک زبان نماز می‌خوانند و به یک قبله خدا را می‌پرستند و اکثراً خویش و قوم و یا لااقل عرب هستند. زیرا جز بنی‌اسرائیل پیروان هیچ مذهبی رهبران و امامان دینی خود را به‌دست خود نکشتند و امروزه مقابله‌ی بنی‌اسرائیل و تشیع تکلیف‌نهایی تاریخ مذاهب بشری را یکسره خواهد کرد. هر روزی عاشورا و هر مکانی کربلاست. امروزه حتی در سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی ابرقدرت‌های جهانی نام حسین و شیعه اضطراری‌ترین نام‌هاست.

بر بی‌کسی و تنهایی و بی‌یاری مهدی باید گریست نه حسین^{۸۹}

۵۵. و اما در نقطه‌ی مقابل حسین، فرزندش مهدی که از فرط بی‌کسی و تنهایی و بی‌یاری یا در غیبت صغری بود و یا در غیبت کبرایی که اینک حدود دوازده قرن از آن می‌گذرد و هیچ‌کس در انتظار ظهورش نیست الا اینکه جام زهری دگر به او بنوشانند.

۵۶. حال برای خدا بنگرید که بر کدام‌یک باید گریست و بر سر و سینه کوفت و بر خود تیغ کشید: حسین یا مهدی؟ این هستی اندوه و غربت کائنات و این اندوه و غربت هستی در کائنات، تک و تنها. حتی بی‌هیچ آینه‌ای که در آن بنگری تا ببینی که هنوز هم هستی.

جنبه‌ی برحق مراسم عزاداری^{۹۰}

۱۹۳۰. حسین (ع) بزرگ‌ترین یاریگر وادی وجود برای بشریت است ...

^{۸۹}. انسان کامل، ج ۱، فصل ۵، حسین‌شناسی (قیامت‌شناسی).

^{۹۰}. نزول و عروج روح، ج ۱، دفتر ششم (علم آدمیت و الهیت).

۱۹۳۱. و اما چرا حسین؟ قبل از نشان دادیم که پنج تن آل الله جملگی سلسله مراتب تجلی و نزول نور عقل و قلم و کتاب الله هستند که غایتش حسین است و آخرین عضو این خاندان ازلی! و حسین این نور را به اعماق درک اسفل السافلین خلایق و در میان ارادل و اوباش و تبهکارترین مردمان فرود آورد در واقعه‌ی کربلا. این از جمله معماهای همه‌ی محققین و متفکرین شیعه است که چرا بانیان و ادامه‌دهندگان مراسم عزای حسینی از آغاز تاکنون همان شاهان و لات‌ها و لمپن‌ها و چاقوکش‌ها و ارادل بوده‌اند؟ و بلکه می‌دانیم که طبق گواه تاریخ، نخستین مجلس عزای حسینی را یزید در همان مسجد اعظم دمشق برپا کرد در حضور اسرای کربلا! تردیدی نیست که اینها همه از غایت کفر و مکر و شرارت مضاعف بوده است. هم‌اکنون نیز همه می‌دانند که در پس پرده‌ی هیئت‌های عزاداری و از ارکان اجرایی انواع مراسم تعزیه‌ی حسینی از هر نوعی، چه کسانی قرار دارند! و درست به همین دلیل است که اکثر علما و فقهای شیعی از شرکت در آن اکراه دارند.

شعبان بی‌مخ، از ارکان اجرایی کودتای ۲۸ مرداد در تهران، یک قمه‌زن هیئت بود! این یک نمونه از هویت آشکار عناصر و ارکان اصلی مراسم تعزیه‌ی حسینی در اشکال متفاوت است و بسیاری از این افراد در حین اجرای این مراسم در حین زنجیرزنی و قمه‌زنی و تمثال‌گردانی و شبیه‌خوانی و تئاترهای مقتل، مست یا نشسته هستند و بنده از نزدیک بسیاری از این افراد را می‌شناسم و همه می‌شناسند! اینها یعنی چه؟ اینها همه از سر قلم و نور عقل و فطرت‌الله حسینی است که تا ذات ظلمت و شقاوت و عدم‌پرستی و فساد رخنه کرده است.

در نخستین نمونه‌ی پیروزی حسین در رخنه‌اش تا قلب ظلمت و شقاوت و عدمیت است که به ناگاه شیطانی را انسان نمود! زیرا همه‌ی شیاطین نیز در ازل انسان بودند که با کفرشان سقوط کردند و محکوم به عدم شدند! نفر بعدی که از تخت ابلیسیت خود سقوط کرد خود یزید بود که ظهور این سقوط و توبه‌اش را در فرزندش معاویه دوم شاهدیم که اصلاً به حکومت پشت کرد و از امویان خروج نمود. آری اینها وقایع کاملاً خصوصی و فردی و انگشت‌شمار است و آنچه که پس از قیامت کربلا در جامعه‌ی اسلام رخ نمود، رشد هزارچندان رذالت و کفر و فساد و جنایت بود که هزار هزار شیعه را با خانواده‌ها قتل عام نمود و سر هر زن یا بچه‌ی شیعه به کیسه‌ای از زر معامله می‌شد. آنچه که نسل بعد از اموی یعنی عباسیان را هم دیوانه ساخت و تبدیل به شخصیت‌هایی اسکیزوفرنی و مالیخولیایی کرد، حسین بود که این خلفا یک روز بنده‌ی امامان

بودند و روز بعد قاتلشان! که هر دو حالت، امری حقیقی بود و نه نمایش. این شکاف و شقاق در قلب اشد ظلمت و شقاوت بشری یعنی اعراب قریش بود به نور عقل و قلم و فطرت الهی حسین که تا ذات شیاطین رسوخ کرده بود و وجدان‌هایشان را به خود آورده بود. این روح عاشورایی بود که بر امت اسلامی و بلکه کل بشریت فرود آمده بود به واسطه‌ی حسین.

۱۹۳۲. درست است که ما در همه‌جای آثارمان هر کجا که سخن از حسین و محرم و عاشورا و کربلا به میان آمده، اصل و اساس این مراسم عزا را به این صورت که جریان دارد، به شدت نقد و نفی کرده‌ایم و دلایل بسیاری هم در این باره ذکر نموده‌ایم (و این خطابی از برای اهل تحقیق و ایمان و جهاد و معرفت است تا متوجه اصل شوند و نیز مردمان شاهدهی که حسین را از روی این مراسم و روضه‌ها قضاوت می‌کنند) با این همه در بطن و متن و اعماق باطل نیز حقی پنهان است که جز اهل معرفت باطنی در نمی‌یابند و آن حقی عظیم و بلندمدت و تاریخی و آخرالزمانی است: حق ابطال!

۱۹۳۳. در جریان تعزیه و مراسمات حسینی نکات بس دقیقی وجود دارد که ذکر چند موردش مفید است: یکی اینکه هر شیعه و مسلمان و بلکه هر آدمیزادی از ذکر واقعه‌ی کربلا جاننش می‌گذارد و بی‌اختیار اشکش روان می‌شود که اگر نشود، او را دلی نیست. دیگر اینکه هیچ کس به قصد برگزاری یادبود عزیز از دست رفته‌اش که در مصیبتی وحشتناک از دنیا رفته مطلقاً طاقت ندارد که آن صحنه‌ی هولناک را بازسازی کند و یا فیلمش را به تماشا بنشیند؛ مگر اینکه او را هم به‌راستی دلی سخت‌تر از سنگ باشد و یا اصلاً دشمن باشد و ریگی به کفش داشته باشد. برخی هم معتقدند که در این کار افراط شده است و گرنه اصلش درست و مفید است. ولی مسئله این است که هرگز یک عمل برحقی تا این حد دچار فساد نمی‌شود مگر اینکه انگیزه‌اش در اساس ناحق بوده باشد. ولی کاری که نور حسینی با این جماعت می‌کند دیگر از اراده و نیات و ماهیات این جماعت خارج است و ربطی به آنها ندارد. وگرنه تاریخ معاصر شیعه نشان داده که این جماعت هیئت‌های حرفه‌ای همواره ضد انقلاب و سلطنت‌پرست بوده‌اند؛ از مشروطه تا نهضت ملی شدن نفت و تا انقلاب اسلامی و بعدش تاکنون! و رهبران این جماعات نیز همین‌گونه بوده‌اند. بسیار به‌ندرت از این هیئت‌های حرفه‌ای در جبهه‌ی انقلاب و دفاع، مشارکتی داشته‌اند.

۱۹۳۵. ... مراسم سوگواری و تعزیه نوعی رندی امام در حق منکران و اشقیای است و کوفیان! ...

۱۹۳۶. خود ما نیز از زمانی که روحی از حسین در جانمان دمید، عمرمان را صرف بیداری اراذل و اوباش

و اشقیاء و منافقین و کوفیان کرده‌ایم و هرگز حتی یک نفر مؤمن و اهل معرفت در اطراف ما دیده نشده است. پس چگونه ممکن است مراسم تعزیه‌ی حسینی را به دلیل حضور اراذل و اوباش، نهی و نفی کنیم؟! اتفاقاً همین اراذل و اوباش، صادق‌ترین سوگواران حسینی هستند و به جد خود را می‌زنند، به طوری که می‌خواهند جانشان به در شود... .

۱۹۳۷. شیعه‌ای که از علم و حکمت و معرفت نوری امامانش یا غافل است و یا آن را انکار و الحاد می‌داند، اگر همین مراسمات تعزیه‌های محرم را هم نداشته باشد، از شیعه بودنش چه می‌ماند؟ این شیعه‌ی زار است که میل یا توان انتخاب امام حی را ندارد و فقط با قبر و خون امامانش هویت می‌یابد و اصلاً امکان بقا دارد. پس این را هیچ قدرتی نمی‌تواند تا قیامت از آنها بستاند. و در اینجا نیز حقی نهفته است برای کسانی که جز حق نمی‌شناسند حتی در نهایت ابطال.

در اینجا به یاد خواب معروف مقدس اردبیلی می‌افتیم که او نیز از شاکیان این نوع مراسم بود که به دلیل انتقادش، از شهر اردبیل نفی بلد شده بود. او امام حسین (ع) را در خواب می‌بیند که به وی می‌گوید: «به کسی چه مربوط است که تعیین تکلیف کند که شیعیان چگونه نوحه سر دهند». (نقل به مضمون). و حقیقت دیگر این است که به قول قرآن کریم این خدا است که می‌گریاند و می‌خنداند. پس هیچ گریه و خنده‌ی عمدی‌ای ممکن نیست، حتی اگر ظاهری عمدی داشته باشد. حال اگر برخی شاهان و حکومت‌ها و افراد و گروه‌ها از این مسئله سوءاستفاده کنند امر دیگری است و هیچ ربطی به اصل واقعه ندارد و اگر هم کسی می‌خواهد یک انسان ذلیل و شیعه‌ای تا قیامت زار باشد، انتخاب خود او است که خداوند هم این حق را به او داده است.

در خلقت ازلی نیز به نقل از ام‌الکتاب شاهد بودیم که همواره گروه‌هایی از ارواح و ملائک که بر حجت‌های الهی و ظهور آدمیت در هر دوره‌ای سجده و تسبیح نمی‌کردند و مهلت را از دست می‌دادند، به ناله و گریه می‌پرداختند و گاه تا هزاران سال به این گریه و فغان ادامه می‌دادند. گویی گروهی از شیعیان همان تنزیل آن ارواح گریان هستند، تا آنجا که در ظهوری از آدمیت به جای توبه و سجده کردن همچنان به گریه روی می‌کنند تا تصدیق نکرده باشند. این همان مذهب زار است که پرستنده‌ی اشک‌های خویشتن است و اموات خویش و حسرت بر خاطرات! این مذهب عدم‌پرستی است که همان مذهب ابلیس است که نخست انکار کرد و سپس بر هر بشر و چیزی با حال زار سجده می‌نمود.

هرگاه که به تجلی حق، آدمیتی پدید می آید و حجتی رخ می نماید تا خلائق درک و تصدیق و اطاعت کنند، گروهی علنا به قدرت زر و زورشان انکار و عداوت می کنند و گروهی به مکر و تزویر تصدیق می کنند تا بمانند شاید چیزی گیرشان بیاید. و گروهی هم فقط گریه می کنند. و فقط تعداد اندکی صادقانه سجده و اطاعت می کنند! یکی می گوید من زر دارم پس حق با من است نه با آدم. دیگری به پشتوانه‌ی زورش انکار می کند و یکی هم متکی به مکر و بازیگری خویش است. ولی آنکه هیچ‌یک از آنها را ندارد زار می زند و با زار و اشک و ناله‌اش می گوید حق با من است نه با آدم! این آخری، کافرتر از همه است و کفر عریان و خالص است. زیرا هیچ بهانه‌ای برای انکار ندارد که حجابش باشد.

این همان بدبخت و کافر خودخواسته است و اکثرالناس از همین جماعت هستند، یعنی توده! برخی از اینها حتی ممکن است فیلسوف، پزشک، فقیه یا هنرمندی شوند ولی در اصل بر مذهب زار می‌اندیشند و معتقدند که خود خداوند در ازل آنها را بدبخت و بدشانس و ناکام و ذلیل آفریده است پس بهتر است که آنها هم این حق را بپرستند و تقدیس کنند. اینها ذاتا به خداوند بدبین هستند و از مخلوقیت خود عاصی و شاکی! اینها از رحمت مطلقه‌ی خداوند بیگانه و جاهل‌اند! اینان می‌پندارند که فقط از طریق گریه و زاری و التماس به درگاه خدا است که زنده مانده و روزی می‌خورند، وگرنه خداوند تا به حال آنها را نابود کرده بود. آنها مقام خلافت‌اللهی خود را باور ندارند. آنها اصلا از چیزی به نام رحمت و محبت کاملا بیگانه‌اند و هر رحمت و محبتی را یک دسیسه می‌خوانند. در نظر اینها انبیا و اولیا و حسین هم یک کسی همچون آنها و بلکه غایت و نهایت این بدبختی و ذلت است و خدا فقط با اشقیا و سلاطین و قلدران است و هر که او را بپرستد زیر پاهای این گردن‌کلفت‌ها له می‌شود. اینها در دل خود می‌گویند: ای کاش ما هم در جرگه‌ی این قدرتمندان می‌بودیم! اینها در دل خود شاهان و ثروتمندان و دزدان را می‌پرستند که غرق در زرق و برق و جلال و جبروت و افتخار هستند. گرایش اینها به انبیا و اولیا هم از سر ناچاری است که هیچ قدرتمند و ثروتمندی تحویلشان نگرفته است و هر چند وقت یک‌بار هم سری به این کانون‌ها می‌زنند تا شاید مقبول واقع شوند از طریق بدگویی و تهمت به مؤمنان و تجسس! اینها بنده‌ی اشک و آه هستند و از این طریق، معاصی و مظالم خود را تطهیر و تقدیس می‌کنند تا بتوانند به آن ادامه دهند! اینان کوفی هستند؛ یعنی اکثرالناس! یعنی توده! و حسین به‌خاطر آنها به کربلا رفت؛ آنهایی که پیشاپیش در نزد حسن (ع) و علی (ع) کارنامه‌ی سیاهی داشتند و حسین از آن مطلع بود. و لذا دوازده هزار دعوت‌نامه و بیعت‌نامه‌ی

کوفیان را باور نکرد و مسلم بن عقیل را فرستاد که او را هم تحویل ابن زیاد دادند به مشتی سکه و خرما و حتی جسد مسلم را هم دفن نکردند و عمر سعد آن را دفن نمود که فرمانده سپاه ابن زیاد بود!

با حسین انسانیت به مرتبه‌ای رسید که قبلاً نرسیده بود. و لذا انسان بودن فقط حسینی بودن است. حسین رکورد انسانیت را شکست. از این منظر شاید ناله و فغان و سینه‌زنی و قمه‌زنی معنایی بهتر داشته باشد. یعنی بر خود گریستن نه بر حسین و خدای حسین گریستن. بر کوفی بودن خود گریستن. کوفی بودن یعنی با حسین بودن ولی نبودن.^{۹۱}

برای مؤمنین شیعه، دهه‌ی محرم از مهم‌ترین روزهای خدا و میعادگاه الهی با مؤمنین است.^{۹۲}

^{۹۱}. انسان کامل، ج ۱، فصل ۵، حسین‌شناسی (قیامت‌شناسی)، شماره ۴۸.

^{۹۲}. نزول و عروج روح، ج ۲ دفتر بیستم (روح زمین)، شماره ۵۱۳.